

اسلام و جامعه شناسی خانواده

نویسنده : حسین بستان (نجفی)

سخن مؤسسه پژوهش در علوم انسانی (به منظور شناخت ، برنامه ریزی و ضبط و مهار پدیده های انسانی) در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر و استفاده از عقل و آموزه های وحیانی در کنار داده های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت های عینی و فرهنگ و ارزش های اصیل جوامع ، شرط اساسی پویایی ، واقع نمایی و کارایی این گونه پژوهش ها در هر جامعه است .

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت های جامعه از يك سو و اسلام به عنوان متقن ترین آموزه های وحیانی و اساسی ترین مولفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است ؛ از این رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره گیری از آن در پژوهش ، بازنگری و بومی سازی مبانی و مسایل علوم انسانی از جایگاه ویژه ای برخوردار است .

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی (ره) بنیان گذار جمهوری اسلامی ، زمینه شکل گیری دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت اساتید حوزه و دانشگاه این نهاد علمی شکل گرفت . تجربه موفق این نهاد زمینه را برای گسترش فعالیت های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ پژوهشکده حوزه و دانشگاه تاسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به « موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه » ارتقاء یافت . و تصویب آن در شورای گسترش آموزش عالی منتهی شد .

موسسه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است ؛ از آن جمله می توان به تهیه ، تالیف ، ترجمه و انتشار ده ها کتاب و نشریه علمی اشاره کرد. کتاب حاضر به

عنوان منبع درسی برای دانشجویان رشته های جامعه شناسی و مطالعات زنان در مقطع کارشناسی ارشد تهیه شده است و امید می رود برای عموم جامعه دانشگاهی و برای دیگر علاقه مندان نیز سودمند باشد.

از استادان و صاحب نظران ارجمند تقاضا می شود با همکاری ، انتقادهای و پیشنهادهای خود، این موسسه را در راستای ارتقای سطح علمی پژوهشها و عرضه هرچه بهتر کتابها و تدوین آثار مورد نیاز جامعه علمی یاری فرمایند.

در پایان موسسه لازم می داند از تلاشهای مولف گرامی جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حسین بستان (نجفی) عضو هیئت علمی موسسه و همچنین از همکاران محترم ایشان ، آقایان عزیزالله بختیاری و سید حسین شرف الدین که به ترتیب در پیش نویس فصل اول و چهارم همکاری داشته اند و نیز از حجة الاسلام والمسلمین آقای محمود رجبی ، ناظر محترم و همچنین آقایان حجة الاسلام والمسلمین سید محمد غروی مشاور این تحقیق و دکتر مسعود گلچین ارزیاب گرامی تقدیر و تشکر کند.

پیش گفتار

« خانواده » ، واحدی اجتماعی با ابعاد گوناگون است که به دلیل اهمیت و جایگاه ویژه اش از دیرباز مورد توجه اندیشمندان اجتماعی بوده است . از يك سو، ارتباط و کنش متقابل خانواده با اجزا و نهادهای دیگر جامعه که به پویایی و پیشرفت آن انجامیده ، و از سوی دیگر، پایداری و پابندگی آن در طول اعصار و قرون متمادی ، بسیاری از اندیشمندان را بر آن داشته که در حوزه های گوناگون علمی و با رویکردهای مختلف به مطالعه این واحد اجتماعی سرنوشت ساز همت گمارند. گذشته از رویکردهای دینی ، اخلاقی ، فلسفی و حقوقی که رویکردهای غالب در دوران های پیشین بوده اند، از قرن نوزدهم میلادی پیدایش و گسترش مجموعه ای از رویکردهای جدید به خانواده را شاهد می باشیم که به بررسی های تاریخی ، مردم شناختی ، روان شناختی و جامعه شناختی در این زمینه پرداخته اند.

در يك تقسیم بندی کلی ، می توان همه رویکردهای متداول به خانواده را در دو دسته جای داد: ۱. رویکردهای توصیفی ؛ ۲. رویکردهای دستوری ، دسته اول در حالی که به توصیف و تبیین واقعیات موجود خانواده می پردازند، دسته دوم اغلب به سمت معرفی الگوی آرمانی یا مطلوب خانواده و نیز ارائه راهکارهایی برای حل مشکلات و رفع موانع ثبات خانواده ، جهت گیری کرده اند؛ البته در دهه های اخیر، رویکرد توصیفی - دستوری بخشی از دیدگاه های فمینیستی خواسته یا ناخواسته در جهت سست کردن شالوده نهاد خانواده گام برداشته است .

با توجه به اینکه هدف اصلی در تدوین این کتاب ، مقایسه دیدگاه های جامعه شناختی با دیدگاه های اسلام است ، در یک طرف این مقایسه ، یعنی دیدگاه های جامعه شناختی ، ابهام خاصی احساس نمی شود؛ چرا که مکاتب و نظریات گوناگون در حوزه جامعه شناسی خانواده ، اغلب با رویکرد نخست به مسائل پرداخته اند؛ اما نسبت به طرف دیگر مقایسه ، یعنی دیدگاه های اسلام ، مسئله از وضوح کمتری برخوردار است . مجموعه بینش ها، ارزش ها و تکلیف ها که عناصر اصلی تشکیل دهنده دین اسلام هستند، در بیشتر موارد، در بردارنده رویکردی دستوری به جنبه های گوناگون حیات انسان است که در جهت هدایت همه جانبه وی ، از سرچشمه وحی الهی صادر گردیده است و با توجه به جایگاه ویژه نهاد خانواده در کلیت نظام اجتماعی ، بدیهی است که اسلام نمی توانسته از ارائه دیدگاه های خود در باب این جنبه اساسی از حیات انسان ، صرف نظر کند؛ در نتیجه ، با مجموعه گسترده ای از آیات و روایات اسلامی روبه رو هستیم که جهت گیری کلی دین به مسائل گوناگون خانواده را گاه در شکل گزاره های توصیفی ، ولی اغلب در قالب گزاره های دستوری ، اخلاقی یا حقوقی ، به نمایش می گذارند و همین امر ممکن است چگونگی مقایسه مزبور و اعتبار آن را در معرض ابهام و تردید قرار دهد.

توجیه منطقی مقایسه مزبور، بحث گسترده تری می طلبد، ولی در اینجا به یادآوری این نکته بسنده می کنیم که گزاره های دستوری دین و گزاره های توصیفی علم به حسب ظاهر، قرینه و عدل یکدیگر نیستند؛ اما با توجه به اینکه احکام دین بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی و به اهداف واقعی معطوفند، دست کم به جهت فرضیه

هایی که آموزه های دینی در اختیار ما می گذارند، و به جهت راهبردهایی که دین معرفی می کند، امکان مقایسه دیدگاه های اسلام و جامعه شناسی در دو محور فرضیه ها و راهبردها، فراهم می آید. خوانندگان گرامی با در نظر گرفتن نکته یاد شده، در مورد آمیختگی ظاهری مباحث علمی با جهت گیریهای ارزشی که بیشتر در هنگام ارائه دیدگاه های اسلامی و فمینیستی به چشم می خورد، دچار اشتباه نخواهند شد.

با عنایت به آنچه گذشت، جایگاه این کتاب نسبت به کتابهایی دیگر که در حوزه جامعه شناسی خانواده تدوین شده اند، تا حدودی مشخص می شود. از آنجا که مقایسه بین دیدگاه های جامعه شناختی و دیدگاه های اسلام بر طرحی نسبتاً جدید و فاقد پیشینه تحقیقی مبتنی است، می توان آن را ویژگی و امتیاز اصلی این کتاب به شمار آورد. در يك نگاه گسترده تر، تلاش انجام شده را می توان گامی هرچند محدود، در جهت تحقق یکی از اهداف مهم علوم اجتماعی در ایران دانست؛ یعنی بومی و به تعبیر دیگر، اسلامی کردن این علوم؛ از این گذشته، کتاب حاضر از ویژگیهای فرعی دیگری نیز برخوردار است؛ مانند جامعیت نسبی موضوع های مطرح شده در مقایسه با متون دیگر، به ویژه متون فارسی این حوزه و نیز پرداختن به پاره ای از مسائل جدید که در سالهای اخیر از سوی جامعه شناسان خانواده مطرح شده است. بدیهی است هر تلاشی در این گستره و با ویژگیهای یاد شده، کژی ها و کاستی هایی نیز خواهد داشت که همین جا از تمامی صاحب نظران دلسوز حوزه و دانشگاه، در جهت رفع آنها استمداد می طلبیم و از بزرگوارانی که با ارشادها و انتقادهای

سازنده خود چراغ راه آینده ما می شوند، پیشاپیش تشکر می کنیم .

مباحث کتاب در پنج فصل است ؛ فصل اول ، که متن اولیه آن را جناب آقای عزیزالله بختیاری تهیه کرد، به بحث درباره ازدواج و الگوهای خانواده می پردازد. فصل دوم کارکردهای خانواده از منظر جامع شناختی و علل تغییر آنها در دوران معاصر را بررسی می کند. در فصل سوم ، جنبه هایی از موضوع نابرابری جنسی در خانواده مورد بحث قرار گرفته است که در سالهای اخیر و در نتیجه گسترش اندیشه های فمینیستی به مباحث جامعه شناسی خانواده راه یافته است ؛ از این رو، متون فارسی این رشته به ندرت بحث مستقلی در این باره مطرح کرده اند. فصل چهارم که با همکاری جناب آقای سید حسین شرف الدین به رشته تحریر در آمد، به عوامل موثر بر استحکام و ثبات خانواده می پردازد و در فصل پنجم نیز که جناب آقای مسعود محفوظی در مراحل اولیه تدوین آن مشارکت داشت ، مسئله طلاق و پیامدهای آن مطرح شده است .

شیوه طرح مباحث بدین گونه است که ذیل هر موضوع ، ابتدا چشم انداز کلی بحث را از منظر جامعه شناختی و با اشاره به دیدگاه های نظری و نیز یافته های تجربی موجود، ترسیم و سپس فرضیه ها و نکته های قابل استفاده از متون اصلی اسلام یعنی قرآن کریم و روایات منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام را در ارتباط با آن بحث ارائه می کنیم . از آنجا که هدف اصلی این نوشتار مقایسه دیدگاه های جامعه شناختی با دیدگاه اسلام بوده ، نه ارائه نتایج یک سری تحقیقات میدانی ناظر به جامعه ایران یا هر جامعه خاص دیگر؛ از این رو به منظور انجام مقایسه ای ثمربخش تر معمولاً در طرح دیدگاه های

جامعه شناختی از تحقیقات و آمارهای مربوط به کشورهای غربی استفاده شده و در برخی موارد نیز به واقعیات موجود در جامعه ایران اشاره گردیده است و این صرفاً به دلیل گستردگی و غنای بیشتر مطالعات جامعه شناختی در جوامع غربی بوده است .

با توجه به روانی و سادگی بیان مطالب از يك سو و اهتمام به حفظ شأن علمی و تخصصی مباحث از سوی دیگر، امید می رود کتاب حاضر افزون بر دانشجویان و دانش پژوهان رشته های تخصصی مربوط، برای دیگر علاقه مندان نیز سودمند افتد.

در پایان لازم می دانم ضمن تشکر از همکاران محترم ، مراتب قدردانی و سپاسگزاری خود را از ناظر محترم این تحقیق ، جناب حجة الاسلام والمسلمین محمود رجبی و مشاور محترم ، جناب حجة الاسلام والمسلمین سید محمد غروی که این نوشتار را به دقت مطالعه کرده و با تذکرات و راهنمایی های ارزشمند خود بر غنای مباحث افزودند، ابراز کنم . همچنین از جناب آقای دکتر مسعود گلچین که ضمن ارزیابی متن ، توصیه های سودمندی برای اتقان هرچه بیشتر کار، ارائه دادند و نیز از تمامی عزیزانی که در پیشرفت مراحل مختلف سهمیم بودند، به ویژه ریاست محترم موسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه ، جناب حجة الاسلام والمسلمین علیرضا اعرافی و معاونت محترم پژوهشی حجة الاسلام والمسلمین محمود نوذری ، کمال تشکر را دارم .

حسین بستان (نجفی)

زمستان ۱۳۸۲

فصل اول : ازدواج و الگوهای خانواده

Özhşe

نهاد ازدواج را به حق جزء نهادهای جهان شمول به شمار آورده اند. در عین حال ، تاریخ نویسان ، انسان شناسان و جامعه شناسان ، الگوهای بسیار متنوع این نهاد را در گذشته و حال به تصویر کشیده اند. در این فصل ، ابتدا به بررسی الگوهای ازدواج در قالب مباحثی همچون سن ازدواج ، همسرگزینی و فرایند همسرپایی تا ازدواج می پردازیم و سپس بر مهم ترین الگوهای خانواده و نیز الگوهای جایگزین آن مروری خواهیم داشت .

Κῦρ ὁ ἡγετορ .

تعریف های متعددی برای واژه ازدواج (Marriage) ارائه شده است که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم :

« ازدواج می تواند به عنوان پیوند جنسی از نظر اجتماعی به رسمیت شناخته شده ، و پسندیده بین دو فرد بزرگسال تعریف شود »

(گیدنز، ۱۳۷۴: ۱۸۵)

« ازدواج ، واحدی است به لحاظ اجتماعی ، شناخته شده و بعضا به لحاظ قانونی تاءید شده که از يك مرد و يك زن تشکیل می گردد . »

(Jarg and Jarg , ۲۰۰۰)

« ازدواج فرایندی است از کنش متقابل بین دو فرد، يك مرد و يك زن ، که برخی شرایط قانونی را تحقق بخشیده اند و مراسمی برای برگزاری زناشویی خود برپا داشته اند و به طور کلی عمل آنان مورد پذیرش قانون قرار گرفته و بدان ازدواج اطلاق شده است . »

(ساروخانی ، ۱۳۷۰: ۲۳)

« ازدواج يك معامله است و موجب قراردادی می شود که در آن يك شخص يك ادعای همیشگی را نسبت به حق دسترسی جنسی به يك زن ایجاد می کند. این حق بر حقوق دستیابی جنسی ای که دیگران اکنون دارند، مقدم است . »

(Fox , ۱۹۹۳: ۵)

تعریف هایی از این دست در مجموع بر چهار ویژگی مهم - ارتباط جسمانی ، تخالف جنسی ، پایایی و قرارداد اجتماعی - تاکید دارند. بر حسب این تعریفها برای تحقق ازدواج ، پیوند بین دو جنس مخالف بر پایه روابط پایای جنسی ضرورت دارد؛ بنابراین ، رابطه دو فرد از يك جنس

ازدواج خوانده نمی شود، همان گونه که روابط جنسی غیر پایا ازدواج نخواهد بود. افزون بر این، ازدواج مستلزم انعقاد قراردادی اجتماعی است که مشروعیت روابط جسمانی را موجب گردد؛ یعنی در راه تحقق ازدواج باید شاهد تصویب جامعه نیز باشیم. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۲۳)

در يك ارزیابی کلی، با توجه به تنوع الگوهای ازدواج در گستره زمان ها، فرهنگ ها و نگرشهای ارزشی گوناگون نسبت به هر يك از این الگوها، به نظر می رسد ارائه تعریفی جامع از این واژه بسیار دشوار باشد. نمونه هایی از قبیل مشروعیت چند همسری در بسیاری از جوامع، مشروعیت ازدواج موقت در اسلام، تایید ازدواج دو همجنس از سوی برخی نحله های جدید و نیز برخی دولت های غربی و رواج کمون های جنسی در برخی جوامع، جامعیت تعاریف فوق را نقض می کند. حتی برخی تمایل دارند همخانگی یا زندگی مشترک زن و مرد بدون عقد ازدواج (cohabitation) را که عادتاً به عنوان الگویی مقابل ازدواج مطرح می شود، در قالب مفهوم ازدواج بگنجانند. آنان با استناد به اینکه زوج های هم خانه معمولاً روابط دراز مدتی با یکدیگر دارند و در دهه های اخیر به تدریج از حقوق زن و شوهرها نیز برخوردار گردیده اند، ادعای تغییر مفهوم ازدواج را مطرح می کنند (Lawson and Garrod, ۲۰۰۱: ۱۴۶)

؛ بنابراین، تاثیر فرهنگ ها و دیدگاه های ارزشی گوناگون در تعریف ازدواج، اجتناب ناپذیر می نماید و بدین لحاظ مفهوم این واژه با نوعی نسبیت توأم خواهد شد.

با توجه به مطالب یاد شده، در مقام ارائه تعریفی منطبق با شریعت اسلام (از منظر شیعه) می توان گفت: « ازدواج

قراردادی مشروع است که دو فرد ناهمجنس و معمولاً بالغ را به هم پیوند می دهد و برقراری ارتباط جنسی دائم یا موقت میان آنان را مجاز می گرداند .

κῦν ὁ γυνὴ .

چرا مردم ازدواج می کنند؟ می دانیم که ازدواج ، اغلب برای زنان و مردان بار سنگینی از مسئولیت ها و وظایف را به همراه می آورد، و این را نیز کسانی که قصد ازدواج دارند، به خوبی می دانند. مردی که هنوز ازدواج نکرده ، تنها به خود و نیازهای خود می اندیشد، در حالی که پس از ازدواج ، مسئولیت تامین نیازهای مادی و معنوی زن و فرزندان نیز بر دوش او سنگینی می کند؛ همچنین دختر مجردی که هنوز در خانه پدر خود زندگی می کند، مسئولیت های محدودی بر عهده دارد، ولی پس از ازدواج ، مسئولیت خطیر همسری و مادری بر عهده او خواهد بود؛ اینک جای این پرسش است که چرا مردم علی رغم آگاهی از وظایف سنگینی که ازدواج برای آنها به بار می آورد، باز به ازدواج روی می آورند و به دیگر سخن ، هدف و انگیزه افراد از ازدواج چیست ؟

به طور کلی می توان گفت در همه زمانها و مکانها شکلی از ازدواج دیده می شود و همین جهان شمولی ازدواج از نقش بسیار مهم آن در حیات فردی و اجتماعی انسانها حکایت دارد. ازدواج نیاز جنسی افراد را در قالب مشروع و مقبول آن تامین می کند. انسان ، مانند حیوانات ، از يك ميل جنسی نیرومند برخوردار است که برای ارضای آن به طور طبیعی به سوی جنس مخالف کشیده می شود؛ اما انسانها همواره به روابط جنسی خود از راه ازدواج نظم و قاعده بخشیده ، از هرج و مرج جنسی جلوگیری کرده اند. ازدواج ، افزون بر ارضای نیازهای جنسی ، نیازهای عاطفی افراد را نیز تامین می کند. زن و مردی که باهم ازدواج می کنند،

به یکدیگر محبت می ورزند و یکدیگر را محرم اسرار و پناهگاه عاطفی خود می دانند.

تولید نسل و تربیت آنها از اهداف دیگر ازدواج است. انسان مانند حیوانات به تداوم نسل خود علاقمند است و از داشتن فرزند لذت می برد؛ لذا اغلب توقع می رود که ازدواج به بچه دار شدن نیز بینجامد و از این رو است که در بسیاری از جوامع اگر زن بارور نشود، مرد به ازدواج مجدد اقدام کرده، چه بسا زن عقیم را طلاق دهد. در برخی جوامع قبيله ای، زن لازم است پیش از ازدواج، توانایی فرزندزایی خود را دست کم یکبار به اثبات برساند و در برخی دیگر از این جوامع ابتدایی اگر زن بارور نگردد، عقد ازدواج به خودی خود فسخ می شود و حتی نیازی به طلاق نیز وجود ندارد.

از سوی دیگر، در جوامع سنتی، ازدواج وسیله ای برای ایجاد روابط خویشاوندی با دیگران است. افراد از راه ازدواج، حوزه روابط خویش را گسترش می بخشند و این وظیفه را در بیشتر جوامع اساسا زنان انجام می دهند. يك بومی ملانزیایی با تمثيل زیبایی این واقعیت را بیان کرده است:

« کار زن مانند کار يك سوزن است در دوختن سقف چادر. این سوزن گاهی تو می آید و گاه بیرون می رود؛ اما در همه حال يك نخ را با خودش می کشد که الیاف سقف را به هم می دوزد. »

(مندراس و گرویچ، ۱۳۶۹: ۲۳۵)

یعنی زنی که به خانواده یا طایفه دیگر به زنی داده شده و یا از آنها گرفته می شود، در حکم سوزنی است که همواره دو خانواده یا طایفه را به هم می

دوزد و میان آنها پیوند خویشاوندی برقرار می سازد.

ازدواج از يك بُعد اقتصادی نیرومند نیز برخوردار است. مرد و زنی که باهم ازدواج می کنند، می خواهند با برقراری يك همکاری طولانی و همه جانبه، زمینه تامین معیشت گروه خانوادگی خود را فراهم سازند. آنها به سبب ازدواج، به نظامی از تقسیم کار وارد می شوند که سنت و فرهنگ زندگیشان، از پیش تعیین کرده است. گذشته از این، در اغلب جوامع، فرزندانی که از طریق ازدواج متولد می شوند نیز در آینده به اقتصاد خانواده کمک می کنند. در جوامع سنتی، فرزند نوعی سرمایه گذاری به حساب می آید و می تواند در زمان پیری و افتادگی والدین عسای دست آنان باشد.

اینها گوشه ای از مهم ترین آثار و کارکردهای ازدواج است که بیشترین تاثیر را در سوق دادن افراد به سوی این پیوند دارد، هرچند عوامل دیگری نیز ممکن است در تقویت انگیزه برای ازدواج دخالت داشته باشد که از جمله آنها می توان به انگیزه های دینی اشاره کرد. بدیهی است جوامع گوناگون از حیث میزان اهمیتی که به هر يك از این اهداف می دهند، با یکدیگر متفاوتند. به طور کلی می توان دو دسته از جوامع را از یکدیگر جدا کرد: جوامع فردگرا و جوامع جمع گرا؛ در حالی که دسته اول به اهداف فرد گرایانه ازدواج مانند ارضای جنسی و عاطفی اصالت می دهند، دسته دوم به اهداف جمع گرایانه آن مانند تولید نسل و تربیت فرزندان، توسعه روابط خویشاوندی و منافع اقتصادی، اهمیت بیشتری می دهند. از این گذشته، در سطح يك جامعه نیز همواره تفاوت هایی بین افراد، به ویژه اعضای دو جنس، دیده

می شود؛ برای مثال گروهی تنها به سبب انگیزه های جنسی یا عاطفی ازدواج می کنند، در حالی که برخی برای منافع اقتصادی ارزش بیشتری قائلند و برخی نیز چه بسا به منظور بچه دار شدن به ازدواج اقدام می کنند.

در اسلام نیز مجموعه اهداف یاد شده ، به ویژه ارضای نیازهای جنسی و عاطفی همسران ، تولید مثل ، تربیت فرزندان ، جلوگیری از انحرافات اجتماعی و آثار معنوی ازدواج مورد تاکید قرار گرفته اند که در فصلهای دوم و چهارم به تناسب به بررسی این موارد می پردازیم .

معمولا در همه جوامع برای ازدواج ، يك پایه سنی حداقلی وجود دارد كه در قوانین مدون یا غیر مدون در نظر گرفته می شود و افراد تا قبل از رسیدن به آن ، به برقراری پیوند زناشویی مجاز نیستند. این پایه سنی معمولا هم زمان با بلوغ جنسی یا اندکی پیش یا پس از آن تعیین می گردد. در نظام حقوقی اسلام ، ازدواج کودکان نیز با رعایت مصلحت آنان مجاز شمرده شده ، اولیایشان می توانند آنان را به ازدواج یکدیگر درآورند؛ بدیهی است تجویز ازدواج کودکان در اسلام به معنای تجویز رضای نیاز جنسی در دوران کودکی نبوده ، صرفا به جهت فراهم نمودن امکان تامین پاره ای از کارکردهای دیگر ازدواج ، مانند حمایت و مراقبت ، انتقال میراث و ایجاد همبستگی بین خانواده ها و قبایل كه به ویژه در جوامع سنتی از اهمیت برخوردار بوده اند، صورت گرفته است . با این همه ، به دلیل فقدان جاذبه های نیرومند جنسی و عاطفی بین کودکان و كم بودن احتمال الفت گیری آنان با یکدیگر، در اسلام نگرش چندان مثبتی نسبت به ازدواج کودکان دیده نمی شود.

(وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۷۲)

از موضوع ازدواج کودکان كه بگذریم ، مقتضای طبیعت انسان این است كه هرگاه به بلوغ جنسی رسید، به رضای نیاز جنسی اقدام كند، ولی از آنجا كه ازدواج به عنوان شیوه به هنجار رضای این نیاز، تنها بعد زیستی ندارد و مانند دیگر امور انسانی با فرهنگ شكل گرفته و جهت می یابد، معمولا افزون بر بلوغ جنسی ، بلوغ اجتماعی و اقتصادی نیز ضرورت می یابد.

در حالی که بلوغ جنسی بیشتر به سن و شرایط غذایی و محیطی وابسته است ، بلوغ اقتصادی زمانی حاصل می شود که شخص توانایی تولید (به معنای عام کلمه) را پیدا کند و به دیگران وابسته نباشد، به گونه ای که بتواند مخارج خود و خانواده اش را تامین کند. بلوغ اجتماعی نیز به معنای کسب شناخت کافی از قواعد و هنجارهای اجتماعی و داشتن قدرت لازم برای تشخیص امور، و توانایی برای تصمیم گیری در مواقع لزوم می باشد، به گونه ای که فرد بتواند در نظر عرف و قانون مسئولیت تعهدهای خویش را در قبال دیگران بپذیرد. از آنجا که با پیچیده تر شدن جوامع ، انتقال از دوره کودکی به دوره بزرگسالی دشوارتر و مستلزم کسب آموزش ها و مهارت های بیشتری گردیده است ، فاصله میان بلوغ جنسی و بلوغ اجتماعی - اقتصادی در جوامع جدید محسوس تر گشته ، خود را در طولانی شدن دوره نوجوانی و افزایش سن ازدواج ، نشان داده است . به هر تقدیر، سن ازدواج در هر جامعه ای بر حسب شرایط محیطی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی خاص آن جامعه تعیین می گردد. سن ازدواج نه تنها در جوامع مختلف متفاوت است ، بلکه در جامعه ای واحد نیز در طول زمان ثابت نمی ماند و بر طبق شرایط یاد شده ، کم و زیاد می شود؛ برای مثال ، به نمودار زیر که به جامعه آمریکا تعلق دارد، توجه نمایید:

نمودار (۱-۱): میانگین سن نخستین ازدواج در آمریکا ، به تفکیک جنس (۱۹۰۰-۱۹۹۸)
منبع : اداره آمار آمریکا (اینترنت)

ṭḥŭzṭŭṡ ṡḗŭṡṡ ṡḡḗṡ ṡ ṡ!ḗŭ-

kŭŷḥ!ŭ ṡḗ ṡḡŭ~Iŭ ṡŭṡ ḡḗṡḍ

ṡḥŭḍḡṡŭ~!ḡḗḡ (ḥṡŭ

در بسیاری از جوامع ، پذیرش نقش شوهری بدین معناست که شوهر متعهد می شود هزینه های خانواده تازه تاسیس را تامین کند. در واقع ، این گونه الزامات از پیش توسط عرف ، شرع و یا قانون تعیین می شوند. هزینه های مالی يك خانواده نیز بسیار گسترده و متنوع است ؛ هزینه های مسکن ، خوراك ، پوشاك ، درمان ، تفریحات اعضای خانواده ، تحصیلات فرزندان ، رفت و آمد و مانند اینها. روشن است که تامین کامل چنین مخارجی تنها در صورتی امکان پذیر است که افراد به مشاغلی با درآمد کافی دسترسی داشته باشند. در غیر این صورت ، هرچند ممکن است تعداد کمی از جوانان به ازدواج روی آورند و زندگی فقیرانه ای را در پیش گیرند، ولی معمولا افراد ترجیح می دهند تا زمانی که شغلی مناسب به دست نیآورده اند، ازدواج نکنند. برای توضیح این مطلب ، تغییرات نمودار فوق را مورد توجه قرار می دهیم : بنابر گزارش اداره آمار امریکا، در سال ۱۹۵۶ میانگین سن ازدواج در این کشور به پایین ترین حد خود رسید (برای مردان ۲۲/۵ و برای زنان ۲۰/۵ سالگی) و دلیل آن بیشتر این بود که رشد اقتصادی آمریکا پس از جنگ موجب گردید که مردان ، و به ویژه جوانان ، بتوانند به راحتی شغل به دست آورده ، درآمد کافی برای اداره خانواده کسب نمایند. از دهه ۱۹۶۰ سن ازدواج رو به

افزایش گذاشت و عامل عمده این بود که دستمزد مردان جوان ، به ویژه کسانی که از تحصیلات کمتری برخوردار بودند، کاهش یافت . این نتیجه گیری با تحقیقاتی که در کشورهای دیگر، مانند ژاپن و هندوستان ، انجام گرفته نیز تایید گردیده است . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۴۶)

به طور کلی ، می توان گفت که هرگاه ساختار اقتصادی جامعه نتواند شغل و درآمد کافی برای جوانان در سن ازدواج ، فراهم کند، در شرایط عادی سن ازدواج افزایش می یابد و در مقابل با بهبود وضع اشتغال و درآمد، سن ازدواج کاهش می یابد .

با توجه به این واقعیت که زنان شاغل اغلب دیرتر به ازدواج اقدام می کنند، آیا فرضیه مذکور به اشتغال مردان جوان اختصاص نخواهد داشت ؟ برخی این فرضیه را درباره اشتغال زنان نیز صادق دانسته ، در رد این تصور که فراهم شدن زمینه اشتغال زنان ، موجب افزایش سن ازدواج گردیده است ، ادعا کرده اند که دو پدیده یاد شده ، هردو از روند دیگری ناشی می شوند و آن دشواری بیشتر دست یابی به سبک زندگی مورد انتظار برای نسل های جدید است ، ولی تبیین صرفا اقتصادی از همبستگی میان اشتغال زنان و افزایش سن ازدواج ، چندان قانع کننده به نظر نمی رسد؛ به همین دلیل بسیاری از صاحب نظران با تاکید بر نقش عناصر فرهنگی ، اظهار عقیده کرده اند که اشتغال ، جایگزین دیگری برای ازدواج زنان قرار می دهد و زنان به این دلیل که مزایای اقتصادی اشتغال ، امنیت و رضایت شخصی بیشتری در مقایسه با ازدواج برای آنان فراهم می آورد، به اهداف شغلی اولویت بیشتری داده

، در نتیجه ، ازدواج را به تاخیر می
اندازند.
(Wilkie, ۱۹۹۱: ۱۴۵)

در بسیاری از کشورها، مانند ایران ، به منظور تامین نیروی دفاعی ، همه مردان جوان ملزم می شوند که مدت معینی را - حدود دو سال - به نیروی نظامی کشور پیوسته و به وطن خود خدمت کنند. در این گونه کشورها مردان جوان اغلب پس از گذراندن دوره سربازی ازدواج می کنند؛ زیرا در دوره سربازی ضمن آنکه قادر نیستند مخارج خانواده را تامین کنند، به دلیل حضور در پادگانها و مراکز نظامی که معمولا دور از محل سکونت آنهاست ، نمی توانند در خانه حضور داشته ، نقش خویش را به عنوان شوهر و احیاناً پدر، ایفا نمایند؛ البته درست است که جوانان در هجده سالگی به خدمت سربازی فرا خوانده می شوند و این دوره فقط تا بیست سالگی طول می کشد، ولی از آنجا که سربازی ، دو فرصت تحصیلی و شغلی را از آنان می گیرد، معمولا برای جبران فرصت های از دست رفته دست کم به همین مقدار وقت نیاز دارند. با این همه ، سربازی تنها می تواند موجب کاهش میزان ازدواج پسران در سنین میان ۱۸ تا ۲۲ سالگی شود.

3.4.2.5. $\bar{U}Y\Theta$ $z\bar{h}\bar{U}^1\bar{A}$ ($\bar{h}$)

از مهم ترین انگیزه های ازدواج ، نیاز جنسی انسانهای بالغ به جنس مخالف خود می باشد. با توجه به این واقعیت ، اگر جامعه ای به اعضای خود اجازه دهد که بدون ازدواج و پذیرش مسئولیتهایی که از جهت ازدواج متوجه آنان می گردد، بتوانند با یکدیگر روابط جنسی برقرار کنند، طبیعی است که دیگر دست یابی به شریک جنسی ، نمی تواند انگیزه اولیه ازدواج باشد و در نتیجه ، شمار زیادی از جوانان ترجیح می دهند از ازدواج امتناع ورزید، نیاز جنسی خویش را به شیوه های کم هزینه تر برآورده سازند؛ از این رو، بالا رفتن سن ازدواج در کشورهای غربی ، با رشد همخانگی یا زندگی مشترک زنان و مردان ازدواج نکرده ، همراه بوده است .

(Spanier, ۱۹۹۱: ۹۸ - ۹۹)

بنابر گزارش اداره آمار آمریکا، در سال ۱۹۶۰ تعداد ۴۳۹۰۰۰ زن و مرد در این کشور وجود داشتند که بدون ازدواج با هم زندگی می کردند، در حالی که این رقم در سال ۱۹۹۸ به ۴۲۳۶۰۰۰ رسید (اداره آمار آمریکا). افزون بر این آزمایش میزان همسانی و سازگاری از جمله دلایلی است که بسیاری از زوجهای همخانه که بعدها با یکدیگر ازدواج می کنند، برای تاخیر ازدواجشان مطرح می نمایند.

(McRae, ۱۹۹۹: ۱۸۴)

شایان ذکر است که براساس نظر برخی جامعه شناسان ، گسترش امکانات و وسایل ضد بارداری نیز در افزایش سن ازدواج دخالت داشته است ؛ زیرا این امکان را فراهم آورده که افراد ضمن برقراری روابط جنسی در خارج از چهارچوب ازدواج ، از تولید فرزندان نامشروع جلوگیری کنند، در

حالی که مثلاً پیش از دهه ۱۹۶۰ در آمریکا بسیاری به دلیل فقدان این امکانات و به منظور جلوگیری از حاملگی نامشروع، زودتر ازدواج می کرده اند. (Spanier, ۱۹۹۱: ۹۹)

ولی به نظر می رسد این فرضیه بر فرض صحت، جنبه مقطعی داشته، قابل تعمیم نباشد؛ از این رو می توان شواهدی یافت که دلالت می کند وسایل ضد بارداری در اوضاع و شرایط دیگری موجب کاهش سن ازدواج گردیده اند؛ برای مثال، در قرن نوزدهم زمانی که این وسایل به تدریج در فرانسه شناخته می شدند، میانگین سن ازدواج به شکل چشمگیری پایین آمده، بین سالهای ۱۸۲۱ تا ۱۹۴۵ از ۲۸/۷ سال به ۲۵/۲ سال برای مردان و از ۲۶/۱ سال به ۲۲/۸ سال برای زنان رسیده است. احتمالاً دلیل این تغییر آن است که پیش از قرن نوزدهم، یعنی زمانی که وسایل ضد بارداری در دسترس نبود، ازدواج در سنین بالاتر، واکنش آگاهانه یا ناآگاهانه نسبت به مسئله افزایش جمعیت تلقی می شد؛ اما با گسترش این وسایل، زمینه اجتماعی مناسب برای کاهش سن ازدواج فراهم گشت. (سگالن، ۱۳۷۵: ۱۳۷ - ۱۳۸)

ṚZḪΘ γ ÜŨĤǺ γ ũV Ǝ¹ΘŨ (V

بدون شك ، فرهنگ يك جامعه از مهم ترين عوامل تعيين كننده سن ازدواج در آن جامعه است و عوامل پيشين نيز بي ارتباط با عامل فرهنگ نيستند. در واقع ، ارزش ها و آداب و رسوم پذيرفته شده در جامعه ، مجموعه اي از بايسته هاي ازدواج و از جمله سن مناسب آن را تعيين مي كنند. در اين راستا لازم است به آداب و رسوم و تشريفات دست و پاگيري اشاره كرد كه گاه در ميان مردم رواج مي يابند؛ براي مثال در جامعه اي مانند ايران ، مهریه سنگين ، شيربهاي زياد، جهيزيه كمرشكن ، مراسم عروسي پرهزينه ، توقعات زياد از داماد در مورد شغل ، خانه و ماشين ، و مانند اينها معمولاً موجب مي شود زوج هاي جوان نتوانند در زمان مناسب به ازدواج اقدام نمايند؛ زيرا خود آنها و چه بسا والدين آنها ناگزيرند مدت زيادي را صرف كار و تلاش كنند تا بتوانند از عهده اين مخارج برآيند.

در كشورهاي غربي نيز با وجود رفاه نسبي ايجاد شده براي بيشتر افراد و علي رغم آنكه پاره اي از اين قبيل آداب و رسوم ، حضور يا اهميتي ندارد، هزينه هاي سنگين عروسي از جمله دلایلي است كه بسياري از جوانان براي تاخير ازدواج خود بيان مي كنند.

(McRae, ۱۹۹۹: ۱۸۰)

از اين گذشته ، ارزش هاي جديد فرهنگي ناشي از رواج اندیشه هاي فردگرايانه و آزادي خواهانه نيز نقش مهمي در کاهش انگيزه ازدواج براي بسياري از جوانان ايفا کرده است . از آنجا كه بيشتر افراد سرانجام به ازدواج روي مي آورند، در

نتیجه به جای آنکه شاهد محو سنت ازدواج در سطح جامعه باشیم ، با افزایش سن ازدواج روبه رو بوده ایم .

در يك ارزیابی کلی به نظر می آید که بسیاری از صاحب نظران مسایل خانواده ، بالا رفتن سن ازدواج را به عنوان یکی از نیازهای ضروری زندگی شهری در جوامع توسعه یافته یا در حال توسعه ، امری اجتناب ناپذیر قلمداد می کنند. معمولا گرایش عمومی نوجوانان و جوانان به ادامه تحصیلات تا سطوح بالا، دشواریهای اقتصادی ، مشکل افزایش جمعیت ، خدمت سربازی ، مشکلات بارداری زودرس دختران و ضعف رشد روانی و اجتماعی نوجوانان در سنین پایین تر، عوامل افزایش قهری سن ازدواج شمرده شده اند. طبیعی است نظام ارزشی اسلام که مبتنی بر دین می باشد، چنین رویکرد منفعلانه ای را بر نتابد و با توجه به پیامدهای منفی تاخیر ازدواج برای جوانان و برای کل جامعه ، در جهت کاهش معقولانه سن ازدواج کوشش کند.

به نظر می رسد در مقام ارائه راه حلی متناسب با دیدگاه اسلام برای این مسئله ، باید بر دو محور اساسی ساماندهی اقتصادی و فرهنگی تاکید کرد. همان گونه که شواهد مربوط به دیگر کشورها نشان داده است ، می توان پیش بینی کرد که با بهبود اوضاع معیشتی مردم ، کاهش محسوسی در سن ازدواج به وقوع خواهد پیوست . در این جهت ، افزون بر حمایت های دولت و دیگر ارگان های مسئول حکومتی ، کمک های مادی والدین و دیگر خویشاوندان و آشنایان می تواند برای جوانان بسیار راهگشا باشد. با این همه ، نباید از نقش عناصر فرهنگی غفلت ورزید. بدون شك ، فرهنگ هر جامعه ای تا حدود زیاد در تعریف واژه هایی مانند رفاه اقتصادی ، سطح معیشت و خط فقر

دخالت دارد و با تغییر ذهنیت ها و نگرش های عمومی و ترویج ساده زیستی ، تعریف های جدیدی از این واژه ها در سطح جامعه مورد پذیرش قرار می گیرد که این امر می تواند در کاهش سن ازدواج موثر باشد. همچنین با کار فرهنگی حساب شده و پیگیر می توان در جهت تغییر یا تعدیل آداب و رسوم مشکل ساز مانند تعیین مهریه بالا ، توقع جهیزیه سنگین و درخواست شیربها - علی رغم نامشروع بودن آن - گام برداشت . در اسلام سن مشخصی برای ازدواج مقرر نگردیده است ؛ اما احادیث منقول از پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام و سیره عملی آن بزرگواران ، شواهد گویایی بر اهتمام ایشان در تعجیل در امر ازدواج به دست می دهد. بر طبق برخی روایات ، روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد فرمود:

ای مردم ! جبرئیل از سوی خداوند برای من این پیام را آورد که دوشیزگان همانند میوه های روی درختند؛ اگر زمانی که وقت چیدن میوه می رسد، میوه ها چیده نشوند، آفتاب آنها را فاسد کرده و بادهای آنها را پراکنده می سازند. به همین سان ، زمانی که دوشیزگان ویژگیهای زنانه را پیدا کردند، هیچ دارویی جز ازدواج و شوهر کردن برای آنان وجود ندارد. در غیر این صورت ، به دلیل بشر بودن آنان هیچ اطمینانی در کار نیست که دچار فساد و انحراف نشوند.

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۳۹)

در روایتی دیگر می خوانیم : یکی از حقوق فرزند بر پدر آن است که پس از بالغ شدن ، او را به ازدواج درآورد.

(وسائل الشیعه ، ج ۱۵ : ۲۰۰)

بنابراین ، می توان نتیجه گرفت که اسلام در الگوی مطلوب خود، پائین بودن سن ازدواج را اصل می داند. در عین حال ،

مشکلات ناشی از ازدواج های زودهنگام را نادیده نمی گیرد و در جهت رفع آنها کوشش می نماید. بدیهی است با گسترش برنامه های آموزشی ، بهداشتی و فرهنگی و نیز بهبود وضعیت اقتصادی مردم ، بسیاری از این مشکلات مرتفع خواهند شد. نتایج تحقیقات تجربی وینچ^(۲) یکی از هنجارهای مهمی که به سن دو زوج مربوط می شود و در بیشتر جوامع وجود دارد، این است که شوهر باید کمی (حدود یک تا ده سال) از زن خود بزرگ تر باشد. عمومیت این هنجار در اغلب جوامع شرقی و غربی دیده می شود، ولی در میزان این تفاوت ، جوامع مختلف باهم متفاوتند و حتی جامعه واحد نیز در طول زمان دچار تغییراتی می شود. برای مشاهده تغییراتی که در طول یک قرن در جامعه آمریکا در فاصله سنی زنان و شوهران ، پدید آمده ، به نمودار پیشین مراجعه شود.

هنجار تفاوت سنی بین زن و شوهر در عوامل متعددی ریشه داشته است که به دو مورد از مهم ترین آنها اشاره می کنیم :

۱. دختران از لحاظ زیستی چند سال زودتر از پسران به بلوغ جنسی می رسند، همان گونه که زنان زودتر از مردان قابلیت باروری را از دست می دهند و تمایلات جنسی در مردان دیرتر از زنان فروکش می کند.
۲. تقریباً در همه جوامع ، مردان مسئول اصلی تامین مخارج مالی خانواده اند؛ بنابراین ، از آنجا که فرهنگ ، بیگانه از نیازهای زیستی ، محیطی و اجتماعی انسان شکل نمی گیرد، هنجارهای زناشویی نیز معمولاً برحسب مقتضیات زیستی ، اقتصادی و اجتماعی پا گرفته اند. احتمالاً، از این رو، دختران باید چند سال زودتر از پسران ازدواج می کرده اند تا از اوایل دوره ای که هیجانات جنسی و

قابلیت باروری در آنها بروز می کند، شوهردار باشند و در آخر دوره نیز تقریباً همزمان با شوهران خود از فعالیت های جنسی فاصله گیرند؛ همچنین مسئولیت اقتصادی مردان باعث می شده که آنان تا زمانی که از جهت اقتصادی آمادگی تامین و اداره خانواده را نداشته اند، نتوانند ازدواج کنند، مگر در موارد خاصی که والدین تامین مالی خانواده نوپای فرزند خود را بر عهده می گرفته اند؛ اما از ناحیه دختران این الزام اقتصادی وجود نداشته ، می توانسته اند پس از بلوغ ، ازدواج کنند.

به هر تقدیر، به نظر می رسد رشد آزادی های فردی و ارزش های مساوات جویانه در بسیاری از جوامع معاصر، بیشترین تاثیر را بر تغییر نسبی این هنجار و کاهش فاصله سنی زن و شوهر بر جا گذاشته است و حتی بر حسب تحقیقات انجام گرفته در برخی کشورهای سوسیالیستی ، میزان زنانی که با مردان جوان تر از خود ازدواج می کنند، بسیار افزایش یافته است . نتایج این تحقیقات نشان می دهد که نسبت این گونه زنان بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ در مناطق شهری از ۱۲/۵٪ به ۳۳/۵٪ و در روستاها از ۱۳ به ۳۰/۵٪ رسیده است . (میشل ، ۱۳۵۴ : ۱۴۷)

از پیامدهای در خور توجه این هنجار فرهنگی آن است که گاه ممکن است با ساخت جنسی و جمعیتی جامعه در تعارض قرار گیرد؛ برای مثال ، اگر ساخت جمعیتی جامعه ، یک ساخت جوان باشد، یعنی تعداد افراد طبقات سنی جوان تر بیش از افراد طبقات مسن تر باشد، و از سوی دیگر، ترکیب جنسی نیز به گونه ای باشد که تعداد زنان از تعداد مردان بیشتر باشد، در این صورت ، هنجار مذکور احتمالاً مشکل

آفرین خواهد شد؛ زیرا مردان هر طبقه سنی (مثلاً طبقه سنی ۲۰ - ۲۴) با زنان طبقه سنی قبلی (طبقه سنی ۱۵ - ۱۹) ازدواج می کنند و مفروض این است که از سویی، تعداد زنان هر طبقه سنی از تعداد مردان همان طبقه بیشتر است و از سوی دیگر، جمعیت جوان از جمعیت مسن تر بیشتر می باشد؛ از این رو تعداد مردانی که از طبقه سنی بالاتر می خواهند با زنان طبقه سنی پایین تر ازدواج کنند، بسیار کمتر خواهد بود و در نتیجه، تعداد زیادی از زنان نمی توانند شوهران مناسب خود را بیابند و ناچار خواهند بود که یا به ازدواج با شوهرانی تن در دهند که از جهت سنی تناسبی با آنها ندارند و یا هیچگاه ازدواج نکنند.

ناگفته نماند جهت گیری کلی دین اسلام که به تسهیل در امر ازدواج معطوف است، در این بحث نیز در شکل انعطاف پذیری نسبت به هنجار یاد شده، تجلی می یابد و از این رو در متون اسلامی تأکیدی بر این هنجار، نفی یا اثباتاً، مشاهده نمی شود.

چه کسی می تواند با چه کسی ازدواج کند؟ در هیچ جامعه ای آزادی کامل برای انتخاب همسر وجود ندارد و از این رو، کمتر کسی می تواند با هر فردی که می خواهد، ازدواج نماید. از سوی دیگر، در هیچ جامعه و فرهنگی محدوده انتخاب همسر آن چنان تنگ و محدود نیست که همسر هر شخصی به صورت عینی و فردی مشخص شده باشد. در همه جوامع، قواعد گوناگونی وجود دارند که به طور صریح و یا ضمنی محدوده همسرگزینی را مشخص می کنند. تفاوتی که از این جهت میان فرهنگ ها و جوامع گوناگون وجود دارد، بیشتر در وسعت این قلمرو، میزان شدت و غلظت قواعد مزبور و نیز میزان صراحت آنهاست.

در برخی جوامع، افراد يك گروه تنها از گروه خاصی می توانند همسر خود را انتخاب کنند، در حالی که در جوامع دیگر این قلمرو بسیار وسیع است و هیچ گروه خاصی مشخص نمی شود که فرد ملزم به گزینش همسر از میان آنها باشد. شدت قواعدی که قلمرو همسرگزینی را مشخص و محدود می کند نیز در جوامع مختلف از میزان یکسانی برخوردار نیست؛ برای مثال قواعد کاست به هیچ روی اجازه نمی دهد که يك فرد از يك کاست با فردی از کاست دیگر ازدواج کند. شدت قواعد کاست به حدی است که افراد حتی آرزوی چنین کاری را هم نمی توانند در سر بیورانند. در جوامع غربی نیز قواعدی (هرچند به صورت غیر مکتوب) وجود دارد که ازدواج مردی را از طبقه پایین با زنی از طبقه بالا پذیرفته نمی داند، ولی در شرایطی تخلف از این قواعد امکان پذیر بوده و گاهی نیز اتفاق می

افتد. میزان صراحت قواعد نیز در جوامع مختلف متفاوت است؛ برای مثال، در برخی از جوامع قبیله ای آفریقا و یا نظام کاستی هند به صراحت بیان می شود که نمی توانی از فلان گروه همسر انتخاب کنی! در حالی که در بسیاری از جوامع چنین منع صریحی در گزینش همسر از میان گروه های خاص، وجود ندارد.

در اینجا برخی از مهم ترین قواعدی را که قلمرو انتخاب همسر را مشخص می کند، بررسی می نمایم. مراد از این قواعد، مجموعه ای از هنجارها و الزام هایی است که به افراد می گوید از گروه یا گروه های خاصی نمی توانند همسر بگیرند و یا بر تکلیف می کند که تنها از گروه خاصی همسر انتخاب کنند. برخی از این قواعد، جهانی اند؛ یعنی در همه جوامع بشری و در همه دوره های تاریخی به شکل هایی گوناگون دیده می شوند، در حالی که برخی دیگر به بعضی جوامع یا دوره های تاریخی اختصاص دارند.

تقریباً در همه فرهنگ ها و جامعه ها، برقراری رابطه زناشویی میان تعدادی از خویشان نزدیک ممنوع است. نه تنها ازدواج میان این افراد مجاز نیست، بلکه هرگونه رابطه جنسی میان آنها تابو (taboo) به شمار می رود. گستره حریمیت در جوامع مختلف، متفاوت است، ولی در غالب فرهنگ ها پدر و دختر، مادر و پسر، و برادر و خواهر با یکدیگر محرم به حساب آمده، ازدواج آنان نامشروع تلقی می شود.

ملاك حریمیت در اصل، خویشاوندی نزدیک نسبی است و هرچه خویشاوندی نزدیک تر باشد، احتمال پیدایش رابطه حریمیت بیشتر خواهد بود؛ اما در برخی جوامع قبیله ای، همه زنان و مردان قبیله به این دلیل که همگی از نسل واحد (واقعی یا خیالی) و دارای خون مشترك تلقی می شوند، با هم محرم دانسته شده، و نمی توانند با یکدیگر ازدواج کنند. در این گونه جوامع، مردان همیشه باید زنان خود را از طوایف و قبایل دیگر که با آنان هم خون و هم‌تبار نیستند، انتخاب کنند (برون همسری). در مواردی، خویشاوندی و هم‌خونی به کسانی که به جهت طبیعی در دایره خویشاوندان هم خون قرار ندارند، تعمیم داده می شود؛ برای مثال پدر یا مادر خوانده و برادر یا خواهر خوانده نیز از آن جهت که به نحوی در جایگاه پدر، مادر، برادر و خواهر واقعی قرار می گیرند، در بسیاری از فرهنگ ها از محارم به شمار می آیند.

حریمیت، به داشتن والدین و یا اجداد مشترك نیز محدود نمی شود؛ در برخی جوامع

، میان دو یا چند نفری که در طفولیت از يك زن شیر خورده باشند، محرمیت رضاعی پدید می آید و از این رو در آینده نمی توانند با هم ازدواج کنند؛ زیرا بدین ترتیب فرزندان يك زن (خواهر و برادر) شده اند. محرمیت رضاعی به خواهر و برادرها اختصاص ندارد و در مورد دیگر نسبت های نزدیک خانوادگی نیز می تواند جریان یابد، همان گونه که در اسلام ، ازدواج با مادر، دختر، عمو، عمه ، دایی و خاله رضاعی ممنوع گردیده است . محرمیت سببی نوع دیگری از محرمیت است و زمانی پدید می آید که دو شخص از راه ازدواج باهم خویشاوند شده باشند؛ برای مثال ، زمانی که دو نفر (مرد و زن) باهم ازدواج می کنند، مادر زن برای داماد و پدر شوهر برای عروس محرم می شوند.

(۳) در اینجا این پرسش مطرح می شود که چرا انسان ها، با اینکه تفاوت های فرهنگی و محیطی زیادی دارند، در اغلب جوامع از ازدواج و هرگونه رابطه جنسی با خویشاوندان نزدیک خودداری می کنند؟ در این زمینه نظریه های گوناگونی ابراز شده که به طور کلی به دو دسته تقسیم می شوند؛ يك دسته بر نقش عوامل فطری و غریزی و دسته دیگر بر نقش عوامل اجتماعی تاکید دارند.

نظریه هایی که جنبه های غریزی و فطری را در قاعده محرمیت دخیل دانسته اند، به تنفر طبیعی انسانها از ازدواج با بستگان نزدیک ، استناد کرده ، معتقدند عواملی مانند زندگی افراد از دوران طفولیت در کنار یکدیگر که با حدوث عشق متقابل سازگار نیست و یا زیان های ازدواج افراد همخون با یکدیگر، به پیدایش این تنفر

طبیعی و غریزی انجامیده است و همین امر
عمومیت این قاعده را تبیین می کند.
(کلاین برگ ، ۱۳۶۸ ، ج ۱ : ۱۶۷)

ṭhŭztŭψ zēŭfē# ōqəŭh y' R!ēŭ-

این دسته از نظریه ها با دشواریهایی روبه رو است ؛ از جمله اینکه در گذشته ، جوامع متعددی وجود داشته اند که ازدواج بین خویشاوندان نزدیک در میان آنها امری رایج و عادی بوده است ؛ برای مثال مجوسیان طی قرن های طولانی ، ازدواج بین خواهر و برادر را مشروع می دانستند و از آن متنفر نبودند. در ایران باستان ، ازدواج با خویشاوندان نزدیک ، حتی در میان افراد خانواده شاه به خاطر اجتناب از اختلاط خون این خانواده با طبقات دیگر، انجام می گرفت (حجازی ، ۱۳۷۰: ۸۷) شواهد قوم شناختی از دوران معاصر نیز موارد متعددی را نشان می دهند که در آنها ازدواج با خویشاوندان نزدیک صورت می گیرد.

(کلاین برگ ، ۱۳۶۸ ، ج ۱: ۱۶۶ و ۱۶۹)

حتی در کشورهای پیشرفته ، آمارها از گستردگی پدیده زنا با محارم حکایت دارند و گاه نمونه های قانونی ازدواج با محارم نیز در برخی از این کشورها گزارش شده است .

(علامه طباطبایی ، المیزان ، ج ۴: ۱۴۵)

در نتیجه ، غریزی بودن قاعده محرمیت دست کم مورد تردید قرار می گیرد. فروید از این هم پا را فراتر گذاشته ، نه تنها حرمت زناشویی با نزدیکان را غریزی نمی داند، بلکه با استناد به تجربه های روان کاوانه ، نخستین جلوه های امیال جنسی انسان نوجوان را به لحاظ ماهیت ، زناکارانه می داند

(فروید، ۱۳۶۲: ۲۰۴)

که بنا به تفسیر برخی صاحب نظران ، مقصود وی از زنا در اینجا مقاربت با نزدیکان است .

(کلاین برگ ، ۱۳۶۸ ، ج ۱ : ۱۷۳ - ۱۷۴)

به هر تقدیر، بسیاری از صاحب نظران تبیین های غریزی را نپذیرفته اند و ریشه اصلی قاعده محرمیت را کارکردهای اجتماعی آن دانسته اند. در این میان ، برخی مانند لوی استراوس^(۵) را از پیشگامان این نظریه به شمار آورد؛ زیرا هرچند وی این قاعده را قانون طبیعی می خواند و سخن از نفرت طبیعی به میان می آورد، ولی در مقام استدلال ، بیشتر بر کارکردها و منافع اجتماعی قاعده مزبور تاکید می ورزد. وی ممنوعیت ازدواج بین پسر و مادر، دختر و پدر، برادر و خواهر، داماد و مادرزن ، عروس و پدر شوهر را هرچند از منظر فلسفه حقوق به طور جداگانه توضیح می دهد. در خصوص مورد اول ، استدلال او چنین است :

ازدواج پسر با مادر از نظر طبیعی جایز نیست و به حکم قانون طبیعی ممنوع است ؛ زیرا ازدواج مزبور نظم طبیعی را به هم می زند، چه آنکه پسر باید مادر را محترم شمرده ، از او اطاعت کند و از طرفی زن باید شوهر را محترم بشمارد و اطاعت از او را فرض خود بداند و وقتی پسر و مادر باهم وصلت کردند، این ازدواج باعث واژگون شدن مبنای احترام و اطاعت می شود و از طرف دیگر، قوانین طبیعی موعده زاییدن زن را جلو انداخته و موعده ای که مرد می تواند فرزندی تولید نماید، عقب رفته حال اگر پسر و مادر باهم وصلت کنند، هنگامی که پسر به سن بلوغ رسیده و می تواند تولید فرزند نماید، زن استعداد زاییدن را از دست داده است و چنین ازدواجی برخلاف قوانین طبیعی است .
(مونتسکیو، ۱۳۶۲ : ۷۴۱)

مالینوفسکی^(۷) از آنجا که همه اعضای قبیله از نسل و تبار جد واحد تلقی می

شوند (چون توتم جد مشترك تمامی اعضای قبیله محسوب می شود)، ممکن است روابط جنسی درون گروهی بین آنها تابو و حرام به حساب آید. همان گونه که ملاحظه می شود، در اینجا قلمرو قاعده محرمیت در برگیرنده کل گروه توتمی است و تمامی اعضای قبیله، حتی اگر خویشاوندی بسیار دوری با هم داشته باشند، نسبت به یکدیگر محرم محسوب می شوند و ناگزیرند برای یافتن همسر به قبایل دیگری که در مجاورت قبیله آنها قرار دارند و به جد توتمی آنها نیز تعلق ندارند، روی آورند. به این نوع ازدواج، در اصطلاح جامعه شناسی و انسان شناسی، برون همسری (exogamy) گفته می شود.

منشاء قاعده برون همسری چیست؟ به تعبیر دیگر، چرا بستگان نزدیک به عنوان موضوع اولیه قاعده محرمیت، جای خود را به کل گروه خویشاوندان هم خون می دهد؟ از دیدگاه فروید، توسعه قاعده محرمیت به کل خویشاوندان هم خون از نفرت شدید و احتیاط و سواس آمیز قبایل توتمی نسبت به زنانی با محارم، نشاءت گرفته است. به گفته وی:

ازدواج با بیگانه توتمی و ممنوعیت روابط جنسی بین اعضای يك كلان، ظاهراً مناسب ترین وسیله برای جلوگیری از زنا با محارم در گروه بوده؛ وسیله ای که در آن عصر (دوران ازدواج های گروهی) مستقر شده و مقبول افتاده و مدت ها پس از انقضای علل موجه خود باقی مانده است. (فروید، ۱۳۶۲: ۲۸)

اما به نظر لوی استراوس، برون همسری به عنوان يك اصطلاح اجتماعی وسیع از منع زنا با محارم الگویی از مبادلات پایاپای در جوامع ابتدایی را به نمایش می گذارد و بیان کننده خواست گروه برای اتحاد با

دیگران و رهایی از تنهایی است . به تعبیر او:

برون همسری وجود اجتماعی ممنوع را تایید و اثبات می کند و ازدواج درون گروه را نه برای اینکه ازدواج با هم خون از نظر زیستی زیان آور است ، بلکه به جهت اتحاد با گروه خانوادگی دیگر منع می کند؛ زیرا ازدواج برون گروه فایده اجتماعی به همراه دارد .
(میشل ، ۱۳۵۴ : ۴۳)

این دیدگاه که در مقام تبیین قاعده برون همسری بر کارکردهای اجتماعی آن از قبیل هم بستگی در موقع جنگ ، هم کاری به هنگام شکار و دیگر فعالیت های اقتصادی و تشریفاتی جامعه تاکید می کند، از سوی تعداد دیگری از انسان شناسان نیز تایید شده است .

(کلاین برگ ، ۱۳۶۸ ، ج ۱ : ۱۷۱)

پیوند گروهی بسیار مستحکم همان گونه که می تواند به برون همسری منتهی گردد، گاه ممکن است به درون همسری (endogamy) نیز بینجامد که به موجب آن ، افراد وظیفه دارند همسران خود را تنها از داخل گروه انتخاب کنند. در مواردی که یک گروه به جهتی خود را بیش از حد با دیگر گروه ها متفاوت ببینند، احتمال اینکه اعضای خود را از ازدواج با اعضای دیگر گروه ها باز دارد، وجود دارد؛ برای مثال در نظام کاستی هندوستان ، نه تنها اعضای دو کاست فراتر و فروتر حق ندارند با یکدیگر ازدواج کنند، بلکه اعضای برخی از کاست ها (نچس ها) حتی اجازه معاشرت و تماس با اعضای کاست های دیگر را نیز ندارند.

افزون بر شبکه روابط خویشاوندی یا قشربندی اجتماعی ، عوامل دیگری نیز می توانند به صورت مبنایی برای درون همسری

درآیند که عامل دین از مهم ترین آنان به شمار می آید. همه ادیان ، کم و بیش محدودیت هایی را در روابط میان پیروان خود و پیروان دیگر ادیان ایجاد می کنند. از دلایل این امر آن است که بیشتر ادیان مدعی حقانیت انحصاری خویشند؛ از این رو، در مواردی روابط درون گروهی میان پیروان خود را تقویت می کنند. ازدواج که نزدیک ترین و صمیمی ترین ارتباط را بین دو فرد ایجاد می کند، بیش از هر امر دیگری مورد توجه ادیان قرار دارد؛ زیرا اگر چنین ارتباطی بین پیروان يك دین و بیگانگان برقرار شود، می تواند تدین آنها و فرزندانشان را تهدید کند؛ برای مثال ، قرآن کریم مومنان را از ازدواج با مشرکان نهی فرموده است :

با زنان مشرك ازدواج نکنید، مگر زمانی که ایمان بیاورند (هرچند به ازدواج با کنیزان ناگزیر شوید؛ زیرا) کنیز با ایمان از زن (آزاد) مشرك بهتر است ، گرچه (زیبایی و دیگر امتیازات) او شما را به شگفتی آورده باشد، و به مردان مشرك نیز زن ندهید، مگر اینکه ایمان آورند (هرچند ناچار شوید دختران خود را به همسری غلامان درآورید؛ زیرا) برده با ایمان از مرد (آزاد) مشرك بهتر است ، گرچه (مال و موقعیت و زیبایی) او شما را شگفت زده کرده باشد؛ آنان (شما را) به سوی آتش می خوانند و خدا به اذن خود شما را به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند. (بقره ، ۲۲۱)

افزون بر ممنوعیت ازدواج مسلمان با مشرك ، بسیاری از فقهای شیعه با توجه به آیات و روایات ، ازدواج مسلمان با پیروان دیگر ادیان الهی و ازدواج شیعیان با دشمنان اهل بیت پیامبر ﷺ را نیز به جز در صورت اضطرار، جایز نمی دانند و

تنها ازدواج موقت مرد مسلمان با زن اهل کتاب را مجاز دانسته اند.

(وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۴۱۰ - ۴۳۵)

در یکی از روایات به طور خاص ، نگرانی از آتیه دینی فرزندان ، دلیل ممنوعیت ازدواج مسلمان با غیر مسلمان شمرده شده است .

(وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۴۱۱)

البته این احتمال را نیز نباید نادیده گرفت که تاکید اسلام بر درون همسری دینی تا حدودی به منظور پیشگیری از تضادهای احتمالی این قبیل ازدواج ها بوده است .

همسری چه کسی با چه کسی ازدواج می کند؟ عموم صاحب نظران بر اصل همسان همسری (homogamy) به عنوان معیار عام گزینش همسر در جوامع گوناگون، توافق دارند. براساس این اصل افرادی که درصدد ازدواج برمی آیند، معمولاً کسی را برای همسری برمی گزینند که از بیشترین سطح همسانی و مشابهت با آنان برخوردار باشد. از سوی دیگر، هرچه وجوه اختلاف و تمایز بارزتر باشد، تمایل افراد به ازدواج کاهش می یابد. حتی نظریه معروف روبرت وینچ^(۹)، در آمریکا، در آغاز نیمه دوم قرن بیستم، نشان داد که ۹۸٪ مردان یهودی و ۱۰۰٪ زنان آنان با هم کیشان خود ازدواج کرده اند. ۹۳٪ پیروان مذهب کاتولیک نیز با همدینان خود وصلت نموده اند. پروتستان ها با درصد کمتر و تفاوت معکوس میان زن و مرد (۷۹٪ مردان و ۷۴٪ زنان) با همکیشان خود ازدواج کرده بودند.

(ساروخانی، ۱۳۷۰: ۶۵ - ۶۶)

شایان ذکر است که موقعیت اجتماعی پیروان یک دین در جامعه ای معین نیز می تواند در نگرش آنان نسبت به سایر مردم آن جامعه، و در نتیجه، در میزان ازدواج آنان با پیروان دیگر ادیان، موثر باشد.

“2azl y hŭāt θh 3TŭØΣV

هرچند در جهان امروز نژادپرستی به طور رسمی کمتر تاءیید می شود، ولی نژاد همچنان از عوامل ایجاد تمایز است و از این بالاتر، نگرش های قوم مدارانه هنوز از تاثیر زیادی برخوردار است . تفاوت های قومی و نژادی غالبا با تعصب و پیش داوری همراهند و وجود همین قالب های ذهنی منفی ، مانع از نزدیک شدن افراد متعلق به دو گروه قومی یا نژادی به یکدیگر شده ، و در نتیجه از برقراری روابط زناشویی بین آنان جلوگیری می کند.

3dũΣFHŨ ũλˆb θh 3TũØΣV

ماكس وبر طبقه اجتماعى را بر پايه سه عامل ثروت ، قدرت و منزلت تعريف كرد. هر يك از اين سه عامل ، تاثير فراوانى بر شكل گيرى تمايزهاى اجتماعى بر جاى مى گذارد و از اين رو، مشاهده مى كنيم كه هر يك از طبقات مختلف اجتماعى ، سبك زندگى خاص خود را دارد و هنجارهاى طبقاتى فراوانى دركارند كه برقرارى روابط صميمى ميان افراد متعلق به و طبقه اجتماعى را دشوار مى سازند. همين تمايزهاى طبقاتى و فرهنگى كه معمولا با تمايزهاى جغرافيايى نيز همراهند، بر همسرگزى تاثير مى گذارند و احتمال ازدواج ميان جوانان ناهمسان را به شدت كاهش مى دهند. بررسى هالينگشيد در يكي از شهرهاى آمريكا كه تقسيم جامعه به شش طبقه را مفروض گرفته بود، نشان داد كه در ۵۸% ازدواج ها هر دو زوج به يك طبقه تعلق داشتند و ۸۳% ازدواج ها با افراد هم طبقه يا افرادى كه به طبقه مجاور تعلق داشتند، صورت گرفته بود.

(Goode, ۳۵:۱۹۶۴)

~!2DpYF Θh 3TũØΣV

دنیای امروز دنیای دانش و اطلاعات است و معمولا کسانی که از دانش بیشتری بهره مند باشند، به مزایا و امکانات اجتماعی و اقتصادی بیشتری دسترسی می یابند. از آنجا که تحصیلات، اغلب نیازمند تحمل محرومیت و صرف هزینه های فراوانی است، خود نوعی کالای با ارزش محسوب می شود و کسانی که از سطوح عالی آن بهره مندند، خود را با کسانی که به میزان کمتری از آن برخوردارند، متفاوت می بینند. افراد دارای تحصیلات عالی نسبت به بقیه مردم بینش ها و نگرشهای متفاوتی دارند و در نتیجه، ترجیح می دهند بیشتر با کسانی رابطه برقرار کنند که در سطح تحصیلی مشابهی قرار دارند. بنابر مطالعه ای که در فرانسه انجام گرفته، در ۶۶% ازدواج ها زن و شوهر از تحصیلات یکسانی برخوردار بوده اند و در ۸۸% ازدواج ها زوجین تحصیلات نزدیک به هم داشته اند. (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۶۰)

گذشته از انواع یاد شده، انواع دیگری نیز وجود دارد؛ هرچند نقش آنها در فرایند همسرگزینی کمتر است و از جمله آنها می توان به همسانی ذهنی یا هوشی و نیز همسانی در ویژگی های جسمانی، مانند قد و وزن، اشاره کرد. با این همه، اصل همسان همسری استثناهایی نیز دارد که مورد توجه محققان قرار گرفته است. پژوهشگران بر شکل گیری برخی معیارهای همسرگزینی متفاوت بین مردان و زنان تاکید کرده اند؛ از جمله اینکه:

۱. جذابیت فیزیکی همسر برای هر دو طرف يك امتیاز محسوب می شود، ولی مردان به این موضوع بیشتر بها می دهند.

۲. زنان ترجیح می دهند شوهرانشان از آنان مسن تر باشند و برعکس ، مردان ترجیح می دهند همسرانشان جوان تر باشند.

۳. زنان بیش از مردان به منابع اقتصادی همسر اهمیت می دهند، در حالی که مردان چه بسا ترجیح دهند همسرانشان شغل ثابتی نداشته باشند، یا از درآمدی کمتر و سطح تحصیلاتی پایین تر برخوردار باشند. (Taylor, etel . ۲۴۸: ۲۰۰۰)

به نظر می رسد مجموعه ای از عوامل زیستی ، روانی ، اجتماعی و فرهنگی در شکل گیری این معیارها و اولویت های متفاوت ، موثر بوده است که از این میان باید به تفاوت زن و مرد از حیث تمایلات جنسی ، تفاوت های زیستی مربوط به قابلیت های تولید مثل و تمایز نقش های اجتماعی زن و مرد در قالب نان آوری مردان و خانه داری زنان اشاره کرد. بر این اساس ، پیش بینی می شود که تغییرات گسترده اجتماعی - فرهنگی در جوامع توسعه یافته یا در حال توسعه ، اولویت های برخاسته از عوامل اجتماعی - فرهنگی (مانند برخورداری شوهر از منابع اقتصادی افزون تر) را بسیار بیشتر از اولویت های ناشی از عوامل زیستی و روانی (مانند جذابیت فیزیکی زن) تحت تاثیر قرار دهند.

شایان ذکر است که در هر جامعه ای ، همسانی براساس معیارهای فرهنگی آن جامعه ارزیابی و تعریف می شود. اسلام به عنوان دینی فرهنگ ساز، به طور کلی اصل همسان همسری را می پذیرد، اما می کوشد الگوی جدیدی از آن ارائه دهد. بر طبق این الگو، همسانی اصولی زن و شوهر، در ایمان و اخلاق است . وقتی از حضرت پیامبر ﷺ درباره افراد کفو و همسان پرسش می شود، ایشان می فرماید: « مومنان کفو و همسان یکدیگرند » .

(وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۳۹)

بنابراین ، هرگاه این معیار فراهم بود ، می توان معیارهای دیگر را نادیده گرفت ؛ از این رو ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری می فرماید: « هرگاه کسی به خواستگاری آمد که دین و اخلاقش مورد پسند بود ، او را رد نکنید ». وقتی از ایشان می پرسند که آیا حتی اگر از حیث نسب ، دون پایه باشد ، بازهم به او دختر بدهیم ؟ حضرت بار دیگر فرمایش بالا را تکرار می نماید .

(وسائل الشیعه : ۱۴ ، ۵۲)

دیدگاه اسلام در این زمینه در فصل ۴ ، « همسان همسری : دیدگاه اسلام » با تفصیل بیشتری بررسی شده است .

~. IθÛεh εΣϖ̃ Æ̃θεζεζ Û̃ Û̃F Û̃Û̃hÛ̃Û̃

Σϖ̃ Æ̃θεζεζ

جامعه شناسان دو دسته از جوامع را از یکدیگر متمایز می کنند: جوامع جمع گرا و جوامع فردگرا. در ارتباط با بحث خواستگاری برای ازدواج ، دو تفاوت عمده بین این دو دسته از جوامع وجود دارد که از منظر جامعه شناسان حائز اهمیت است . تفاوت نخست راجع به نقش والدین و دیگر نزدیکان در انتخاب همسر برای جوانان است و تفاوت دوم در نوع نگرش این جوامع به ازدواج بدون عشق آشکار می شود. در جوامع جمع گرا، والدین و بزرگ ترهای خانواده معمولاً نقش فعالانه ای در عملیات همسریابی و همسرگزینی برای فرزندان ایفا می کنند و چه بسا به خواسته ها و علایق جوانانی که می خواهند ازدواج کنند، چندان توجهی نمی شود. این شیوه بیشتر در جوامعی یافت می شود که الگوی خانواده گسترده در آنها شایع است و ازدواج احتمالاً می تواند وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده عروس و داماد را تحت تاثیر قرار دهد. در این گونه جوامع ، ازدواج در واقع ، معامله ای بین دو گروه خویشاوندی است و در نتیجه مسئله عشق متقابل زوج جوان در ازدواج چندان مطرح نیست یا محوریت ندارد، بلکه ایده غربی ازدواج بر مبنای عشق رد می شود و تنها پس از ازدواج است که زوج ها می توانند به همدیگر علاقمند، و یا احتمالاً از یکدیگر متنفر شوند. در جامعه هایی این چنین ، بزرگ ترهای خانواده پسر و به ویژه والدین با ملاحظه همه جوانب ، دختري را انتخاب نموده ، برای خواستگاری او نزد والدین یا بزرگ خانواده اش می روند

و با تشریفات خاصی که در بسیاری از جوامع وجود دارد، از دختر خواستگاری می کنند. وقتی والدین، عروس خود را انتخاب می کنند، بر ویژگی هایی مانند خلق و خو، فرمانبری، مهارت های خانگی، تدین و ظاهر فیزیکی او تاکید می کنند. خانواده دختر نیز برای پذیرش پیشنهاد خواستگاری، جایگاه اجتماعی و اقتصادی خانواده داماد، سطح تحصیلات مرد جوان و توانایی او در کسب درآمد را در نظر می گیرند. (Taylor, etel, ۲۰۰۰: ۲۵۱)

جوامع فردگرا که ملل غربی نمونه های بارز آنها به شمار می آیند، الگوی دیگری از همسرگزینی را به نمایش گذاشته اند. از ویژگی های اصلی این الگو، کاهش چشمگیر نقش نظارتی و تصمیم گیرندگی والدین در همسریابی جوانان، به ویژه دختران است. روند کاهش نقش والدین و افزایش استقلال فرزندان در همسرگزینی، از نیمه نخست قرن بیستم تاکنون با شتاب بیشتری نسبت به دوره های گذشته ادامه یافته است. بر طبق پژوهشی که درباره نظارت والدین بر همسرگزینی جوانان در اواخر دهه ۱۹۴۰ بر روی جمعی از زنان متاهل و دارای تحصیلات دانشگاهی در اوهایو صورت گرفته، ۳۱٪ از نسل اول این زنان دانشگاهی گزارش کرده اند که والدین آنها با مردی که با او ازدواج کرده اند، مخالفت کرده اند؛ همچنین، ۴۵٪ از زنان نسل دوم و ۵۵٪ از زنان نسل سوم مخالفت والدین را گزارش کرده اند. (Shorter, ۱۹۷۷: ۱۶۲-۱۶۳)

ویژگی دیگر این الگوی غربی آن است که همسرگزینی و ازدواج در نگرش عمومی جامعه بر پایه «عشق رومانتیک» استوار گردیده است. رابرتسون^(۱۱) در سال ۱۹۶۷ در تحقیقی پیرامون عشق و ازدواج از ۱۰۰۰ دانشجوی دختر و پسر آمریکایی، این پرسش را مطرح کرد که «اگر پسر یا دختری تمام ویژگی های مطلوب شما را دارا باشد اما شما نسبت به او عشق نداشته باشید، آیا با وی ازدواج خواهید کرد؟». پژوهشگران دیگری در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۸۴ همین پرسش را از نسل های جدید دانشجویان آمریکایی

پرسیدند. نتایج این تحقیقات که در جدول زیر نشان داده شده اند، از رشد فزاینده و فراگیر احساسات و نگرشهای رومانتيك در میان جوانان غربی، به ویژه دختران، حکایت دارد، به طوری که در سال ۱۹۸۴ حدود ۸۵٪ از مردان و ۸۵٪ از زنان - با اختلافی بسیار ناچیز - به پرسش مزبور پاسخ منفی دادند.
(Taylor, et al, ۲۰۰۰ : ۲۴۹)

یکی از واقعیت های مربوط به همسرگزینی که شاید گستره آن همه جوامع گذشته و حال را دربر بگیرد، این است که پیشنهاد ازدواج اغلب از سوی مردان صورت می گیرد. منشاء این امر چیست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت واقعیت تفاوت های جنسی طبیعی، احتمال دخالت عوامل زیستی در این امر را تا حد زیادی تقویت می کند؛ زیرا تردیدی نیست که تمایل به جنس مخالف در مردان و زنان به صورت یکسان بروز نمی کند، بلکه با دو نوع تمایل متفاوت - تمایل انگیزشی یا فعالانه و تمایل پذیرشی یا منفعلانه - روبه رو هستیم. از سوی دیگر، توجیه این تفاوت ها صرفا براساس عامل یادگیری اجتماعی، چندان قانع کننده به نظر نمی رسد؛ زیرا بررسی پدیده جفت یابی در میان حیوانات که مشابهت قابل توجهی با مسئله همسرگزینی در بین انسانها دارد، اعتبار این توجیه را با تردید روبه رو می سازد.

(العقاد؛ المراءاة فی القرآن ۱۱)

استاد شهید مطهری در تحلیلی که دربر دارنده ادغام جنبه های زیستی و جنبه های روان شناختی است، چنین اظهار می دارد:

اینکه از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زنان می رفته اند و از تقاضای همسری می کرده اند، از بزرگ ترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است. طبیعت، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. طبیعت زن را گل، و مرد را بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. این یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد،

نیاز و طلب و در غریزه زن ، ناز و جلوه قرار داده است . ضعف جسمانی زن را در مقابل نیرومندی جسمانی مرد، با این وسیله جبران کرده است . خلاف حیثیت زن است که به دنبال مرد بدود. برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود و آنگاه از زن دیگری خواستگاری کند و جواب رد بشنود تا بالاخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام کند، اما برای زن که می خواهد محبوب و معشوق باشد و از قلب مرد سر درآورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند، قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احیاناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود. (مطهری ؛ ۱۳۶۹ : ۴۷)

با این همه ، نباید نقش عوامل فرهنگی را در برجسته کردن و صراحت بخشیدن به تفاوت های زیستی - روانی و یا برعکس ، در کمرنگ کردن و پنهان نمودن این تفاوت ها نادیده گرفت . در فرهنگ هایی که بر حیا و عفت زنان به عنوان يك هنجار عمومی ، بسیار تاکید می شود، کمتر احتمال دارد که پیشنهاد ازدواج از سوی زنان مطرح شود. در مواردی نیز زن به طور غیر مستقیم ، مردی را به سوی خود دعوت می کند، نه اینکه به طور صریح و بی واسطه از او بخواهد که با وی ازدواج کند. به نظر می رسد در جوامع غربی معاصر که از ارزش حیا و عفت در آنها به میزان زیادی کاسته شده است و از سوی دیگر، بر خصلت مساوات جویانه ازدواج به طور فزاینده تاکید می شود، بسیاری از آداب و رسوم سنتی ازدواج اهمیت خود را از دست داده اند، هرچند بررسی الگوهای متداول همسرگزینی و حتی قرار ملاقاتهایی که در خارج از چهارچوب زناشویی صورت می گیرند،

نشان می دهد که مردان نقش پیشین خود در خصوص پیشنهاد ازدواج و آغازگری رابطه را همچنان حفظ کرده اند.

شایان ذکر است که در متون دینی اسلام توصیه صریح و اکیدی در مورد این رسم وارد نشده است ، همان گونه که نسبت به زنان پیشنهاد دهنده ازدواج ، نکوهشی صورت نگرفته است . در عین حال ، سیره بزرگان دین از تایید رسم مزبور به عنوان يك اولویت ، حکایت دارد.

عرف ، قانون و دین سه منبع مشروعیت روابط زناشویی اند. تقریبا در همه جوامع ، دین و عرف با مراسم و تشریفات خاص خود در امر ازدواج دخالت می کنند و بدون آن دو، ازدواج معنا و اعتبار خود را از دست می دهد. در جوامع معاصر افزون بر عرف و دین ، قانون نیز در امر ازدواج دخالت می کند؛ در نتیجه افزون بر اجرای عقد شرعی ، این ازدواج باید در دفتر رسمی نیز ثبت شود و سند یا قبالة ازدواج ، برای زن و شوهر صادر گردد. البته در جوامع دینی ، این سند تنها مدرک رسمیت ازدواج است ، نه عامل مشروعیت آن و از این رو تنها جنبه مدنی دارد نه شرعی ؛ به همین دلیل گاهی ، به ویژه در مناطق روستایی ، پسر و دختر قبل از رسیدن به سن قانونی از راه شرعی ازدواج می کنند و پس از مدتی ازدواج آنان به صورت قانونی در آمده و رسمی می شود (فرجاد؛ ۱۳۷۲: ۳۲)

نکته ای که مناسب است به آن توجه شود، به دوره عقد؛ یعنی رسم ایجاد فاصله زمانی بین عقد و عروسی مربوط است. در روایات اسلامی توصیه خاصی به فاصله گذاری میان عقد و عروسی به چشم نمی خورد؛ اما به نظر می رسد در اوضاع و شرایط کنونی چندین عامل باعث اهمیت یافتن دوره عقد گردیده اند. از يك سو، با توجه به مشکلات اقتصادی جوامع اسلامی که عموما در ردیف کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه قرار دارند، درصد بالایی از زوج های جوان تا مدتی آمادگی لازم برای برگزاری جشن عروسی و آغاز زندگی جدید را ندارند؛ از این رو آنان با اجرای عقد ازدواج که

هزینه کمتری دارد، به حکم شرع ، قانون و عرف ، همسر یکدیگر شده ، ضمن آنکه از دغدغه جستجوی همسر مناسب و از فشارها و هیجانات جنسی آزار دهنده رهایی می یابند، فرصتی برای تدارك مراسم عروسی و تهیه منزل و وسایل مورد نیاز زندگی آینده خود به دست می آورند.

از سوی دیگر، محدودیت های شرعی ، عرفی و قانونی ارتباط دختر و پسر پیش از ازدواج که امکان آشنایی متقابل را تا حد زیادی کاهش می دهد، دوره عقد را به دوره ای ضروری برای افزایش شناخت دو زوج از ویژگی های اخلاقی و شخصیتی یکدیگر تبدیل کرده است . اگرچه تصمیم دو زوج به جدایی حتی در این دوره نیز پیامدهای ناگواری برای دو طرف در پی دارد، در مقایسه با پیامدهای بسیار منفی طلاق پس از تشکیل خانواده و به ویژه پس از بچه دار شدن ، بیشتر زوج های ناسازگار و خانواده های آنان طلاق در دوره عقد را ترجیح می دهند و آن را قابل تحمل تر می دانند.

عروسی که در غالب فرهنگ ها نقطه اوج ازدواج است ، مراسمی را شامل می شود که زن و شوهر جدید طی آن به طور رسمی آغاز زندگی مشترک خود را به دیگران اعلام می کنند. این مراسم در همه جا بسیار شاد و بانشاط برگزار می شود و افراد با پوشیدن جدیدترین و فاخرترین لباسهای خود در آن شرکت می کنند.

اهمیت جشن عروسی در کارکردهای اجتماعی آن ریشه دارد و تاکید بر اهمیت ازدواج به عنوان نقطه عطفی در زندگی زوج جوان ، تحکیم نسبی پیوند ازدواج ، فراهم کردن زمینه ابراز شادی ، تقویت پیوندهای دوستی و خویشاوندی و اعلان عمومی ازدواج به منظور زدودن هرگونه شائبه عدم مشروعیت ، از مهم ترین این کارکردها هستند. در اسلام نیز این کارکردها و به ویژه کارکرد اخیر مورد توجه خاص قرار گرفته ، در این راستا به رسم هایی مانند اطعام عمومی (ولیمه) توصیه شده است .

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۶۵)

می توان چنین در نظر گرفت که هرچه در جامعه ای معین ، روابط جنسی پیش از ازدواج با کنترل و محدودیت بیشتری روبه رو باشد، مراسم عروسی از جایگاه والاتر و اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. با وجود این ، حتی در جوامع غربی معاصر که آزادی جنسی بی سابقه ای فراهم شده و کمتر پسران و دخترانی یافت می شوند که نخستین تجربه جنسی آنها در چهارچوب ازدواج صورت گرفته باشد، و شمار زیادی از دختران در هنگام عروسی صاحب فرزند نیز هستند، جشن عروسی هنوز هم برای

بسیاری از جوانان و به ویژه دختران از اهمیت ویژه ای برخوردار است .
(McRAE, ۱۸۱: ۱۹۹۹)

مراسم عروسی بنابر شرایط فرهنگی و اقلیمی ، ممکن است در زمان های خاصی بیشتر و در اوقات دیگری کمتر برگزار شود و در برخی زمان ها تقریباً هیچ برگزار نشود. بدین لحاظ، زمان در برگزاری و یا عدم برگزاری مراسم عروسی اهمیت زیادی دارد؛ برای مثال در مناطق روستایی بر حسب شرایط طبیعی و اقتضائات شغلی مردم ، در فصل های گرم سال که وقت کار و تلاش روستاییان است ، عروسی کمتر و در فصل های پاییز و زمستان که زمان استراحت نسبی آنان است ، بیشتر برگزار می شود. همچنین در يك کشور اسلامی شیعی مذهب مانند ایران ، بیشترین ازدواج ها و مناسبت هایی همچون سالروز بعثت یا میلاد رسول اکرم ﷺ ، ائمه معصومین علیهم السلام و فاطمه زهرا (س) و نیز دیگر مناسبت های شاد دینی یا ملی انجام می گیرد؛ اما در ایام حزن و اندوه به ویژه ایام رحلت و شهادت این بزرگواران ، ازدواج ها به پایین ترین حد خود می رسند.

٧٢٧ ۛ ٧٢٨

در بسیاری از فرهنگ ها، پیوند ازدواج ، سیستمی از مبادله اموال و کالاها را نیز به همراه دارد. مهریه که بیشتر در فرهنگ های شرقی مانند چین ، ژاپن ، جوامع اسلامی و بسیاری از ملل آفریقا رواج دارد، مبلغی است که داماد در هنگام ازدواج به عروس یا خانواده اش می پردازد، یا بر عهده می گیرد که در زمان دیگری بپردازد. در دوران باستان در برخی جوامع ، رسم مهریه به صورت کار و خدمت داماد برای خانواده عروس در طی يك مدت معین ، اعمال می شده است . در داستان ازدواج حضرت موسی (ع) با دختر حضرت شعیب (ع) که قرآن کریم آن را نقل کرده ، به همین مطلب اشاره شده است .
(قصص ، ۲۷)

ویژگی نظام حقوقی اسلام در مقایسه با دیگر نظام های حقوقی آن است که ضمن پذیرش رسم مهریه ، عروس را مالک بی قید و شرط مبلغ مذکور می داند و برای خانواده عروس سهمی در مهریه قائل نیست ، هرچند در خانواده های بی بضاعت عملاً پدر عروس سهم بیشتری از مهریه را به خود اختصاص می داده است . همچنین برخلاف سنت رایج بعضی جوامع آفریقایی که خانواده عروس را ملزم می ساخت در صورت ادامه ندادن دختر به زندگی با شوهر، مهریه را به شوهر مسترد نمایند، در نظام اسلامی تملك مهریه توسط زن قطعی تلقی می شود و طلاق یا مرگ شوهر تاثیری در این جهت ندارد.

در تحلیل های جامعه شناسان ، معمولاً بر کارکردهای اجتماعی مهریه مانند تضمین امنیت اقتصادی زن پس از طلاق یا مرگ

شوهر، و نیز افزایش امنیت و ثبات ازدواج تاکید می شود؛ چرا که در مواقع ضروری می تواند چونان اهرم فشاری علیه شوهر مورد استفاده قرار گیرد.

(Goode, ۱۹۶۴: ۴۲-۴۳)

این گونه تحلیل ها از حقیقت بی بهره نیستند، ولی به نظر می رسد تبیین ناقصی از مسئله مهریه ارائه شده است. از بررسی آیات و روایات اسلامی که در مورد میزان مهریه وارد شده اند، چنین استفاده می شود که اسلام در امضای رسم مهریه، کارکردهای اجتماعی یاد شده را اصل قرار نداده است؛ چرا که تحقق این کارکرد بدون اختصاص مبلغ قابل توجهی از ثروت به زن امکان پذیر نیست، در حالی که بالا بودن میزان مهریه در تعدادی از روایات مورد نکوهش قرار گرفته و در برخی روایات حتی مهریه هایی مانند تعلیم یک سوره قرآن به زن که به طور قطع، ارزش اقتصادی چندانی نداشته است، مورد تایید قرار گرفته است.

(وسائل الشیعه؛ ج ۱۵: ۹ - ۱۲)

بنابراین در تبیین موضوع مهریه و دست کم مهریه در اسلام، باید عوامل دیگری را نیز مد نظر داشت. استاد شهید مطهری در این بحث نیز همانند بحث پیشنهاد ازدواج، نقش عوامل فطری و روان شناختی را برجسته می نماید. به تعبیر وی:

مرد در مقابل غریزه (جنسی) از زن ناتوان تر است. این خصوصیت همواره به زن فرصت داد است که دنبال مرد نرود و زود تسلیم او نشود و برعکس، مرد را وادار کرده است که به زن اظهار نیاز کند و برای جلب رضای او اقدام کند. یکی از آن اقدامات این بوده که برای جلب رضای او و به احترام موافقت او هدیه ای نثار او می کرده است... زن به الهام فطری

دریافته است که عزت و احترام او به این است که خو را رایگان در اختیار مرد قرار ندهد و به اصطلاح ، شیرین بفروشد. همین ها سبب شده که زن توانسته با همه ناتوانی جسمی ، مرد را به عنوان خواستگار به آستانه خود بکشاند... و آنگاه که تن به ازدواج با مرد می دهد، عطیه و پیشکشی از او به عنوان نشانه ای از صداقت او دریافت دارد. (مطهری ؛ ۱۳۶۹ : ۲۳۳)

با وجود این ، باید اذعان کرد که تاثیر عوامل فطری و روان شناختی در شکل گیری رسم مهریه نسبت به رسم خواستگاری ابهام بیشتری دارد و فقدان رسم مهریه در بسیاری از جوامع ، بر نقش محوری عوامل فرهنگی در شکل گیری و تداوم این رسم دلالت دارد.

رسم جهیزیه نیز مانند مهریه در بسیاری از جوامع رواج داشته و دارد. جهیزیه مبلغی پول ، دارایی و کالا، به ویژه لوازم خانگی است که خانواده عروس به همراه وی به خانه داماد می فرستند. در اینجا نیز در مورد دریافت کننده جهیزیه گاه با تفاوت های فرهنگی روبه رو هستیم . در حالی که در بیشتر فرهنگ ها، جهیزیه به طور مستقیم در اختیار عروس و داماد قرار می گیرد، در برخی مناطق روستایی اروپا، جهیزیه در اختیار پدر داماد قرار می گرفت و او نیز متقابلا بخشی از زمین خود را در اختیار پسر و عروسش قرار می داد؛ ما خود جهیزیه معمولا برای ازدواج خواهر داماد مورد استفاده قرار می گرفت

(Goode , ۱۹۴: ۴۱)

در فرهنگ اروپایی که رسم مهریه در آنها پذیرفته نشده است ، خانواده داماد در قبال جهیزیه عروس به طور سنتی مبلغی

به عروس هدیه می داده اند. این مبلغ ، به ویژه در دوره های پیشین ، امنیت اجتماعی زن را پس از مرگ شوهر تضمین می کرده است ؛ زیرا در نظام فئودالی زنان پس از مرگ شوهر حقی نسبت به اموال و دارایی های او نداشتند، ضمن آنکه در اموال خانواده پدری خود نیز سهمی نداشتند.

(Ibid: ۴۲)

امروز در الگوی رایج ازدواج غربی که اغلب بر پایه عشق متقابل زوجین استوار است ، جهیزیه اهمیت و ضرورت خود را از دست داده است ، هرچند می تواند راه ازدواج را هموارتر سازد. برعکس ، در آن دسته از جوامع سنتی یا در حال توسعه که اهتمام خاصی به این رسم قائلند، هرچه جهیزیه بیشتر و گران بهاتر باشد، در ارتقای موقعیت دختر در میان خانواده و خویشاوندان داماد موثرتر است ؛ زیرا جهیزیه گران قیمت ، نشانه عزت و احترام عروس در نزد خانواده پدر و علامت شائن و منزلت اقتصادی و اجتماعی بالای آنان به شمار می رود.

از دیدگاه اسلام ، رسم جهیزیه تا آنجا که صرفاً برای تقویت بنیه اقتصادی خانواده تازه تاسیس به کار رود، مورد تایید است ، ولی متأسفانه این رسم و رسم مهریه ، مانند بسیاری از رسوم دیگر، به مرور زمان فلسفه اولیه خود را تا حدودی از دست داده اند و رسم های نادرستی مانند گرفتن شیربها از داماد توسط خانواده عروس نیز گاه مزید بر علت می شوند. امروزه مهریه و جهیزیه سنگین و دیگر هزینه های مربوط، در تعدادی از کشورها و از جمله ایران ، به یکی از موانع ازدواج و عاملی برای بالا رفتن سن ازدواج مبدل شده اند.

از آنجا که نهاد خانواده در طول تاریخ و در فرهنگ های مختلف در شکل های گوناگونی تحقق یافته و نیز به جهت اینکه يك خانواده معين ممكن است در معرض حوادثی از قبیل فوت همسر یا طلاق و انتقال به وضعیت تك سرپرستی و یا توقف رابطه جنسی به دلایلی مانند نقص عضو یا بیماری ، قرار گیرد، ارائه تعریفی جامع و جهان شمول از واژه خانواده دشوار می نماید و به همین دلیل ، تعریف های ارائه شده معمولا با مشکل عدم جامعیت یا عدم مانعیت روبه رو هستند. از این گذشته ، ارائه تعریف جامع بر این پیش فرض استوار است که خانواده را نهادی جهانی تلقی کنیم ، در حالی که اتفاق نظری در این خصوص وجود ندارد و به باور عده ای از صاحب نظران ، واژه خانواده برخلاف واژه ازدواج با فرهنگ ها و جوامع اروپایی و آمریکایی و پیشینه تاریخی آنها ارتباط دارد؛ در نتیجه هرچند تعدادی از عالمان علوم اجتماعی ، خانواده را نهاد اجتماعی جهانی قلمداد کرده اند، گروهی دیگر این واژه را برای اشاره به ویژگی متمایز حیات اجتماعی در بعضی فرهنگ ها و دوره های تاریخی به کار برده اند.

(Kuper and Kuper , ۱۹۸۵: ۲۹۰)

با توجه به اینکه اعتبار یا عدم اعتبار برخی قیود در تعریف خانواده تا حدودی جنبه قراردادی پیدا می کند، به نقل برخی از مهم ترین تعریف های ارائه شده از سوی صاحب نظران علوم اجتماعی ، بسنده می کنیم .

لوی : ^(۱۴) « خانواده از گروهی از اشخاص
تشکیل می شود که روابطشان با یکدیگر بر
پایه خویشاوندی همخونی استوار است » .
(Mitchell, ۱۹۷۷: ۷۶)

ἡῦθῃ ὀηῦῃ / ἡῦθῃ ὀη. τηῦζηῦψ

خانواده ها از نظر سکونت گاه به سه دسته تقسیم می شوند. در تعدادی از جوامع ، خانواده تازه تاسیس ، همراه یا در نزدیکی خانواده و خویشاوندان داماد زندگی می کنند. این نوع خانواده را "خانواده پدر مکان" (patrilocal) می نامند. در جوامع دیگری زوج جوان در نزدیکی یا همراه والدین یا دیگر خویشاوندان زن زندگی می کنند؛ این نوع خانواده را "مادر مکان" (matrilocal) می گویند. نوع دیگر خانواده آن است که زوج جوان بنابر شرایط شغلی ، تحصیلی و یا ترجیح های شخصی ، درباره محل سکونت خود تصمیم گیری می نمایند و معمولا در کنار بستگان زن یا شوهر زندگی نمی کنند. این نوع خانواده را "نو مکان" (neolocal) می نامند (ترنر؛ ۱۳۷۸: ۲۶۴ - ۲۶۵)

نو مکانی از لوازم الگوی خانواده هسته ای است که در نتیجه گسترش زندگی شهری و صنعتی به طور روزافزونی در حال رواج یافتن است .

یکی از تقسیمات معروف خانواده ، به تعداد همسران در يك خانواده مربوط می شود. الگویی از خانواده که در آن تنها يك زن و يك شوهر با هم زندگی می کنند، "تك همسری" (monogamy) و الگویی که در آن يك مرد یا يك زن با دو یا چند همسر زندگی می کند، "چند همسری" (polygamy) نامیده می شود. در همه جوامع ، بیشتر مردان عملاً بیش از يك همسر ندارند، و تقریباً همه زنان تنها با يك شوهر ازدواج می کنند؛ زیرا تعداد زنان و مرد در همه جوامع تقریباً برابر است و در غیر کمون های جنسی عملاً امکان ندارد که همه مردان بیش از يك زن بگیرند، و یا برعکس ، همه زنان بیش از يك شوهر داشته باشند؛ اما جوامع از این جهت متفاوتند که در بسیاری از آنها چند همسری مجاز شمرده شده است ، در حالی که تعدادی دیگر از جوامع تنها الگوی تك همسری را به رسمیت پذیرفته اند، هرچند در این دسته نیز چند همسری به طور غیر رسمی یافت می شود. جوامع بسیاری هستند که به مردان اجازه می دهند در آن واحد بیش از يك زن داشته باشند. به این الگوی خانواده ، "چند زنی" یا تعدد زوجات (polygyny) می گویند. اما به جز در برخی موارد نادر، در هیچ جامعه ای "چند شوهری" (polyandry) پذیرفته نشده است ، یعنی زنان مجاز نیستند در آن واحد بیش از يك شوهر داشته باشند.

بر پایه يك پژوهش میان فرهنگی که در سال ۱۹۵۱ در ۱۹۰ فرهنگ مختلف صورت گرفت ، مشخص گردید که از ۱۸۵ فرهنگی که مدارکی از آنها به دست آمد، تنها در حدود ۱۶% ، از جمله فرهنگ غربی ، رسماً

تك همسری را پذیرفته بودند. در ۸۴٪ باقیمانده از فرهنگ های مورد مطالعه ، چند زنی تجویز و یا حتی تشویق می شد و « چند شوهری » تنها در يك یا دو جامعه پذیرفته شده بود. (sabini, ۱۹۹۵ : ۳۸۹)

در میان ادیان ابراهیمی نیز آیین یهود و دین اسلام چند زنی را مجاز می دانند، در حالی که مسیحیت تنها ازدواج يك مرد با يك زن را مشروع می داند. احتمالاً این واقعیت که زن می تواند اطمینان داشته باشد که كودك تحت مراقبت وی واقعاً فرزند او است ، اما مرد غالباً نمی تواند چنین اطمینانی داشته باشد، از دلایل مهم تساهل جامع نسبت به چند زنی و سخت گیری آنها نسبت به چند شوهری بوده است .

منبع : اداره آمار آمریکا (اینترنت)

چندین عامل را در رواج این الگوی ارتباط بین دو جنس دخیل دانسته اند. نخست ، آزادی بی سابقه جنسی است که در دهه ۱۹۶۰ به وقوع پیوست و تاثیر چشمگیر آن در گسترش همخانگی از دهه ۱۹۸۰ به این سو آشکار گردید. در همین ارتباط باید کاهش کنترل والدین بر رفتار جنسی فرزندان را مورد توجه قرار داد. جوانان امروزی در غرب فرزندان همان نسلی هستند که در دهه ۱۹۶۰ جریان موسوم به انقلاب جنسی را به راه انداختند، یا در آن حضور داشتند و به همین دلیل ، نسبت به نسل های پیشین ، تمایل و نیز قدرت کمتری برای اعمال نظارت و کنترل بر فرزندان خود دارند. ایدئولوژی استقلال و عدم تعهد نیز نقشی اساسی در گسترش همخانگی ایفا کرده است . نداشتن جنبه رسمی و قانونی باعث جذابیت همخانگی برای بسیاری از جوانان غربی شده ؛ زیرا ضمن آنکه امکان

ارضای جنسی غیر متعهدانه را فراهم می آورد، برای بسیاری از جوانان در حکم يك ازدواج آزمایشی است که در صورت بروز نشانه های ناسازگاری بین دو زوج یا حتی مشخص شدن تفاوت علاقه های آنان ، به آسانی می توان آن را به هم زد. از اینها گذشته ، عواملی مانند گسترش سکونت در منازل انفرادی به دلایل تحصیلی یا شغلی و مدارای بیشتر مالکان خانه های استیجاری در مورد اسکان زوج های همخانه در مقایسه با دهه های گذشته و همچنین افزایش میزان طلاق که به طور قهری باعث نگرانی جوانان نسبت به موقعیت ازدواج می گردد، در رواج همخانگی موثر بوده اند.

(Allan and Crow , ۲۰۰۱ : ۶۶-۶۸)

در حال حاضر در برخی کشورهای غربی افرادی که باهم زندگی مشترک بدون ازدواج دارند، از حقوقی همانند حقوق زوجهای ازدواج کرده برخوردار شده اند و می توانند در صورت بروز اختلافات در مورد دارایی و نفقه به دادگاه مراجعه کنند.

(گیدنز؛ ۱۳۷۴ : ۴۴۲)

تردیدی نیست که الگوی همخانگی به دلیل مخالفت با اصول مسلم همه ادیان الهی ، از دیدگاه اسلامی نیز هیچ گونه مشروعیتی ندارد. این الگو به هیچ روی برای بروز عواطف اصیل و عمیق بین زن و مرد و پرورش صحیح فرزندان به عنوان اهداف مهم ازدواج ، زمینه مناسبی فراهم نمی آورد؛ چرا که بی ثباتی و ناپایداری از ویژگی های اصلی آن است . از آنجا که این رابطه معمولاً مدتی به طول می انجامد، میان زوجین الفتی از نوع الفت زناشویی به وجود می آید؛ الفتی که همراه با انحصارطلبی نسبت به شریک می باشد. اما از آنجا که در این نوع رابطه ، شریک جنسی می توان هر زمان که خواسته باشد بدون هیچ تعهدی به زندگی

مشترك خاتمه دهد، هر دو طرف همواره در حالت اضطراب و نگرانی و احتمالا بدبینی نسبت به یکدیگر به سر می‌برند و از این رو، احساس رضایت عاطفی در میان آنان بسیار کمتر از احساس رضایت در میان زن و شوهرهاست .

(Cunningham and Antill, ۱۹۹۵)

می‌توان « ازدواج موقت » در اسلام را الگویی از ازدواج دانست که ضمن قرار دادن ارتباط جنسی در چهارچوب مشروع دینی ، برخی کارکردهای همخانگی را نیز ایفا می‌کند. با توجه به اینکه ازدواج موقت در مقایسه با ازدواج دائم دربردارنده تعهدات کمتری است ، اگر در شرایط خاصی زوج جوان به دلایل منطقی مایل باشند ضمن فراهم کردن امکان ارتباط جنسی مشروع ، از پذیرش تعهدات ازدواج دائم شانه خالی کنند، این نوع ازدواج می‌تواند راهگشا باشد .

3ηÜøFÑŰ ~űđűΣFĤŰ űz űU {zΣη

از نیمه های قرن نوزدهم و اخیراً از دهه ۱۹۶۰ تحت تاثیر برخی دیدگاه های رادیکال ، کمون ها (communities) به عنوان جایگزین خانواده به تدریج به صحنه آمدند و طرفدارانی را از میان جوانان غربی به خود جذب کردند. این اجتماعات اشتراکی مشتمل بر تعدادی از مردان و تعدادی از زنان بودند که با یکدیگر ارتباط جنسی مشترك داشتند و از دیدگاه ایدئولوگ ها، نوعی بازگشت به طبیعت و احیای مجدد کمون های اولیه ماقبل تاریخ تلقی می شدند. نفی هرگونه سلطه و قدرت در روابط زن و مرد و نفی احساس مالکیت و رقابت از انگیزه های اصلی مخالفت این گروه ها با نهاد خانواده و گرایش آنان به این الگوی جدید بود. کیبوتص ها نیز در فلسطین اشغالی با انگیزه هایی مشابه و به عنوان جایگزینی برای الگوی خانواده خصوصی و مادر محور که در جامعه سنتی یهود رواج داشت ، پدید آمدند.

اهمیت و اعتبار اجتماعی کمون ها دیری نپایید؛ زیرا این الگو در دست یابی به اهداف مورد نظر توفیق چندانی کسب نکرد. در دو دهه اخیر، حرکتی تدریجی به سمت پذیرش هنجارها و ویژگی های ساختاری خانواده سنتی در این اجتماعات اشتراکی مشاهده می شود.

(Lee and Newby, ۱۹۹۵ : ۲۹۲ همچنین ر.ك : سگالن ؛ ۱۳۷۵ : ۳۳۵)

ἡ ὁμοφυλοφιλικὴ ἡλικία

تقریباً در همه جوامع ، « همجنس بازی » (homosexuality) یعنی برقراری رابطه جنسی با فردی از جنس موافق ، امری ناپسند و مستحق سرزنش تلقی می شود و در بسیاری موارد ، تنبیهات شدید بدنی و حتی احیاناً کیفر مرگ برای کسانی که مرتکب چنین عملی می شوند ، در نظر گرفته شده است ؛ برای مثال بر طبق شریعت اسلامی ، اگر مرد بالغ ، عاقل و مختار ، مرتکب چنین عملی شود و این عمل نزد قاضی اثبات گردد ، آن شخص محکوم به مرگ است .

(امام خمینی ؛ تحریر الوسیله ؛ ج ۲ : ۴۶۹)
در بسیاری از کشورهای اروپایی مانند بریتانیا نیز تا اوایل قرن نوزدهم مجازات چنین عملی مرگ بود و این عمل تا همین دهه های اخیر جرم و تبهکاری تلقی می شد .

(گیدنز ؛ ۱۳۷۵ : ۲۰۷ - ۲۰۸)

با این همه ، همجنس خواهی در همه جوامع کم و بیش شیوع داشته و دارد و به ویژه در دهه های اخیر در بسیاری از کشورهای غربی وضعیتی به وجود آمده که در طول تاریخ بشر کمتر سابقه داشته است . در این کشورها عده قابل توجهی از زنان و مردان ، زوج هایی همجنس خود انتخاب کرده ، رابطه ای نسبتاً طولانی شبیه روابط زناشویی با آنان برقرار می کنند . زوج های همجنس از جهت زیستی امکان تولید مثل را ندارند ، ولی بسیاری از آنان فرزندان متولد از ازدواج های پیشین خود را به درون مناسبات همجنس خواهانه می آورند و به این ترتیب ، خانواده هایی متشکل از زوج های همجنس باز و فرزندان تاسیس می کنند . در حال حاضر ، برخی کشورهای غربی و تعدادی از ایالت های آمریکا ، ازدواج

همجنس بازان را به رسمیت شناخته ، آنان را از حقوقی نسبتاً مشابه با حقوق مردان و زنان ازدواج کرده ، برخوردار کرده اند. با این همه ، الگوی همجنس گرایی ، گذشته از عدم مشروعیت دینی ، از حیث جایگاه حقوقی نیز حتی در جوامعی مثل آمریکا به وضعیت مشخصی نرسیده است .
(Curry, etal , ۱۹۹۷ : ۲۶۰)

ᠠᠨᠠᠨᠠᠨᠠᠨ ᠠᠨᠠᠨᠠᠨ ᠠᠨᠠᠨᠠᠨ

سه محور اصلی را دنبال کردیم . در محور اول به موضوع ازدواج و برخی مباحث مربوط به آن (سن ازدواج و فاصله سنی همسران) پرداختیم . در محور دوم ، مباحث راجع به همسرگزینی (قواعد همسرگزینی ، همسان همسری و فرایند همسرگزینی تا ازدواج) را بررسی نمودیم و در محور سوم مروری بر الگوهای خانواده (خانواده هسته ای یا گسترده ، خانواده پدر سالار یا مادر سالار، خانواده پدر مکان یا مادر مکان ، خانواده تک همسر یا چند همسر، خانواده تک سرپرست و خانواده ناتنی) و نیز الگوهای جایگزینی خانواده (همخانگی ، کمون اشتراکی و همجنس گرایی) داشتیم ، ضمن آنکه به دیدگاه اسلام در هر مورد نیز اشاره شد.

به طور کلی ، اهمیت و جایگاهی که اسلام برای ازدواج و تشکیل خانواده قائل است ، باعث گردیده که با همه عوامل و الگوهای جایگزینی که از نقش اجتماعی این نهاد حیاتی می کاهند، یا به ثبات و استحکام آن آسیب می رسانند، مخالفت کند و از سوی دیگر در جهت رفع مشکلات ازدواج به منظور تحقق هرچه بهتر اهداف مورد نظر از آن ، تلاش نماید. مخالفت اسلام با اموری مانند بی بند و باری در روابط جنسی ، برون همسری دینی ، آداب و رسوم دست و پاگیر و مخل به ازدواج ، همخانگی ، همجنس گرایی و ایجاد اجتماعات اشتراکی و از سوی دیگر تاکید اسلام بر کاهش سن ازدواج ، قاعده محرمیت ، درون همسری دینی ، همسان همسری بر مبنای ایمان و اخلاق و نظارت والدین بر همسرگزینی جوانان با حفظ آزادی انتخاب برای خود جوانان ، در همین راستا قابل تفسیر است .

فصل دوم : کارکردهای خانواده

ṭṭḥ Ṣahā

از کارکردهای خانواده معمولاً به مکتب ساختی - کارکردی ارتباط داده می شود؛ چرا که صاحب نظران این مکتب بیش از همه در جهت توضیح و تبیین این کارکردها کوشیده اند؛ اما این بدان معنا نیست که دیدگاههای رقیب به این موضوع توجهی نشان نداده اند و به طور خاص ، آنجا که از کارکردهای منفی^(۲۱) و کلارك تیبيتس

همچنین در فرانسه در حالیکه میزان موالید بین سالهای ۱۷۵۰ و ۱۷۵۴ به ۴۰ در هزار بالغ می شد، در سال ۱۹۴۱ تا ۱۳/۱ در هزار کاهش یافت و بین سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۵۳ به ۲۰/۳ در هزار رسید. (سگالن ، ۱۳۷۵ : ۱۸۵)

ولی هم زمان با کاهش میزان موالید در اغلب کشورهای غربی در دهه های اخیر، میزان موالید در فرانسه باز هم کاهش یافت و در سال ۱۹۸۷ به حدود ۱۴ در هزار رسید. (پرسا ، ۱۳۶۸ : ۶۶)

سیاست های کنترل جمعیت در کشورهای جهان سوم نیز در دهه های اخیر مورد توجه جدی قرار گرفته و این امر موجب کاهش چشمگیر رشد جمعیت در بسیاری از کشورها گردیده است . در حال حاضر ۸۵% از کشورهای در حال توسعه ، سیاست های تنظیم خانواده را رسماً پذیرفته ، یا عملاً رویه هایی همگام با این سیاست ها اتخاذ کرده اند که برای نمونه در ایران ، متوسط فرزندان يك زن از ۶ نفر در سال های دهه ۱۳۴۰ به ۳ نفر در سال ۱۳۷۵ کاهش یافته است .

(امانی ، ۱۳۷۷ : ۸۴)

بدون شك ، فرایند صنعتی شدن که کارکردهای اقتصادی خانواده سنتی را دگرگون ساخت ، تاثیر عمده ای بر کاهش میزان تولید مثل ایفا کرده است ؛ اما عوامل دیگری مانند بالا بودن هزینه های تشکیل و اداره خانواده که به افزایش سن ازدواج و تاخیر زمان باروری انجامیده است ، گسترش وسایل و فنون جدید ضد بارداری ، بی ثباتی خانواده ها ، ایدئولوژی های جدید راجع به خانواده و حیات زنان و تلاش زنان برای دست یابی به استقلال و آزادی بیشتر نیز در وقوع این امر دخیل بوده اند، تا جایی که امروزه در جهان غرب به شمار قابل توجهی از زوج هایی بر می خوریم که اصلا به داشتن فرزند مایل نیستند. بر طبق آمارها، در سال ۱۹۹۵ خانواده های متشکل از زوج های بدون فرزند ۲۸/۹٪ از کل خانوارهای آمریکایی را تشکیل می داده اند.

(Shepard , ۳۰۳:۱۹۹۵)

موضوع اشتغال زنان از اموری است که پیوند نزدیکی با کاهش تولید مثل دارد. پژوهش های انجام شده حکایت دارد که زنان شاغل و زنانی که برای ورود به نیروی کار برنامه ریزی می کنند، انتظار فرزندان کمتری دارند و در واقع ، فرزندان کمتری نیز می آورند؛ دیرتر ازدواج می کنند و احتمال اینکه بدون فرزند بمانند، بیشتر است .

(Wilkie , ۱۵۱:۱۹۹۱)

آنچه اهمیت دارد، تبیین زاد و ولد کمتر زنان شاغل است ؛ اینکه آیا باروری را متغیر مستقل و اشتغال زنان را متغیر وابسته در نظر بگیریم یا برعکس ، یا اینکه بین آنها رابطه علی دو سویه قائل شویم و یا عوامل دیگری مانند میزان

تحصیلات را در رتبه سابق مفروض بگیریم که نسبت به هر دو متغیر، جنبه علی دارند، به تبیین های متعددی انجامیده است. (Ibid: ۱۵۲)

به نظر می رسد به دلیل کثرت و پیچیدگی عواملی که بر تصمیم گیری های افراد تاثیر می گذارند، هیچ يك از تبیین های یاد شده به ارائه توصیف کاملی از واقعیات موفق نشده باشد؛ با این همه، نمی توان انکار کرد که انگیزه های اشتغال برای بسیاری از زنان در اولویت قرار دارند و تصمیم های شغلی این دسته از زنان بر تعداد فرزندانی که به دنیا می آورند، تاثیر می گذارد.

دیدگاه های فمینیستی درباره کارکرد تولید مثل، آرای متفاوت و احیاناً متناقضی ابراز داشته اند که در اینجا به دو موضوع از موضوع های مورد علاقه فمینیست ها در این رابطه اشاره می کنیم.

موضوع نخست به مسئله تکنولوژی پیشرفته تولید مثل باز می گردد. شولامیت فایرستون (۲۴) در این خصوص می گوید:

کشیش های قرون وسطی عادت داشتند این پرسش را مطرح کنند که اساساً چرا خداوند زن را خلق کرد؟ و نتیجه می گرفتند که زن ها برای تولید مثل لازم بودند. در حال حاضر، اختراع تکنولوژی های مولد می تواند زنان را منسوخ (کند) و آزمایشگاه ها وسیله جدیدی برای نشان دادن خشونت علیه زنان خواهد شد.

(فرنچ، ۱۳۷۳: ۳۳۱ - ۳۳۲)

آدرین ریچ (۲۶) اشاره کرد. وی معتقد بود که جدایی کودک از مادر در دوران کودکی در صورتی که مدت طولانی باشد، باعث اضطراب در کودک خواهد شد و نتایج مشابه غم از دست دادن يك عزیز را به بار خواهد

آورد. این تجربه می تواند بر ساخت عاطفی
آینده کودک تاثیر بگذارد و توانایی وی
در ایجاد روابط عاطفی با ثبات را کاهش
دهد.

(Bilton, et al , ۳۰۷: ۱۹۸۱)

در مقابل ، دیدگاهی وجود دارد که با استناد به تحقیقات جدیدتر، تاثیرهای منفی اشتغال مادران بر کودکان را انکار می کند. طرفداران این دیدگاه اظهار می کنند که بین کودکان متعلق به مادران شاغل و کودکان دیگر تفاوت عمده ای دیده نشده است و در موارد خاصی نیز که تفاوت هایی وجود داشته ، ریشه آنها را باید در عوامل دیگری مانند کیفیت مراقبت جایگزین (مانند نسبت تعداد مربیان به تعداد کودکان يك پرورشگاه) جستجو کرد، نه در اشتغال مادران . افزون بر آن ، کودکان متعلق به مادران شاغل از نظر بیشتر مقیاس های رشد، تفاوتی با دیگر کودکان نداشته اند و از نظر سازگاری اجتماعی حتی وضعیت بهتری را در مقایسه با کودکان دیگر نشان داده اند، ضمن آنکه نگرش مثبت تری به اشتغال زنان دارند و نسبت به دیدگاه های سنتی که به نقش های جنسیتی باز می گردد، کمتر پایبندند. (Wilkie, ۱۹۹۱:۱۵۶)

دیدگاه سومی نیز مدعی وجود تفاوت بین اشتغال تمام وقت و اشتغال پاره وقت است . براساس این دیدگاه ، ساعات طولانی اشتغال مادر و گذراندن زمان اندکی با فرزندان ، به ویژه در دوره دبستان ، به پیامدهای نامطلوب شناختی و اجتماعی منجر می گردد؛ اما اشتغال پاره وقت ظاهراً برای کودکان در تمام سنین مزیت بخش است ، احتمالاً به این دلیل که به مادر این امکان را می دهد که نیازهای آنان را برآورده سازد. (Berk, ۱۹۹۴:۵۸۵)

از موضوع مراقبت که بگذریم ، باید به کارکرد حمایتی خانواده اشاره کنیم که عبارت است از همیاری اعضای خانواده در جهت غلبه بر مشکلات و پشتیبانی آنان از یکدیگر در برابر خطر ها و تهدیدهای گوناگون . کارکرد حمایتی خانواده بیشتر با الگوی سنتی حیات خانواده و خویشاوندی و به ویژه ، شیوه های متداول آن در جوامع روستایی و قبیله ای سازگاری دارد، اما در جوامع صنعتی معاصر نیز علی رغم آنکه بسیاری از نیازهایی که در گذشته کمک اعضای خانواده و خویشاوندان را ضروری می ساخت ، تقریباً یا کاملاً از میان رفته اند، با هم حمایت خویشاوندان در مواردی بسیار چاره ساز است . با وجود ضعف نسبی پیوندهای خویشاوندی در این جوامع در مقایسه با دوران های گذشته » خویشاوندان هنوز هم نخستین کسانی هستند که برای دریافت کمک - خواه مالی و خواه غیر مالی - به آنها رو آورده می شود . » (گوردون ، ۱۳۷۳: ۲۴۱).

طرفداران فمینیسم ، کارکرد مراقبتی خانواده را عمدتاً از حیث نابرابری جنسی نهفته در آن مورد توجه قرار داده اند. هرچند مردان در مقایسه با دوره های پیشین ، سهم بیشتری را در امر مراقبت از کودکان و سالمندان در خانواده به عهده گرفته اند؛ اما جنسیت همچنان عامل موثری در کم و کیف ایفای این کارکرد به شمار می آید. تحقیقات نشان می دهد که حتی در دهه ۱۹۸۰ میزان درگیری مستقیم و فعالانه مردان آمریکایی در امر تربیت کودکان یک سوم میزان درگیری مادران بوده است و حتی در مورد مادران شاغل ، مشارکت پدران تنها به میزان اندکی افزایش داشته است . از نظر کیفی نیز نوع مراقبت پدران و مادران متفاوت است و در حالی که مادران

فعالیت های مراقبتی خاص ، مانند غذا دادن ، حمام کردن و نظافت کودکان را بر عهده می گیرند، پدران بیشتر به مراقبت های تفریحی و بازی با فرزندان خود می پردازند.

(Santrock and Yussen, ۱۹۸۹:۳۲۴-۳۲۵)

همچنین آمارهای مربوط به مراقبت فرزندان بزرگسال از والدین سالمند از آن حکایت دارند که دخترها سه برابر پسرها احتمال دارد که به مراقبت از والدین اقدام کنند و در اغلب موارد، دخترها و عروس ها بار مراقبت از سالمندان را به دوش می کشند.

(Zanden, ۱۹۹۳:۲۹۸)

از نظر کیفی نیز دخترها معمولاً مراقبت عملی و حمایت عاطفی را تامین می کنند، در حالی که پسرها اغلب نظارت و کمک مالی در اختیار می گذارند و تنها زمانی به مراقبت مستقیم می پردازند که دختری در دسترس نباشد.

(Perlmutter and Hall, ۱۹۹۲:۳۷۵)

نویسندگان فمینیست می پرسند: چرا بچه داری وظیفه مادران به حساب می آید و چرا پدران در امر مراقبت از کودکان مسئولیتی بر عهده نمی گیرند؟ به گفته آنان اغلب وظایف والدین در قبال فرزندان در درون مفهوم « مادری » گنجانده می شوند و مفهوم « پدری » صرفاً از یاری و حمایتی کلی حکایت دارد؛ از این رو، زنانی که از زیر بار مسئولیت مادری شانه خالی می کنند، در نهایت باید عذرخواهی یا احساس گناه و سرخوردگی کنند.

(Lott, ۱۹۹۴:۳۷۵)

آن اوکلی با اسطوره دانستن مادری در معنای فرهنگی رایج آن و با انکار کلیه جنبه های زیستی مادری ، اظهار می دارد حقیقت مادری چیزی جز ابراز محبت در يك

رابطه گرم معطوف به مراقبت نیست . وی همچنین در رد ادعای نیاز کودکان به مادران ، به شواهدی مانند سیستم های فرزند خواندگی ، مادری اجتماعی (در پرورشگاه ها) ، مادری قراردادی ، شیردهی اشتراکی ، سپردن کودکان شیرخوار به دایه ها ، تربیت در خانواده های گسترده توسط خویشاوندان و تربیت جمعی در کیبوتص های اسرائیل ، به عنوان تجاربی موفق ، استناد می کند .

(Oakley , ۲۰۳: ۱۹۷۶)

تعدادی از روانکاوان فمینیست از جمله دینرشتاین^(۲۸) از صاحب نظران این جریان می گوید:

مادری کردن نقشی مشابه دیگر نقش ها نیست . مادری کردن فعالیت پیچیده ، پر مایه ، دو پهلوی ، پر زحمت و لذت بخش است که ابعاد زیست شناختی ، طبیعی ، اجتماعی ، نمادین و عاطفی دارد... تمایل به کم رنگ کردن تفاوت ها ، بین مادری کردن و اشتغال ، نه تنها اهمیت روابط خصوصی ما را تا حد زیادی کاهش می دهد ، بلکه آنچه را می توان و باید برای تغییر امور به نفع زنان انجام داد ، بیش از حد ساده می نمایند .

(Ibid : ۳۳)

شایان ذکر است که برخی صاحب نظران فمینیست حتی بر نقش عوامل زیستی در تمایز نقش های پدری و مادری تاکید کرده اند . آلیس روسی^(۳۰) - هرچند از منظری لیبرالیستی و فایده گرایانه - به همین موضوع توجه دارد؛ آنجا که می گوید:

اگر دنیا عدالتی داشت اصلاً مطلوب نمی بود که زنان برای رفع کمبودهای مالی خانواده ، در خارج از خانه استخدام بشوند . در شرایط بی عدالتی های موجود ، چون درآمدهای مالی زنان ، ارزشمندی های

آنها را در نظر شوهران حاکمشان بالا می
برد، استخدام آنها احتمالا به نفع آنهاست
(میل ، ۱۳۷۷ : ۸۲)

در این محور، به موضع اسلام نسبت به رابطه جنسیت و مراقبت اشاره ای خواهیم داشت ؛ موضوعی که یکی از اصلی ترین علقه های فمینیستی به شمار می آید. ما در فصل سوم کتاب درباره دیدگاه اسلام درباره تقسیم کار جنسیتی ، با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت ، ولی مناسب است در اینجا نیز به این مطلب اشاره ای داشته باشیم که تاکید اسلام بر مراقبت زنانه و به ویژه بر نقش مادری ، از يك سو بر تبیینی غایت شناختی مبتنی است که بر محور کارکردهای مثبت تفکیک وظایف زن و مرد دور می زند و در نتیجه ، اسلام به این موضوع به عنوان يك اولویت مهم و نه يك امر الزامی می نگرد و از سوی دیگر برخاسته از پاره ای تفاوت های طبیعی است که اسلام آنها را بین زن و مرد مفروض می گیرد.

البته نمی توان منکر این واقعیت شد که مادران دشواری های فراوانی را در طول دوره های بارداری ، زایمان ، شیردهی و تربیت کودکان متحمل می شوند و این امور محدودیت هایی را نیز به طور طبیعی بر آنان تحمیل می کند؛ در نتیجه ، ابتلای زنان به عوارضی مانند آشفته گی روانی ، سرخوردگی و احساس پوچی یا از خود بیگانگی ، چندان دور از انتظار نیست و آنان تنها در صورتی از حدوث این عوارض به طور کامل ایمن خواهند شد که از ایمان و انگیزه های معنوی بالایی برخوردار باشند. از این رو، اسلام با تاکید بر ابعاد معنوی مادری کوشیده است سلامت روانی و احساس رضایت و امید را در مادران تقویت کند و افزون بر آن ، منزلت

والای مادران در اسلام و توصیه های وجوبی و استحبابی در باب احسان و نیکی به والدین و به ویژه مادران (از جمله رك: وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ۲۰۴ - ۲۰۸ و ۲۱۶ - ۲۱۸)

زمینه از خود بیگانگی مادران را تا حد زیادی از میان برده است و رابطه تواءم با محبت و احترام متقابل بین والدین و فرزندان در بیشتر خانواده های مذهبی گواه این مدعاست .

ناگفته نماند که موضع گیری منفی تعدادی از فمینیست ها در قبال مادری تا اندازه ای از ادعاهای اغراق آمیزی سرچشمه می گیرد که در فرهنگ غرب ، به ویژه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ، در مورد اهمیت مراقبت و پرورش کودکان توسط مادران طبیعی ، صورت می گرفت . اسلام تربیت فرزندان به دست مادران طبیعی را يك اولویت دانسته ، بر آن تاکید فراوان دارد ، ^(۳۲) تاثیرهای منفی این شیوه ها بر شخصیت سالمندان و بیماران در درجه نخست و سست شدن انگیزه های فردی برای مراقبت و پرورش فرزندان در درجه بعد ، می تواند تا حدودی مخالف اسلام با شیوه هایی از این دست را مدلل سازد .

ṬḥŪẒṬŪΨ 3FzŭΣΥ ḥəŋθŭŋ

در خصوص کارکرد حمایتی خانواده ، اسلام با ارائه مجموعه ای از دستورالعمل های وجوبی و استحبابی ، زمینه تحقق این کارکرد را فراهم کرده است . از يك سو والدین و فرزندان متقابلا به عنوان افراد واجب النفقه معرفی گردیده اند، بدین معنی که تامین هزینه های زندگی فرزندان در صورت نیازمندی بر عهده پدر (یا جد پدری) و با فقدان پدر بر عهده مادر، و تامین هزینه های زندگی والدین در صورت نیازمندی بر عهده فرزندان است و حتی اجبار و الزام قانونی در این باره پیش بینی شده است .

(ر.ك : وسائل الشیعه ، ج ۱۵ : ۲۳۷؛ همچنین ر.ك : الخویی ، ۱۳۹۵ ، ج ۲ : ۳۲۳)

از سوی دیگر، تاکید فراوانی بر ارزش هایی مانند احسان ، تعاون بر کارهای نیک و صله ارحام در معنای وسیع آنکه شامل کمک های مالی نیز می شود و تدبیرهای ویژه ای مانند قرار دادن دیه جنایات غیر عمدی بر عهده خویشاوندان پدری

(ر.ك : وسائل الشیعه ، ج ۱۹ : ۳۰۱؛ همچنین ر.ك : امام خمینی ، تحریر الوسیله ، ج ۲ : ۷۲۷)

ابعاد دیگر عنایت اسلام به کارکرد حمایتی خانواده را به نمایش می گذارند. تحکیم هنجارهای اسلامی یاد شده می تواند آثار منفی زندگی شهری جدید بر کارکرد حمایتی خانواده را تا حدودی خنثی سازد.

zəzə. ʋɔaũH

ʒɛũtʃ ʋɔaũH ʈũʔhɜh

جامعه پذیری فرایندی است که از راه آن ، افراد نگرش ها و کنش های مناسب هر فرد به عنوان عضوی از يك فرهنگ خاص را می آموزند. در اینکه خانواده نقشی اساسی در این فرایند ایفا می کند، تردیدی نیست ، ولی با توجه به اینکه افزون بر خانواده ، عوامل دیگری نیز در جامعه پذیری کودکان سهیمند، بسته به میزان دخالت هر يك از این عوامل ، نقش خانواده در جامعه پذیری در فرهنگ های متفاوت و در دوره های تاریخی متفاوت ، تغییر می پذیرد. در بسیاری از جوامع ، جامعه پذیری توسط خانواده تقریباً تمامی آنچه را که کودک برای مبدل شدن به يك بزرگسال باید بیاموزد، شامل می شود؛ اما در کمترین حد، خانواده زمینه آشنایی کودک را با زبان ، فراگیری ارزش ها و روش های اصلی جامعه و شکل گیری هویت او، فراهم می آورد. به هر تقدیر، آنچه مسلم است این است که خانواده نسبت به دیگر عوامل جامعه پذیری از تقدم زمانی برخوردار است . جامعه پذیری کودک از اولین روزهای زندگی آغاز می گردد و حتی برنامه شیردهی به کودک - شیردهی منظم و طبق زمان بندی ، یا شیردهی در موقع درخواست کودک - بر روی شخصیت مطمئن یا غیر مطمئن او تاثیر می گذارد.

(۱۹۷۲:۶۲ ,Cotgrove)

در مورد محتوای جامعه پذیری توسط خانواده ، دو نکته قابل توجه است : نکته اول آن است که با توجه به تشکیل جامعه از اجزای مختلف و در بعضی موارد ناهمگون و به تعبیر دیگر، با توجه به اینکه هر

فرهنگی مشتمل بر مجموعه ای از خرده فرهنگ هاست که چه بسا در پاره ای از ارزش های خود متعارض باشند، کارکرد مستقیم جامعه پذیری در خانواده به دو کارکرد غیر مستقیم ، یکی در سطح خرد (تعارض هنجاری) و دیگری در سطح کلان (تداوم ناهمگونی و تکثر فرهنگی در جامعه)، منجر می شود. در سطح خرد، جامعه پذیری افراد در خانواده می تواند باعث تعارض هنجاری در آنان گردد. این امر گاهی به دلیل تعارض ارزش های والدین با ارزش هایی که دیگر عوامل جامعه پذیری مانند مدرسه ، تلویزیون یا گروه همسالان ، به فرد القا می کنند و گاه در نتیجه تعارض ارزش های والدین با یکدیگر به سبب پیشینه های فرهنگی متفاوت ، بروز می یابد. افراد، به ویژه نوجوانانی که دچار تعارض هنجاری می شوند، بسته به نوع خانواده ای که در آن زندگی می کنند، به گونه های مختلفی واکنش نشان می دهند. در خانواده هایی که از الگوی سلطه و اجبار پیروی می کنند، رفتارهای تصنعی و ریاکارانه بیشتر به چشم می خورند و در خانواده های دموکراتیک شاهد کشمکش مستمر فرزندان با پدر و مادر هستیم .

اما اینکه در سطح کلان ، جامعه پذیری به ناهمگونی و تکثر فرهنگی منجر می شود، مطلبی است که به استدلال نیاز ندارد. در يك جامعه فرضی که مثلا حکومت و نهادهای وابسته به آن ، تنها عامل جامعه پذیری انسان ها باشد، مجموعه واحدی از ارزش ها در ذهن همه افراد نفوذ خواهد کرد؛ اما در اوضاع و احوال واقعی به دلیل تعلق خانواده ها به طبقات یا قشرهای اجتماعی و یا گروه های دینی ، قومی ، نژادی و سیاسی متفاوت ، ارزش ها، نگرش ها، و کنش های متفاوتی را به فرزندان خود منتقل می

سازند. البته باید از سقوط در افراط گرایی مکتب تضاد بر حذر بود؛ چرا که روی دیگر سکه، تأثیری است که جامعه پذیری بر تداوم یکپارچگی اجتماعی بر جا می گذارد. به گفته پارسونز:

مهم ترین کارکرد خانواده، فراهم کردن زمینه سرمایه گذاری های عاطفی (cathexes) و همانند سازی (identification) در جهت ادغام کودک در مجموعه نظام های اجتماعی است که وی در آینده به عنوان یک بزرگسال در درون آنها عمل خواهد کرد. به طور خاص، خانواده احتمالا عامل اولیه توسعه قابلیت های کودک برای یکپارچگی با دیگران، برای اعتماد کردن و مورد اعتماد واقع شدن، برای اعمال نفوذ و پذیرش نفوذ مشروع است. (Parsons, 1965:44)

نکته دوم به مسئله یادگیری نقش های جنسیتی باز می گردد. شیوه های متفاوت تربیت کودکان دختر و پسر، باعث شکل گیری شخصیت های متمایزی می شود که نگرش ها، احساسات و رفتارهای متفاوتی را در طول زندگی از خود به نمایش می گذارند. یادگیری نقش های جنسیتی از سوی کودکان، از دو راه عمده صورت می گیرد: آموزش مستقیم که در طی آن، دیگران مهم (significant others) به ویژه والدین، به کودک در قبال رفتارهای متناسب با نقش های جنسیتی سنتی، پاداش می دهند و الگوسازی که در طی آن کودکان، دیگران مهم از جنس خود را در حال انجام رفتاری مشاهده می کنند و سپس به تقلید آن رفتار می پردازند.

(Kammeyer, et al, 1990:336-337)

گذشته از این دو راه، شیوه های دیگری نیز وجود دارند که در شکل گیری متمایز شخصیت دختر و پسر موثرند؛ برای مثال در

بسیاری از خانواده ها « رسم بر این است که برای دختر بچه ها عروسك ، سرویس آشپزخانه كوچك ، وسایل خانه و چرخ خیاطی كوچك بخرند، در حالی که برای پسر بچه ها بازی های خانه سازی ، اسباب بازیهای برقی یا ماشینی (خودرو، هواپیما، قطار) می خرند. این اسباب بازیها در پسرها استعدادهایی غیر از توانایی انجام کارهای خانگی را پرورش می دهند » (میشل ، ۱۳۷۶: ۳۵)

موضوع جامعه پذیری نقش های جنسیتی در خانواده از محورهای مهم مباحث فمینیسم بوده است و آنان معمولا این امر را یکی از علت های اصلی نابرابری های جنسی در سطح خانواده و اجتماع دانسته ، با آن مخالفت کرده اند؛ هرچند با توجه به کوشش های فراوانی که در غرب در جهت حذف الگوهای نقش جنسیتی صورت گرفته ، امروزه بسیاری از والدین نسبت به جامعه پذیری نقش های جنسیتی کودکان خود، حساسیت و تعصب کمتری نشان می دهند. (Almquist, et al , ۱۹۷۸: ۳۴۵)

در خصوص تغییرات مرتبط با این کارکرد، شایان ذکر است که امروزه پیشرفت فناوری ارتباطات با پیدایش رسانه های تصویری و الکترونیکی و توسعه نهادهای جایگزین خانواده ، مانند پرورشگاه ها، کودکانستان ها و مدارس ، کارکرد جامعه پذیری خانواده را به شدت تحت تاثیر قرار داده است . با این همه ، خانواده اهمیت و نقش خود در جامعه پذیری کودکان را تا حدود زیادی همچنان حفظ کرده است . پارسونز اظهار عقیده می کرد که « خانواده هسته ای » مدرن (که وی آن را مشخصه جوامع صنعتی و پیدایش آن را مقارن با کاهش کارکردهای خانواده سنتی می دانست) کارکرد جامعه پذیری کودکان و تامین

محیطی برای رشد شخصیت بزرگسالان را همچنان حفظ می کند.

(Knuttila, ۱۹۹۶:۲۶۶)

وی و دیگر صاحب نظران مکتب ساختی - کارکردی در مورد جایگاه و کارکردهای خانواده هسته ای در جوامع صنعتی ، پا را از توصیف و تبیین واقعیات فراتر گذاشته ، با تاکید بر اینکه جامعه پذیری کودکان از سوی خانواده بهترین و کامل ترین مشکل جامعه پذیری کودکان است ، رویکردی هنجاری را در پیش گرفته اند.

صاحب نظران دیگر، از جمله سوسیالیست ها این دیدگاه را مورد انتقاد قرار داده ، آن را مستلزم پیامدهای نامطلوبی مانند محدود کردن فعالیت زنان به خانه داری و تربیت فرزندان و در نتیجه ، ایجاد سدی در مقابل برابری زن و مرد، فراهم نیامدن شرایط مناسب برای تربیت انسانی در خانواده های کوچک ، کشمکش های جنسی موجود در تربیت خانوادگی ، آموزش های محدود نیروهای روشنگرانه و معنوی طفل و شیوه تربیتی مبتنی بر قبول سلطه ، دانسته اند.

(روزن باوم ، ۱۳۶۷: ۱۶۴)

آنان همچنین با نادیده گرفتن مبنای زیستی خانواده ، برای آن ویژگی ای اجتماعی - تاریخی قائل شده و به این ترتیب ، در ثبات ساختاری و کارکردی خانواده مناقشه کرده اند؛ در نتیجه ، با باور آنان « بین تربیت اولیه کودکان که منحصر در خانواده انجام می شود و مراکز دسته جمعی ... انواع بسیار دیگری وجود دارد که نه کسی بدان اندیشیده و نه به توسط سازمان دهندگان تاکنون به اجرا درآمده است » .

(روزن باوم ، ۱۳۶۷: ۱۸۳)

3a!ǂŭ ǝǾǾǝ ǃŭ ǂ!ǂŭ ʈŭǂhǝh

دو نکته را در خصوص کارکرد جامعه پذیری خاطر نشان می کنیم : نکته اول ، به نزاع کارکردگرایان و مخالفان آنها مربوط می شود. به نظر می رسد این بحث تا حد زیاد متأثر از عناصر ارزشی و ایدئولوژیک بوده است . و بر این اساس نمی توان در تجزیه و تحلیل این مسئله از ارزش های رایج در جوامع صنعتی چشم پوشید؛ به تعبیر دیگر، تعیین « بهترین و کامل ترین شکل جامعه پذیری کودکان » بدون در نظر گرفتن یک نظام ارزشی خاص بی معناست و اختلافات نظام های ارزشی موجب می شود تا به جای تاکید بر بهترین شیوه جامعه پذیری ، از شیوه های متعددی سخن بگوییم که هر کدام از آنها با یکی از نظام های ارزشی موجود، بیشترین تناسب را دارد. بر این اساس ، پذیرش ارزش هایی مانند نفی مطلق سلطه در فرایند تربیت کودکان ، تشابه و تساوی جنسی کامل ، آزادی جنسی مطلق و حداکثر رفاه و آسایش فردی ، به نقد شیوه مرسوم جامعه پذیری توسط خانواده می انجامد؛ همان گونه که در اظهارات بسیاری از سوسیالیست ها و فمینیست ها ملاحظه می کنیم . در مقابل ، پذیرش نگرش های محافظه کارانه و هماهنگ با نظام سرمایه داری که در دیدگاه صاحب نظران کارکردی - ساختی به وضوح مشاهده می کنیم ، جانبداری از جامعه پذیری در خانواده هسته ای را در پی داشته است ؛ در نتیجه ، برای تعیین بهترین شیوه جامعه پذیری کودکان در اسلام ، باید نظام ارزشی اسلام ، به طور عام ، و اهدافی که اسلام از ازدواج و تشکیل خانواده دنبال

می کند، به طور خاص ، مورد توجه قرار گیرند.

در مجموع می توان از آیات و روایات اسلامی چنین برداشت کرد که تربیت در محیط خانواده به لحاظ استعداد های طبیعی و روانی والدین و احساس تعهد آنان در قبال فرزندان و نیز به لحاظ دیگر کارکردهای مثبت فردی و اجتماعی خانواده که مورد عنایت اسلامند، بر شیوه های دیگر جامعه پذیری کودکان ، اولویت انکار ناپذیری دارد، ولی این به معنای نفی مطلق آن شیوه ها نیست ؛ چرا که دست کم شیوه هایی مانند فرزند خواندگی یا تربیت در خانواده های گسترده ، در پاره ای از موارد مورد تاکید اسلام قرار گرفته اند. به همین سان ، نظر اسلام در مورد جامعه پذیری نقش های جنسیتی نیز در راستای ارزش های اسلامی قابل فهم است . عدم پذیرش ارزش هایی مانند آزادی جنسی مطلق و مشابهت جنسی مطلق از سوی اسلام ، به ویژه با توجه به تفاوت های طبیعی جنسی که در دیدگاه اسلامی مفروض گرفته شده اند، نمی تواند با جامعه پذیری یکسان دختر و پسر سازگاری داشته باشد، هرچند این به معنای تفکیک کامل نقش های زن و مرد و نفی قلمروهای مشترك نیست ؛ زیرا اسلام جنسیت را در بسیاری از فعالیت های زن و مرد و نفی قلمروهای مشترك نیست ؛ زیرا اسلام جنسیت را در بسیاری از فعالیت های خانوادگی و اجتماعی شرط ندانسته است . در فصل سوم نیز به این موضوع خواهیم پرداخت .

در پایان ، خاطرنشان می شود که کارکرد آموزشی و تربیت دینی که در بعضی متون جامعه شناسی یکی از کارکردهای خانواده به شمار آمده

(1989: 324, and Schaefer 1971, Winch)

می تواند در ذل عنوان جامعه پذیری گنجانده شود. این کارکرد، به ویژه از منظر اسلامی ، از اهمیت به سزایی برخوردار است و تأکیدی که در روایات اسلامی بر آموزش قرآن کریم ، اعتقادات دینی و احکام شرعی ، به ویژه نماز، به کودکان و نوجوانان دیده می شود

(ر.ك : وسائل الشبهه ، ج ١٥ : ١٨٢ و ١٩٤ - ١٩٦)

گوشه ای از اهتمام اسلام به این موضوع سرنوشت ساز را نشان می دهد. البته با توجه به تداخل کارکردی نهادهای خانواده ، دین و آموزش و پرورش در جوامع معاصر، از نقش خانواده در آموزش دینی تا حدودی کاسته شده است و برای نمونه در ایران ، شاهد سرمایه گذاری فزاینده نهادهای دین و آموزش و پرورش در این زمینه و گسترش سریع موسسه های مذهبی و نشریه های دینی پس از انقلاب اسلامی بوده ایم .

3ḒḒḒḒ ᵂḒḒḒ ᵂḒḒḒḒḒḒḒ 3ᵂᵂᵂᵂ ᵂḒḒḒḒ

به اعتقاد بسیاری از جامعه شناسان ،
ارضای نیازهای عاطفی مهم ترین کارکردی
است که می تواند بقای خانواده را در
جوامع صنعتی جدید، تبیین کند. ارضای
عاطفی در محیطهای دیگری مانند محیطهای
شغلی با آموزشی نیز کم و بیش یافت می
شود، اما بیشتر افراد رضایت بخش ترین
روابط شخصی خود را با همسران ، والدین ،
فرزندان یا دیگر بستگان می یابند. معمولا
افراد امنیت جسمی و روحی را در خانواده
جستجو می کنند و خانه را پناهگاهی از
کشمکش ها و زد و خوردهای دنیای بیرون می
دانند. حتی بسیاری از کسانی که به دلیل
نیافتن امنیت و خشنودی لازم به طلاق روی
می آورند، بار دیگر خانواده جدیدی برای
دست یابی به آن هدف بنا می نهند.

(Almquist, et al , ۱۹۷۸:۳۴۷)

کارکرد تثبیت شخصیت بزرگسالان که
پارسونز با بهره گیری از اصول روانکاوی
، آن را یکی از دو کارکرد اساسی خانواده
در جوامع صنعتی دانست ، در واقع جنبه
مهمی از کارکرد یاد شده است . در نظر
پارسونز تثبیت شخصیت بزرگسالان اشاره
دارد به « نقشی که خانواده علی الفرض در
مواجهه با فشارهای روان شناختی زندگی
روزمره ایفا می کند؛ فشارهایی که بالقوه
می تواند شخصیت بزرگسالان را بی ثبات
کند. تثبیت شخصیت از حمایت عاطفی
متقابلی که زوج ازدواج کرده به یکدیگر
عرضه می کنند و نیز از نقش پدر و مادری
ناشی می شود. در خلال فرایند تثبیت شخصیت
، والدین می توانند از راه بازی با
فرزندان خود به (دوران) کودکی باز گردند

و به این ترتیب ، تنش ها را رفع نمایند
« .

(Harvey and Mac Donald , ۱۹۶: ۱۹۹۳)

حال باید دید چرا این کارکرد از میان دیگر کارکردهای خانواده ، در جوامع صنعتی اهمیتی منحصر به فرد به دست آورده است . جامعه شناسان در تبیین این امر معمولاً به دو دسته از عوامل ، یعنی ساختاری و فرهنگی ، استناد می کنند . مقصود از دسته اول ، عواملی مانند زندگی در شهرهای صنعتی اند که باعث انزوای نسبی خانواده زن و شوهری گردیده اند . برخلاف جوامعی که در آنها خانواده زن و شوهری درون شبکه وسیع تری از روابط خویشاوندی و همسایگی قرار می گیرد ، در جوامع صنعتی ، خانواده تقریباً تنها منبعی است که بیشترین درگیری عاطفی را برای بسیاری از بزرگسالان فراهم می آورد . به سبب سست شدن شبکه های خویشاوندی و همسایگی ، همسر شخص علی القاعده به صورت تنها دوست و همدم او و تنها کسی که می تواند بیشترین وقت را با او سپری کند ، در می آید . عوامل فرهنگی نیز به تغییر نگرش عمومی نسبت به ازدواج اشاره دارد . در جوامعی مانند جامعه آمریکا ، نگرش غالب این است که ازدواج باید بر پایه کشش عاطفی و عشق متقابل بین دو زوج استوار باشد و میزان بالای طلاق در این جوامع ، دلیل بر اهمیت این کارکرد به عنوان مبنای ازدواج است ؛ یعنی از آنجا که اساس ازدواج ، عشق و محبت است ، با زوال آن می تواند در انتظار از هم گسیختگی ازدواج بود . این در حالی است که در جوامع دیگری که کارکردهای دیگر خانواده از اهمیت بیشتری برخوردارند ، حتی در صورتی که زوجین سطح بالایی از

رضایت خاطر را تجربه نکنند، احتمال
تداوم پیوند ازدواج زیاد است .
(Stokes, ۱۹۸۴: ۲۹۴-۲۹۵)

با این همه : نگاه واقع بینانه به
خانواده امروزی ، جنبه های تاریک حیات
خانوادگی را نیز روشن می سازد که بیشتر
از سوی دیدگاه های انتقادی مورد توجه
قرار گرفته است . نزاع ها و تنش های
موجود بین همسران که به سبب تغییرات
وسیع اجتماعی و رشد ارزش های فردگرایانه
، بسیار رایج تر و چشمگیرتر از گذشته
هستند، یکی از این جنبه هاست . در نتیجه
این تغییرات ، بسیاری امور که پیشتر
مورد توافق بودند، به کانون اختلاف ها و
مشاجره های بین همسران جوان مبدل شده
اند؛ برای مثال ، با توجه به میزان بالای
اشتغال زنان ، نسبت زنانی که از شوهران
خود انتظار مشارکت در کارهای خانه را
دارند، افزایش چشمگیری یافته است .
افزون بر آن ، اشتغال زنان اوضاع و
احوال جدیدی را به وجود آورده است که
هنجاری در خصوص آنها در بین نیست ؛ مثلاً
زن و شوهری که هر دو حقوق دریافت می
کنند، چه بسا در مورد اینکه دارایی
خانواده چگونه باید تقسیم یا مصرف شود،
با یکدیگر به نزاع پردازند.
(Wikie, ۱۹۹۱: ۱۴۶)

تبیین جنبه هایی از تنش های خانوادگی
که نابرابری جنسی را منعکس می سازند، به
طور خاص از سوی نویسندگان فمینیست
پیگیری شده است . به گفته آن اوکلی :
به سبب تمایز شدید بین حیات مردان و
زنان ، تنش در درون ساختار ازدواج
استحکام می یابد. اغراق نیست اگر گفته
شود: « بگو مگو » برای خانواده امروزی ،
حکم يك نهاد را پیدا کرده است . « بگو
مگو » عبارت از ابراز نارضایتی توسط هر

دو همسر به شکل آیینی است ؛ اما سرخوردگی های زن در اغلب موارد، عامل فعال کننده می باشد. ناخشنودی های وی بزرگ ترند؛ در حالی که شوهر محروم از رضایتمندی عاطفی ، به ممنوعیت خود از صمیمیت موجود در روابط نزدیک خانوادگی اعتراض می کند، زن محروم از « شخص بودن » علیه اسارت کامل خود معترض است : « کاری نمی توانم بکنم ... کجا می توانم بروم ؟

(Oakley, ۱۹۷۶:۱۴۶)

موضوع خشنونت خانگی جنبه تاریک دیگری از حیات خانوادگی است . خشنونت خانگی به معنای بدرفتاری فیزیکی ، کلامی یا عاطفی یک عضو از خانواده علیه عضو دیگر، پدیده جدیدی نیست و در گذشته نیز وجود داشته است . حتی در کشورهای پیشرفته نیز با وجود تغییر نگرش های عمومی و بهبود وضعیت قانونی ، این مشکل همچنان در بسیاری از خانواده ها پابرجاست . گزارش ها حکایت از آن دارد که خشنونت خانگی پدیده ای است چند جانبه که فرزندان ، همسران ، خواهر و برادرها و سالمندان را در بر می گیرد. بر حسب یک سرشماری عمومی در آمریکا، تقریباً یک چهارم از بزرگسالان گزارش کرده اند که در کودکی مورد بدرفتاری فیزیکی قرار گرفته اند. شواهد گویای آنند که بدرفتاری با کودکان - از جمله سوزاندن کودکان با سیگار، حبس کردن آنان در گنجی ، بستن آنها به مدت چند ساعت یا چند روز و شکستن استخوان های آنان - به طور وحشتناک شایع است و احتمالاً علت فرار بیش از دو میلیون کودک در سال می باشد. پژوهش های انجام گرفته در این کشور همچنین نشان می دهند که سالانه حدود هفت میلیون زن و شوهر درگیر نزاع های خشنونت آمیز می شوند که در آنها

یکی از دو طرف دیگری را مجروح یا مصدوم می نماید و این در حالی است که زنان به اندازه شوهران اقدام به خشونت می کنند، هرچند به لحاظ کیفی، بین خشونت مردان و خشونت زنان تفاوت هایی وجود دارد. خشونت بین خواهر و برادرها نیز از میزان بسیار بالایی برخوردار است که می تواند بر پایه رقابت، حسادت، اختلاف بر سر وسایل شخصی و یا رابطه جنسی با یکدیگر شکل بگیرد. میزان بدرفتاری با سالمندان هم که معمولاً در شکل های خشونت فیزیکی یا روان شناختی، اعمال فشار اقتصادی و یا ترك رسیدگی، ظاهر می شود، سالانه دو و نیم میلیون مورد برآورد شده است.

(Shepard ۳۰۵: ۱۹۹۹-۳۰۶ همچنین ر.ك: رابرتسون، ۳۱۶: ۱۳۷۴-۳۱۷)

گسترده گی این پدیده در برخی کشورهای صنعتی بسیاری از خانواده ها را در وضعیتی قرار داده که نه تنها کارکرد عاطفی مورد انتظار را تامین نمی کنند، بلکه به کانون اضطراب، نا امنی و حتی جنایت مبدل شده اند. به گفته آنتونی گیدنز:

خانه خطرناك ترین مکان در جامعه امروزی است. از لحاظ آماری، يك فرد در هر سنی و یا از هر جنسی به مراتب بیشتر احتمال دارد که در خانه در معرض حمله فیزیکی واقع گردد تا در خیابان به هنگام شب. در انگلستان از هر چهار قتل، يك قتل توسط یکی از اعضای خانواده علیه دیگری صورت می گیرد. (گیدنز، ۱۳۷۴: ۴۳۸)

از دیدگاه اسلام ، آرامش روانی حاصل از ازدواج و مهر و مودت بین زن و شوهر از نشانه های الهی به شمار می آید (روم ، ۲۱)

و ممکن است به این حقیقت اشاره داشته باشد که رابطه زناشویی برخلاف دیگر روابط اجتماعی (شغلی ، تجاری ، آموزشی و غیره) دربردارنده عاملی وحدت بخش و انسجام دهنده است که تداوم رابطه را علی رغم تضادها و اختلاف منافع و علقه های زن و شوهر، تضمین می کند. با وجود این ، تردیدی نیست که تجلی این نشانه الهی و فعلیت یافتن آثار آن در زندگی خانوادگی ، منوط به نبودن پاره ای از موانع است که به مهم ترین آنها اشاره می کنیم .

یکی از موانع مهم ، آزادی های جنسی است . در واقع ، یکی از علل اصلی ممنوعیت روابط جنسی با غیر همسر و نیز مسئله حجاب و کاهش اختلاط زن و مرد در اسلام ، ایجاد خانواده های مبتنی بر محبت و صمیمیت است . استاد شهید مطهری در این باره اظهار می دارد:

فلسفه پوشش و منع کامیابی جنسی از غیر همسر مشروع ، از نظر اجتماع خانوادگی این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی ، عامل خوشبخت کردن او به شمار برود، در حالی که در سیستم آزادی کامیابی ، همسر قانونی از لحاظ روانی يك رقیب و مزاحم و زندانبان به شمار می رود و در نتیجه ، کانون خانوادگی بر اساس دشمنی و نفرت پایه گذاری می شود... (سیستم روابط آزادی همچنین) موجب می شود که پسران تا جایی که ممکن است از ازدواج و تشکیل خانواده سر باز زنند و فقط

هنگامی که نیروهای جوانی و شور و نشاط آنها رو به ضعف و سستی می نهد، اقدام به ازدواج کند و در این موقع ، زن را فقط برای فرزند زادن و احیاناً برای خدمت کاری بخواهند.

(مطهری ، ۱۳۶۸ : ۸۹ - ۹۰)

احتمالاً براساس همین نکته می توان همبستگی بین میزان روابط مردان و زنان و میزان طلاق را تا حدودی تبیین کرد. بر حسب يك مطالعه تطبیقی که در شصت و شش کشور به عمل آمده ، هرچه زنان در جامعه ، بیشتر با مردان مرتبط باشند، میزان طلاق بالاتر خواهد بود.

(Sabini , ۱۹۹۵: ۵۱۹).

مانع دوم که شاید بتوان آن را مهم ترین مانع دست یابی به محبت و رضایت عاطفی در خانه دانست ، « بحران معنا » است ؛ بحرانی که غرب به دلیل فاصله گرفتن از باورها و ارزش های دینی گرفتار آن گردیده است . تناقض بین آزادی شخصی و امنیت عاطفی ، بین استقلال و مسئولیت ، بین تنها برای خود بودن و برای دیگران بودن

(هلمر ، ۱۳۷۸ : ۶۰)

که برای زنان و مردان متجدد امروزی پیش آمده و در بسیاری موارد، آنان را به رویارویی و خصومت با یکدیگر کشانده است ، جز با تعریف مجدد اهداف و آرمان های زندگی با تکیه بر تعالیم دینی ، قابل رفع نخواهد بود. اسلام براساس جهان بینی خود اصول ارزش های برتر را ارزش های اخلاقی و معنوی می داند و می کوشد افراد، خانواده ها و جامعه را در مسیر این ارزش قرار دهد؛ اما ارزش های مادی و دنیوی نه به عنوان ارزش های اصلی و غایی ، بلکه به صورت فرعی و در طول ارزش های معنوی مورد توجه قرار می گیرند. طبعاً افرادی

که با چنین نگرشی پرورش می یابند، هیچ گاه از اینکه نتوانند ارزش های دنیوی ای مانند آسایش مادی، آزادی، استقلال و ارضای عاطفی و جنسی را به شکل کامل به دست آورند، احساس شکست و ناکامی نمی کنند؛ از این رو می توان فراهم شدن زمینه محبت و صمیمیت متقابل بین زن و شوهر را بازتاب مهم این امر در سطح خانواده دانست.

ضعف ایمان و اخلاق، مانع دیگری است که کارکرد عاطفی خانواده را با مشکل روبه رو می سازد. از منظر انسان شناسی دینی و عرفانی به دلیل آنکه انسان در فطرت خود شیفته کمال و جمال مطلق است، بالطبع نسبت به تمامی کمال ها و زیبایی ها، به ویژه اعمال و اخلاق نیک، عشق می ورزد. بدین جهت، خلق و خوی نیکو به طور طبیعی باعث جلب محبت دیگران می شود و قرآن کریم به همین حقیقت اشاره دارد، آنجا که می فرماید: «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می دهند، خداوند رحمان محبتی در دل ها نسبت به آنان قرار می دهد.» (مریم، ۹۶)

این در حالی است که بر حسب بعضی روایات معتبر، ایمان و کردار نیک باعث افزایش محبت خود شخص مومن و نیکوکار نسبت به دیگران می گردد. امام صادق علیه السلام در روایتی که از ایشان نقل گردیده به طور خاص به این نکته اشاره دارند که افزایش ایمان و باور مذهبی مرد باعث ازدیاد محبت او نسبت به زن می گردد. (وسائل الشیعه، ج ۱۴: ۹)

از سوی دیگر، مهر و محبت اصیل و پایدار، منوط به تحقق مجموعه ای از پیش شرطهای اخلاقی مانند صداقت، امانتداری، وفاداری، احترام و خیرخواهی است که

فقدان یا ضعف هر يك از آنها را يك طرف رابطه ، می تواند تزلزل عاطفی طرف مقابل را در پی داشته باشد؛ بنابراین ، ضعف ایمان و اخلاق به جهت آثار منفی اش در رفتار مرد ، با کاهش کارکرد عاطفی خانواده ارتباطی مستقیم دارد و یافته های علمی و حتی تجربیات روزمره افراد نیز به خوبی این همبستگی را تایید می کنند.

گذشته از موانع یاد شده ، مهارت نداشتن در برقراری ارتباط صمیمی با دیگران نیز نقش قابل توجهی در برآورده نشدن نیازهای عاطفی اعضای خانواده ایفا می کند که تقویت مهارت های ارتباطی از راه آموزش های عمومی با بهره گیری از امکانات رسانه های جمعی ، مدارس ، مراکز مشاوره و غیره می تواند در رفع این مانع بسیار موثر باشد.

واضح است که دست کم بعضی از این نکات ، به ارضای عاطفی همسران اختصاص ندارند و در مورد روابط والدین با فرزندان ، روابط با سالمندان و روابط خواهر و برادرها نیز می توان بر آنها تاکید کرد؛ برای نمونه ، این توصیه قرآنی را در مورد روابط با والدین سالمند در نظر بگیریم :

پروردگارت فرمانی قطعی داده که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هردوی آنها در نزد تو به سن پیری رسیدند، پس سخنی به آنان مگو که حاکی از دلتنگی ات از ایشان باشد و بر سر آنها فریاد مزن و با گفتار بزرگوارانه با آنان سخن بگو و بالهای تواضع و خاکساری خویش را از روی لطف و رحمت در پیش آنان فرود آر و بگو: پروردگارا! همان گونه که مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده .

(اسراء، ۲۳ و ۲۴)

بدون شك ، در جامعه ای كه عملا به این ارزش ها پایبند است ، خشونت یا سالمندان زمینه بروز نخواهد یافت .

شایان ذكر است كه در دیدگاه اسلامی ، افزون بر دو زوج ، فرزندان نیز نقش بسیار مهمی در ارضای نیازهای عاطفی پدر و مادر ایفا می کنند. در برخی روایات ، تعبیر « سکون » در مورد فرزندان به كار رفته و فرزند مایه آرامش روانی و انس پدر و مادر به سبب خارج كردن آنها از تنهایی قلمداد شده است .
(وسائل الشیعه ، ج ۱۵ : ۱۰۶)

روشن است كه این مضمون در مقایسه با آنچه پارسونز تثبیت شخصیت بزرگسالان از طریق بازی با فرزندان می نامید، از حیطة بسیار وسیع تری برخوردار است .

جامعه شناسان چندین عامل انتسابی (غیر اکتسابی) را در تعیین پایگاه اجتماعی افراد یا گروه ها، یعنی موقعیتی که در سلسله مراتب اجتماعی احراز می کنند، دخیل دانسته اند که عبارتند از: طبقه، نژاد، قوم، جنس، سن و تا حدودی دین و مذهب. خانواده ای که شخص در آن متولد می شود، شماری از این ویژگی های منتسب را به وی منتقل می سازد و از این طریق، پایگاه اجتماعی او را مشخص می کند؛ برای مثال کسی که در یک خانواده فقیر به دنیا می آید، احتمالاً به عنوان یکی از افراد طبقه پایین شناسایی خواهد شد؛ به همین سان، در جامعه ای که در آن، تبعیض نژادی، قومی یا مذهبی اعمال می شود، خانواده بسته به اینکه به کدام نژاد یا قوم یا مذهب تعلق دارد، نقشی تعیین کننده در انتساب پایگاه اجتماعی بالاتر یا پایین تر به اعضای خود ایفا می کند. البته هر کس می تواند پایگاه اجتماعی خود را با تلاش و پشتکار در جهت احراز عوامل اکتسابی آن از قبیل ثروت و تحصیلات، ارتقا بخشد و این امر در جوامعی که از تحرك اجتماعی بالایی برخوردارند، کاملاً مشهود است، ولی خود عوامل اکتسابی و فرصت های لازم برای کسب آنها نیز تا حدودی متاثر از پایگاه اجتماعی منتسب فرد هستند.

(Almquist, et al, ۱۹۷۸: ۳۴۶)

به نظر می رسد اسلام تفاوت افراد در پایگاه اجتماعی منتسب و نقش خانواده در تعیین بخشیدن به این پایگاه را در بیشتر موارد، يك واقعیت مفروض می گیرد. قرآن کریم در سوره زخرف آیه ۳۲، از مسئله تفاوت پایگاه اجتماعی - آنجا که از عوامل اقتصادی ناشی شده باشد - به اختلاف درجات یاد می کند و با نسبت دادن آن به خالق هستی، در ردیف سنت های اجتماعی قرار می دهد. در عین حال، اسلام ضمن آنکه با بهره گیری ناعادلانه از عوامل یاد شده، به لحاظ ارزشی، مخالفت می ورزد، در جهت حذف برخی از این عوامل، به ویژه و قومیت، از دایره تاثیرگذاری بر پایگاه اجتماعی، کوشش کرده است.

3. ٢٨٢:١٩٩٣ Zanden

تامین پدر شرعی برای فرزندان ، کارکرد دیگری است که خانواده زن و شوهری ایفا می کند. در واقع ، اهمیت این کارکرد به جهت نتایج و آثار اجتماعی آن است که انتقال منظم ارث و تداوم نظام خویشاوندی از جمله مهم ترین آنها به شمار می آیند؛ به همین دلیل ، مالینوفسکی مشروعیت را به جای گرفتن کودک در درون شبکه خویشاوندی ربط داده است . به گفته وی ، همین شبکه خویشاوندی است که حقوق نوزاد در زمینه مراقبت ، ارث و آموزش را تعریف می کند.

(Zanden , ٢٨٢:١٩٩٣).

مالینوفسکی همچنین اصل مشروعیت را جهانی به شمار آورده و می گوید:

در تمام جوامع انسانی و در تمام موارد، حاملگی مستلزم ازدواج است ... در تمام جوامع انسانی ، سنت اخلاقی و قانون ، گروهی را که از زن و فرزندان تشکیل شده ، يك واحد اجتماعی کامل نمی شناسد... قانون ، اخلاق ، آداب و رسوم می گوید: خانواده ای که مرد نداشته باشد، کامل نیست .

(میشل ، ١٣٥٤: ١٣٧)

اما افزایش قابل توجه میزان فرزندان نامشروع در جوامع غربی ، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم ، موضوعی بود که توجه بسیاری از جامعه شناسان را به خود معطوف کرد. در آمریکا « از سال ١٩٤٠ تا سال ١٩٦٩ از ١٠٠ کودک به دنیا آمده رنگین پوست ، ١٧ کودک نامشروع بوده و در سال ١٩٦٩ این درصد به ٣١ رسیده و برای سفید پوستان در دوره مذکور از ٢درصد به ٥/٣ درصد رسیده است ... بین سالهای ١٩٤٦ تا ١٩٦٠ از هر ٥ زن رنگین پوست ، يك نفر

قبل از ازدواج حامله بوده و از هر ه زن سفید پوست ۳ زن چنین وضعی داشته اند . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۵۷)

در انگلستان در سال ۱۹۸۸ ، ۶/۲۵% کل موالید زنده ، خارج از چهارچوب ازدواج اتفاق افتاد، در حالی که ده سال پیش از آن ، میزان مزبور ۲/۱۰% بود . (McLoughlin , ۱۹۹۱: ۲۳)

آمارهای جدیدتر حکایت دارند که در سال ۱۹۹۴ در انگلستان ۳۲ درصد موالید، در فرانسه ۳۵ درصد، در دانمارك ۴۷ درصد، و در سوئد ۵۰ درصد خارج از زندگی زناشویی واقع شده است . (گیدنز، ۱۳۷۸: ۱۰۰ - ۱۰۱)

افزایش شمار فرزندان نامشروع تا حدودی ناشی از تغییر ارزشها و نگرشهای عمومی نسبت به موضوع هایی مانند رابطه جنسی پیش از ازدواج و زندگی مشترک بدون ازدواج است . با وجود این ، آمارهای یاد شده و آمارهای مشابه از این واقعیت نیز حکایت می کنند که گسترش وسایل جدید جلوگیری از بارداری ، مانع از افزایش تعداد متولدین نامشروع و بارداری پیش از ازدواج نگردیده است . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۵۷ - ۱۵۸)

بنابراین ، گسترش وسایل ضد بارداری نمی تواند راه حل مناسب و کارآمدی برای مشکل عدم مشروعیت تلقی شود. از اینکه بگذریم ، دو راه حل دیگر برای این مشکل پیشنهاد شده است : کاهش رفتار جنسی خارج از محدوده ازدواج و تغییر نگرش های فرهنگی در جهت حمایت از کودکان متعلق به مادران ازدواج نکرده . (Cotgrove , ۱۹۷۲: ۶۱)

روشن است که راه حل دوم صرفاً نوعی کنار آمدن با مشکل یاد شده است ، نه راه حلی واقعی برای آن ، و به آسانی می توان

پیش بینی کرد که این راه حل حتی باعث
گسترش پدیده نامشروعیت گردد. به نظر می
رسد اتخاذ تدبیرهایی در جهت کاهش روابط
جنسی خارج از چهارچوب ازدواج تنها راه
حل معقول و منطبق با ارزش های اسلامی
برای مشکل فرزندان نامشروع است .

در متون دینی اسلام ، کارکرد مشروعیت
فرزند و پیامدهای آن از قبیل پذیرش
مسئولیت تربیت فرزند از سوی پدر و مادر ،
انتقال نظام مند میراث و تداوم شبکه های
خویشاوندی ، مورد تاکید قرار گرفته است
؛ برای نمونه در روایتی آمده است :

شخصی از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید: چرا
خداوند زنا را حرام کرد؟ حضرت در پاسخ
فرمود: به سبب مقاسدی که در آن است ؛ از
جمله زوال نظام ارث و قطع شدن سلسله نسب
اشخاص . (چه بسا) زنی که مرتکب زنا شده
، نمی داند بارداری او مستند به رابطه
جنسی با کدام مرد است و فرزندی که متولد
شده پدرش را نمی شناسد و (در نتیجه) از
نعمت پیوند خویشاوندی و آشنایی با
نزدیکان بی بهره خواهد بود .
(وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۲۵۲)

در بعضی روایات نیز ارتکاب قتل نفس
(از طریق سقط جنین) و خودداری والدین از
تربیت فرزندان جزء نتایج منفی عدم
مشروعیت فرزند به شمار آمده است .
(وسائل الشیعه : ۲۳۴ و ج ۱۸ : ۴۳۱)

بدون شك ، عدم مشروعیت از عوامل اصلی
افزایش سقط جنین در دوران معاصر است و
بخش عمده ای از کودکان پرورشگاهی را
فرزندان نامشروع تشکیل می دهند .

ՀԵՄԷՆ ՄՉԵՄԻ ՄԱՆՈՒԿՆԵՐԻՆ ԶԾՆԱԲԻՄ ՊԹԲԵՆ

կոնտրոլ اجتماعی یکی از کارکردهای مهم نهاد خانواده است که یا از راه کنترل مستقیم خانواده بر رفتار اعضا و یا به طور غیر مستقیم و به عنوان پیامد کارکردهایی چون ارضای نیازهای جنسی و عاطفی، حمایت، مراقبت و جامعه پذیری تحقق می یابد. البته با توجه به رواج بینش های فردگرایانه و آزادیخواهانه در جوامع غربی، از نقش خانواده در کنترل مستقیم رفتار همسران و فرزندان به شدت کاسته شده است. همچنین به سبب نابسامانی های فزاینده خانوادگی و گسترش پدیده هایی مانند روابط جنسی آزاد، طلاق و خانواده های تک سرپرست که کارکردهای دیگر نهاد خانواده را تحت تاثیر قرار داده اند، نقش خانواده در کنترل غیر مستقیم اعضا نیز کاهش یافته است. با این همه، به اعتقاد برخی جامعه شناسان، خانواده حتی در جوامع جدید نیز عامل اولیه کنترل اجتماعی و به ویژه کنترل جنسی بزرگسالان و کودکان است. (Goode, 1960: 189)

شایان ذکر است که بسیاری از جامعه شناسان خانواده، این کارکرد را در ردیف کارکردهای خانواده به صراحت ذکر نکرده اند؛ اما در حوزه های دیگری مانند آسیب شناسی اجتماعی و جرم شناسی به این موضوع توجه بیشتری شده است. به هر تقدیر، بحث را در دو محور همسران و فرزندان پی می گیریم.

کنترل مستقیم هر يك از دو زوج بر رفتارهای طرف مقابل ، به ویژه رفتارهای جنسی خارج از چهارچوب ازدواج ، امری است که در بسیاری از فرهنگ های گذشته و حال به چشم می خورد، هرچند به دلیل عواملی مانند قدرت بیشتر مردان و نقش های جنسیتی متفاوت زن و شوهر، این کنترل بیشتر از سوی مردان نسبت به زنان اعمال شده است . کنترل جنسی زنان توسط شوهران از گذشته های بسیار دور وجود داشته و همواره از پشته های نیرومند فرهنگی ، دینی و فلسفی برخوردار بوده است . به نظر می رسد اغلب فیلسوفان و اندیشمندان اجتماعی با این نظر ژان روسو

نقطه مقابل این دیدگاه ، اندیشه گزینش آزادانه است که گروهی از فمینیست ها به منظور مو هرگونه سلطه مردان بر زنان ، از آن جانب داری کرده اند. طرفداران این اندیشه معتقدند برابری جنسی تنها زمانی جامه عمل می پوشد که از هرگونه کوشش مردان در جهت تحمیل خواست خود بر زنان جلوگیری شود و بر این اساس ، حتی رفتارهای نابه هنجاری مانند روسپیگری زنان باید مورد تایید قرار گیرد. (Siegel ۱۹۹۷:۳۸۵)

همان گونه که اشاره شد، خانواده گذشته از کنترل مستقیم ، به طور غیر مستقیم و از راه ایجاد فضایی همراه با آرامش و امنیت و ارضای نیازهای جنسی و عاطفی همسران نیز آنان را از گرایش به کجروی باز می دارد؛ برای مثال امیل دورکیم (۱۹۷۵) در بررسی پدیده خودکشی در چند کشور اروپایی دریافت که ازدواج افراد را از خودکشی باز می دارد، و افراد دارای فرزند، کمتر از افراد متاهل بی فرزند، خود را به قتل می رسانند؛ برای نمونه ، آمارهای خودکشی در فرانسه بین سالهای ۱۸۸۹۰ - ۱۸۹۱ مربوط به سنین ۲۰ تا ۷۰ سالگی از آن حکایت دارد که به طور متوسط در برابر هر ۱۰۰ مورد خودکشی مردان متاهل ، ۲۸۰ مرد مجرد و ۲۱۸ مرد همسر مرده ، خود را به قتل می رسانند. همچنین در برابر هر ۱۰۰ مورد خودکشی زنان متاهل ، ۱۶۷ زن مجرد و ۱۷۸ بیوه زن خودکشی می کنند. ^(۳۵) در تحقیقی درباره تاثیر محرومیت از والدین بر بزهکاری نوجوانان ، سه گروه از نوجوانان ۱۱ تا

۱۷ ساله را با یکدیگر مقایسه کرد: گروه اول متشکل از ۳۳ نفر از مجرمان خطرناک ، گروه دوم شامل ۳۳ نفر از مجرمان اتفاقی و گروه سوم نیز شامل ۳۳ نفر که از میان غیر مجرمان انتخاب شده بودند. براساس نتایج این تحقیق که در جدول زیر نشان داده شده ، ۹۶ درصد از مجرمان خطرناک در خانواده های خود تحت تاثیر مشکلات ناشی از جدایی های گوناگون والدین خود قرار گرفته اند؛ یعنی تنها ۴ درصد از آنها از محیط سالم خانواده برخوردار بوده اند، در حالی که ۵۳ درصد از غیر مجرمان در خانواده های سالم زندگی می کرده اند. افزون بر آن ، ۳۴ درصد از مجرمان خطرناک و ۲۸ درصد از مجرمان اتفاقی کسانی بوده اند که در کمتر از پنج سالگی ، به طور قطعی یا متناوب از پدر یا مادر خود محروم گشته اند، در حالی که در میان غیر مجرمان ، میزان محرومیت از پدر یا مادر در این گروه سنی کمتر از ۱۰ درصد بوده است .

(مساواتی ، آذر، ۱۳۷۶ : ۳۲۷)

(۳۶) به عنوان امری موثر در کاهش کجروی های جنسی ، غیرت و حسد را در دو حوزه متباین ایمان و کفر طبقه بندی نموده و به این ترتیب ، تمایز و تقابل آشکاری بین این دو صفت برقرار می کنند.

(ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۱۰۷ - ۱۱۱)

در ضمن ، برخی روایات به نقش عامل فطرت در شکل گیری روحیه غیرت اشاره دارند.

(بحارالانوار، ج ۱۰۳ : ۱۰۸ ، ح ۳)

۱. تربیت دینی و اخلاقی فرزندان به معنی آشنا ساختن آنان با ارزش های دینی و فضایل اخلاقی ، چه از حیث نظری و چه از حیث عملی ، از وظایفی است که بیش از سایر عوامل جامعه پذیری بر عهده والدین نهاده شده است .

واضح است که کودکان در طی فرایند آموزش دینی و اخلاقی که دینداری و سلوک اخلاقی خود والدین بیشترین تاثیر را در آن به جا می گذارد، يك عامل نیرومند كنترل و خویشتن داری در برابر آسیب ها و انحرافات اجتماعی را در خود درونی می سازند.

. {ÜhT'EI ΘŭFIΘ e' tghPŭY' -ΘŭDT

کنترل صحیح رفتار فرزندان از سوی والدین ، افزون بر جنبه عام آنکه شامل تمامی زمینه ها می شود (در ارتباط با جنبه عام کنترل خانوادگی ، ر.ک : سوره تحریم ، ۶)

، از جنبه خاص یعنی امور جنسی نیز مورد توجه ویژه قرار گرفته است . بر حسب روایات اسلامی ، والدین باید کودکان خود را از مشاهده صحنه ارتباط جنسی مطلقا باز دارند؛ چرا که این امر تاثیر فوق العاده ای بر گرایش کودکان به انحرافات جنسی می گذارد .

(ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۹۴ - ۹۵)

تاکید بر آموزش آداب ورود به اتاق خواب والدین و سایر بزرگسالان به کودکان و نوجوانان ، شدت اهتمام اسلام به این موضوع را بیش از پیش آشکار می سازد

(ر.ک : سوره تور ، آیات ۵۸ - ۵۹ ؛ همچنین ر.ک : وسائل الشیعه ج ۱۴ : ۱۵۸ - ۱۶۰)

از اینها گذشته ، والدین مسلمان موظف گردیده اند بستر کودکان خود به ویژه دختر و پسر را از دوره پیش از بلوغ که در برخی روایات ، حد ده سالگی برای آن معین شده ، از یکدیگر جدا کنند .

(ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۵ : ۱۸۲ - ۱۸۳)

ṬḥŪZṬŪḤ qZΘR&F ṚYḤ Θḥ {ŪḥT'ḥI Ṭ̄ NΣη

اسلام بر كمي والدین و دیگر اعضای خانواده به فرزندان در انتخاب همسر و تشکیل خانواده ، تاکید کرده است . تشویق والدین به فراهم نمودن زمینه ازدواج فرزندان به عنوان یکی از حقوق وی به ویژه نسبت به پدر

(ر.ك : وسائل الشیعه ، ج ۱۵ : ۲۰۰ ؛ ح ۹)

، سفارش اکید به والدین در خصوص آسان نمودن امر ازدواج و خودداری از دشوار نمودن شرایط

(ر.ك : وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۵۱ - ۵۲)

و الزام پدران به انفاق بر فرزندان نیازمند

(ر.ك : وسائل الشیعه ، ج ۱۵ : ۲۳۷)

از نکات شایان توجهی است که در روایات اسلامی به آنها برمی خوریم . در برخی روایات ، مخالفت والدین با ازدواج فرزندان به سبب سخت گیری در شرایط ، موجب فتنه و فساد بزرگ بر روی زمین معرفی شده است .

$\gamma \text{ } \mathbb{R} \ominus \mathbb{O} \tilde{\mathbb{A}} \text{ } \mathbb{B} \mathbb{O} \tilde{\mathbb{U}} \gamma \ominus \text{ } \mathbb{h} \tilde{\mathbb{U}} \mathbb{O} \mathbb{H} \mathbb{Z} \tilde{\mathbb{U}} \text{ } \gamma \text{ } \cdot \cdot \mathbb{O} \tilde{\mathbb{Y}} \mathbb{Z} \text{ } \ominus \tilde{\mathbb{U}} \mathbb{O} \mathbb{Y} \mathbb{C} \tilde{\mathbb{U}}$
 $\mathbb{I} \tilde{\mathbb{U}} \mathbb{h} \mathbb{T} \mathbb{I} \ominus \mathbb{I} \text{ } \tilde{\mathbb{U}} \text{ } \mathbb{U} \mathbb{T} \tilde{\mathbb{U}} \mathbb{F} \mathbb{E} \mathbb{Y} \mathbb{h}$

ملایمت و میانه روی در امر تربیت و
 خودداری از بدرفتاری و برخوردهای اهانت
 آمیز با آنان نیز از توصیه های تربیتی
 مهمی هستند که در روایات اسلامی مورد
 توجه قرار گرفته اند
 (ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵ : ۱۹۴ - ۱۹۵ و ۱۹۹ -
 ۲۰۳)

و پیروی از آنها می تواند کاهش میزان
 کجروی فرزندان را در پی داشته باشد.

در يك نگاه ، خانواده در پهنه تاريخ ، واحدی اقتصادی بوده که اعضای آن برای تامین نیازهای معیشتی مشترك با یکدیگر همکاری می کرده اند. در جوامع صنعتی پیشرفته ، خانواده کارکرد اقتصادی خود در بعد تولید را تا حدود زیادی از دست داده ، به صورت واحد مصرف کالاها و خدمات در آمده است و افزون بر آن ، در این جوامع بسیاری از افراد ضرورتی احساس نمی کنند که برای تاءمین نیازهای اقتصادی خود با اعضای دیگر خانواده همکاری داشته باشند، بلکه اصلا ضرورتی نمی بینند که در خانواده ای زندگی کنند.

(۱۹۹۰: ۳۷۶, Kammeyer, et al)

انتقال اموال و کالاهای مادی از نسلی به نسل بعد، چه در قالب کمک های مادی والدین به فرزندان در زمان حیات و چه در قالب ارث ، کارکرد اقتصادی دیگری بوده که همواره توسط خانواده انجام می گرفته است و خانواده های جدید نیز به رغم حصول تغییراتی در این زمینه ، همچنان به ایفای این نقش می پردازند.

اما در نگاه منتقدان چپ ، کارکردهای اقتصادی خانواده در دو جنبه برجستگی می یابند؛ جنبه نخست به استفاده ای که زنان در جهت تاءمین معیشت خود از خانواده می برند و جنبه دوم به استفاده ای که نظام خانواده و نیز کارهای خانگی زنان به صاحبان سرمایه می رساند، مربوط می شود. جنبه نخست مورد تاءکید تعدادی از مارکسیست های فمینیست قرار گرفته که معتقدند در نظام سرمایه داری ، زنان به دلیل آنکه از دسترسی کافی به بازار کار

محرومند، برای ادامه حیات ناگزیر می شوند خود را از حیث مالی به مردان وابسته سازند. اینان در سرزنش کار خانگی زن تا آنجا پیش می روند که تفاوت بین يك روسپی و يك همسر را صرفا تفاوت در درجه می بینند نه تفاوت در نوع ؛ زیرا هر دو خودشان را، یعنی خدمات جنسی خود و در خصوص همسران ، خدمات خانگی و پرورشی خود را در ازای امرار معاش می فروشند. در نتیجه ، تا زمانی که بسیاری از زنان دستمزدی ندارند یا دستمزدشان ناکافی است ، وابستگی اقتصادی زنان باعث می شود که بدن های خود را به مردان بفروشند تا از خودشان و در مواردی از فرزندانشان محافظت کنند.

(Tong, ۶۴: ۱۹۷۷-۶۵)

اما در ارتباط با جنبه دوم ، فردریش انگلس^(۳۸) یکی از فمینیست های خانواده گرا:

خانواده صرفا فراورده سرمایه داری نیست که برای باز تولید نیروی کار به قیمت فدا کردن زنان ایجاد شده باشد، بلکه خانواده تنها محلی است که انسان ها هنوز می توانند در آن به محبت ، امنیت و آسایش دست یابند. خانواده در واقع ، تنها جایی است که انسان ها هنوز می توانند در آن تصمیماتی بگیرند که بر ملاحظات پولی مبتنی نباشد.

(Tong, ۶۱: ۱۹۹۷-۶۲)

به همین سان ، بهره مندی معیشتی زنان از خانواده صرفا باید نتیجه فرعی و تبعی زندگی خانوادگی تلقی شود و از این رو، یکسان انگاشتن ماهیت همسری و روسپیگری چیزی بیش از يك ارزش داور بی پایه نیست . در ضمن ، ناگفته نماند که تحلیل تاریخی انگلیس درباره منشاء پیدایش خانواده نیز از جهت فقدان شواهد مورد

نیاز، با مخالفت انسان شناسان و باستان شناسان روبه رو شده است .
(لنگرمن و برنتلی ، ۱۳۷۴: ۴۸۱)
اما تاثیر نظام ارث و همچنین کمک های مادی والدین به فرزندان ، در تداوم نابرابری طبقاتی به حسب ظاهر قابل انکار نیست ، ولی با نگاهی ژرف تر به مسئله می توان دریافت که ریشه اصلی نابرابری طبقاتی نه در خود این نظام ، بلکه در علل ساختاری توزیع ناعادلانه ثروت قرار دارد؛ چرا که اموری مانند ارث یا هدیه به فرزندان صرفا وسایلی اعتباری برای انتقال صورت تملک شده از نسلی به نسل دیگرند. بدیهی است با اصطلاح ساختار اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت ، این امور به خودی خود تاثیری در نابرابری طبقاتی نخواهند داشت .

در دیدگاه اسلام ، خدمات رسانی متقابل زن و شوهر از حیث معیشتی ، به عنوان یکی از کارکردهای خانواده مفروض گرفته شده است . اسلام زنان شایسته را زنانی می داند که در رفع نیازهای معیشتی خانواده به شوهران خود، به ویژه با انجام دادن کارهای خانگی ، یاری برسانند و با پاداش های معنوی فراوانی که برای این امر مقرر کرده ، زنان را به خدمات خانگی تشویق نموده است در عین حال از نظر حقوقی زنان را از انجام دادن کار خانگی معاف و شوهران را حتی در شرایط بی نیازی مالی زنان ، به پرداخت نفقه آنان ملزم کرده است و به این ترتیب ، مردان عملاً در خدمت زنان قرار گرفته اند. به گفته استاد شهید مطهری :

اسلام هرگز نخواسته مرد از زن بهره کشی اقتصادی کند، بلکه سخت با آن مبارزه کرده است ... این مسئله که زن استقلال اقتصادی دارد از مسلمات قطعی اسلام است . کار زن از نظر اسلام متعلق به خود او است . زن اگر مایل باشد کاری که در خانه به وی واگذار می شود، مجانا و تبرعا انجام می دهد و اگر نخواهد مرد حق ندارد او را مجبور کند.

(مطهری ؛ ۱۳۶۸ : ۵۷)

واضح است که انتقاد از کارکرد اقتصادی خانواده برخاسته از مبانی ارزشی خاصی است که با نظام ارزشی اسلام سازگاری ندارند. نفی مالکیت خصوصی ، تاکید بر مالکیت اجتماعی و مخالفت با سرمایه به طور مطلق از اصول این مبانی ارزشی اند. البته این بدان معنا نیست که اسلام با نظام سرمایه داری سازگار است و آن را

تایید می کند، ولی عدم پذیرش تعدادی از مولفه های سرمایه داری از سوی اسلام، باعث نمی شود خانواده و کار خانگی به دلیل کنش متقابل که با ساختارهای سرمایه دارانه دارد، در اسلام مورد ارزش گذاری منفی قرار گیرد؛ چرا که کنش متقابل خانواده و دیگر نهادهای اجتماعی، در هر نظام بدیل دیگری نیز وجود خواهد داشت و از این رو، اصلاح یا محو نظام سرمایه داری بر حسب دیدگاه اسلام باید بر راهبردهای اساسی دیگری غیر از خانواده ستیزی متمرکز شود. از سوی دیگر، تاکید اسلام بر اهمیت خانواده و خانه داری نباید به برداشتی افراطی منجر گردد. زن در اسلام از آزادی و اراده کامل در تعیین سرنوشت خویش برخوردار است و حتی بنابر تصریح فقها، می تواند بسیاری از خواسته های خود و از جمله فرصت تحصیل و اشتغال در خارج از منزل را در ضمن عقد نکاح شرط کند و شرطش نیز نافذ است.

(الخویی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۶۱)

از دیدگاه فمینیستی ، تداوم نابرابری جنسی یا تحکیم روابط پدرسالارانه یکی از کارکردهای مهم نهاد خانواده می باشد که کمتر مورد توجه دیدگاه های محافظه کار قرار گرفته است . به اعتقاد فمینیست ها ، کارهای بدون مزد خانگی و حمایت از همسران و فرزندان که به طور مرسوم توسط زنان صورت می گیرد ، باعث تداوم ساختاری پدر سالارانه و سلطه مردان بر زنان می شود . سلطه مردان و فرودستی زنان در خانواده مبتنی بر دو ساختار درهم تنیده است :

۱. تقسیم کار جنسی بین زن و شوهر؛
 ۲. انتقال نقش های جنسیتی به کودکان
- از راه جامعه پذیری .
- ساختار نخست به سیستمی اشاره دارد که کارهای خانگی را که از نظر فرهنگی کم ارزش تر تلقی می شوند ، بر عهده زنان و کارهای بیرون از خانه را که به سبب درآمدزا بودن ، ارزش و پرستیژ بیشتری به همراه دارند ، بر دوش مردان قرار می دهد . حتی در شرایط جدید که اشتغال فزاینده زنان در بازار کار ، استقلال اقتصادی را برای آنان به ارمغان آورده و علی رغم انعطاف پذیری بیشتری که مردان نسبت به انجام دادن کارهای خانگی نشان می دهند ، تقسیم کار جنسی و نابرابر در خانه همچنان پابرجاست . ساختار دوم نیز به فرایندی اشاره دارد که طی آن کودکان از طریق همانندسازی با والدین (پسر با پدر و دختر با مادر) و به واسطه پاداش و تنبیهی که دریافت می کنند ، نگرش های مردانه و زنانه را درونی می سازند و نقش

های جنسیتی را فرا می گیرند. مارلین
فرنچ

متداول خانواده هستند؛ اما یکسان انگاشتن تمایز جنسیتی با نابرابری جنسی که در سخنان بسیاری از فمینیست ها مفروض گرفته می شود، ادعایی اساسا ایدئولوژیک است که نمی تواند با معیارهای علمی ارزیابی شود. به همین جهت ، پارسونز و جمع دیگری از صاحب نظران مکتب کارکردی ، ضمن موافقت با نقش های جنسیتی ، به نظریه انصاف قائل شده و گفته اند: هرچند نمی توان مشارکت زن و مرد در کارهای خانه را به دلیل نوع و اهمیت متفاوت آنها « مساوی » انست ، لیکن می توان گفت مشارکت آنها در کارهای خانگی « منصفانه » است ؛ زیرا نقش های متفاوت آنها معادل و مکمل یکدیگرند.

(Burr, ۱۹۹۸: ۸۲)

به همین سان ، « مکمل بودن برابر یعنی اینکه وظایف متفاوت و متمایز زن و مرد چه در نقش های خانوادگی و چه در نقش های اجتماعی وزن های یکسانی دارد » ، مورد تاکید برخی طرفداران حقوق زن در ایران قرار گرفته است .

(مطیع ؛ ۱۳۷۶ : ۲۴)

بنابراین ، چنانچه بخواهیم از دخالت جنبه های ایدئولوژیک در این بحث جلوگیری کنیم ، صحیح تر آن است که خانواده را عامل استمرار تمایزهای جنسیتی بدانیم . البته این حقیقت دارد که تمایزهای یاد شده در بسیاری از موارد در قالب نابرابری های جنسی بروز می یابند، اما این امر نه از ذات زندگی خانوادگی ، بلکه از فرهنگ های حاکمی سرچشمه می گیرد که خانواده ها به آنها تعلق دارند. در فصل سوم کتاب ، موضوع نابرابری جنسی در خانواده و دیدگاه اسلام در این باره به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت .

ناگفته نماند که نابرابری جنسی تنها یکی از انواع نابرابری های اجتماعی است که خانواده را در تداوم آنها موثر دانسته اند و خانواده در جهت باز تولید طبقات اجتماعی و پایگاه های اجتماعی متفاوت از راه انتقال سرمایه ها و منابع مادی و فرهنگی به نسل بعد، کارکردهای مهمی را ایفا می کند که در بحث های پیشین به مناسبت به آنها اشاره شد.

اصولا علت تغییرات کارکردی چیست ؟ به تعبیر دیگر، چه چیزی باعث می شود که نهادهای اجتماعی ، کارکردهای خود را از دست بدهند؟ در پاسخ به نظر می رسد این امر مستند به دو دسته از علل است : ۱. حصول تغییراتی در اهداف و ارزش های اجتماعی که جامعه را از آن کارکردها - کلا یا بعضا - بی نیاز می سازند. ۲. پیدایش نهادهای جایگزین و در مواردی شیوه های نهادینه نشده که همان کارکردها را ایفا می کنند. البته این به معنی کشیدن خط فاصل بین این دو دسته از علل نیست ؛ چرا که خود علت ها از هر دو دسته در یکدیگر تاثیر متقابل دارند و این امر متضمن آن است که پیدایش و فراگیر شدن نهادهای بدیل را تا حدودی معلول تغییرات ارزشی جامعه بدانیم ؛ همان گونه که تغییرات ارزشی را احیاناً به جابه جایی نهادهای اجتماعی مستند می سازیم .

تغییرات کارکردی در خصوص نهاد خانواده را نیز بر همین اساس می توان تفسیر کرد. به طور قطع ، تغییرات اقتصادی و فنی در جوامع صنعتی ، تاثیرهای قابل توجهی بر نهاد خانواده بر جای گذاشته اند. با این همه ، حضور دسته اول از علل یاد شده ، یعنی تغییرات ارزشی نیز کاملاً آشکار است . در این قسمت بر علل اساسی تغییرات کارکردی در خانواده معاصر مروری خواهیم داشت .

تغییرات ارزشی بدون شك ، فلسفه های جدید و اندیشه های فراگیر ناشی از آنها، اساسی ترین نقش را در تحولات فرهنگی جهان غرب ایفا کرده اند. لیبرالیسم و بینش

فردگرایانه به عنوان یکی از شالوده های فرهنگ معاصر غربی در کنار تاثیرهای عمیقی که در ابعاد مختلف حیات اجتماعی به جای گذاشته ، نهاد خانواده را نیز به شدت تحت تاثیر قرار داده است . در این راستا به طور خاص باید به مکاتب فلسفی و روان شناختی انسان گرا و به طور خاص ، نظریه های اریش فروم ، ^(۴۱) و کارل راجرز ^(۴۲) که انطباق را راه حل مشکلات فردی می دانستند، غلبه کرده و به این ترتیب ، در تغییر ارزش ها و نگرشهای راجع به خانواده ، نقش قابل توجهی را ایفا کردند .

(Mintz and Kellogg , ۱۱۰: ۱۹۹۱)

به تعبیر دکتر شریعتی :

اساسا نوع تکیه ای که غرب بر آزادی و کمال و ارزش های انسانی زن می کند، در مسیر اصالت فردی زن است ؛ یعنی زن را از خانواده بیرون می آورد و او را به عنوان یک موجود انسانی مطرح می کند و برایش حقوق اختصاصی و اصیل قائل است . این مسئله خود به خود به اصالت فرد و فردگرایی منجر می شود. اصالت فرد و فردگرایی در غرب نه تنها جامعه را به عنوان یک بنای کامل و پیوسته و پیگیر متزلزل کرده ، بلکه خانواده را همچنین متزلزل کرده است ، به این شکل که (دادن) اصالت فرد به زن ، او را به عنوان عضوی در خانواده از میان برده و به عنوان یک فرد تمام در جامعه مطرح کرده .

(شریعتی ، ۱۳۷۶ : ۲۵۰ - ۲۵۱)

گرچه این گونه تعبیرها تا حدی اغراق آمیز به نظر می رسند، ولی از واقعیتی مهم و انکارناپذیر در جوامع غربی حکایت می کنند؛ واقعیتی که تغییرهای کارکردی خانواده در زمینه های رفتار جنسی ، تولید مثلا، حمایت و مراقبت ، جامعه

پذیری و غیره تا حدودی ریشه در آن دارد. با توجه به فراهم شدن امکانات پیشرفته و ارتقای فردی در زمینه های مختلف آموزشی برای زنان امروزی ، بسیاری از آنان از پذیرش نقش مادر - همسری به عنوان مهم ترین وظیفه زندگی خود و تنها راه دستیابی به اكمال نفس ابا دارند و موفقیت خود را در کسب امتیازهای فردی و اجتماعی و اغلب با پیروی از الگوهای مردانه موفقیت و پیشرفت ، جستجو می کنند.

در ارتباط با واقعیت یاد شده همچنین لازم است به مسئله سقوط ارزش های اخلاقی در غرب اشاره کنیم که ارتباط بسیار نزدیکی با سقوط خانواده یا کم بها شدن آن دارد. رواج نظریه اومانستی در باب اخلاق که به جای ترس از آخرت ، بیشتر بر شادمانی در این دنیا تاکید داشت ، به غلبه نگاه سود جویانه به مسئله جنس از زاویه روان شناسی و جامعه شناسی منجر گردید و نگه به این موضوع از زاویه الهیات را منسوخ کرد (Barnes , ۱۹۳۹: ۴۰۶)

که این امر نیز در تغییرات کارکردی خانواده تاثیر عمده ای داشته است . این گونه است که خانواده در جوامع غربی و دیگر جوامع متأثر از فلسفه های جدید ، تغییرات چشمگیری را در زمینه های رفتار جنسی ، میزان تولید مثل ، مشروعیت فرزندان و شیوه های نگهداری ، مراقبت و تربیت فرزندان تجربه کرده و می کند. گذشته از این اندیشه های فلسفی عام ، فعالیت های نهضت آزادی زنان یا فمینیسم ، به ویژه در نیمه دوم قرن بیستم ، نتایج گسترده و انکارناپذیری را در باب مسائل زنان و به ویژه مسائل و مشکلات خانواده در پی داشته است . طرفداران

فمینیسم با محکوم کردن استثمار زنان در خانه ، ارزش های سنتی خانوادگی را با چالش جدی روبه رو ساختند. برخی فعالان فمینیسم مانند، اتکینسون ، ^(۴۵) اظهار عقیده کرد که دو فرایند صنعتی شدن و شهری شدن ، خانواده را از نهادی نسبتاً خودکفا به نهادی که کارکرد اصلی اش توزیع عاطفه و شکل دهی به شخصیت می باشد، تبدیل کرده است .
(Defleur, et al , ۱۹۷۳: ۵۱۹)

جامعه شناسان شهری مکتب شیکاگو نیز آثار مخرب شهری شدن را عامل فروپاشی فرهنگ سنتی و در نتیجه ، تبدل کارکردهای خانواده قلمداد کرده اند.
(Lasch , ۱۹۷۷: ۳۵)

این امر چگونه اتفاق افتاد؟

در يك نگاه کلی ، دو فرایند صنعتی شدن و شهری شدن و به دنبال آنها، پیدایش دولت های رفاه در مغرب زمین با ایجاد مجموعه ای از نهادهای بدیل ، خانواده را به سمت از دست دادن تعدادی از کارکردهای پیشین خود سوق دادند. برخلاف گذشته که خانواده واحد اصلی اقتصادی بود، اکنون زندگی شغلی مردم در جوامع پیشرفته صنعتی تقریباً به طور کامل در خارج از خانه صورت می گیرد؛ زنان در بازار کار در شرایطی نسبتاً برابر با مردان پذیرفته شده اند و روز به روز به استقلال اقتصادی بیشتری نایل می شوند؛ دولت از راه گسترش شیرخوارگاه ها و کودکستان ها از کودکان پرستاری می کند؛ تحصیل کودکان و جوانان بر عهده دولت است ؛ جوانان دیگر چندان به بودجه خانواده وابسته نیستند؛ دولت جایگزین مادر و به تعبیری « مادرانه » شده است ؛ به این معنا که زندگی مادی فرد، تحصیلاتش و خدمات بهداشتی اش را تامین می کند. دولت است که به همه می

پردازد و مسئول همگان است. در گذشته ، مردن یا زنده ماندن اطفال عمدتاً بستگی به والدین آنها و برعکس ، مردن یا زنده ماندن افراد کهنسال عمدتاً بستگی به فرزندان‌شان داشت ؛ امروز در سایه خدماتی که دولت های رفاه فراهم کرده اند، نسل جدید می تواند به حیات خود ادامه دهد، حتی اگر خانواده متلاشی شود یا حتی اگر هیچ يك از والدین وجود نداشته باشد. افراد سالخورده بدون فرزند نیز اکنون به مراتب بیش از گذشته زنده می مانند. (ر.ك : هلر، ۱۳۷۸: ۵۹ - ۶۰ و اینگلهارت ، ۱۳۷۳: ۲۰۲)

عوامل مذکور به مدد پیشرفت های تکنولوژیک در عرصه های مختلف ، به ویژه در عرصه پزشکی زنان و زایمان ، زمینه تغییر کارکرد خانواده در بخش های تنظیم رفتار جنسی ، تولید مثل ، حمایت و مراقبت ، جامعه پذیری و کارکردهای اقتصادی را فراهم آورده اند. همچنین گسترش آزادی های جنسی و فراهم شدن امکان ارضای جنسی در خارج از چهارچوب خانواده به طور گسترده و از طریق شیوه های غیر نهادینه یا غیر هنجاری ، تاثیر قابل توجهی بر تغییر کارکرد خانواده در زمینه های رفتار و تخیلفات جنسی داشته است . این چنین است که ارضای نیازهای عاطفی زن و شوهر توسط یکدیگر در خانواده های جدید از اهمیت بی سابقه ای برخوردار گردیده و سایر کارکردهای خانواده را تحت الشعاع قرار داده است .

آینده خانواده سخن آخر این است که این دو دسته عوامل یاد شده ، یعنی تغییرات ارزشی و پیدایش نهادهای بدیل خانواده ، افزون بر آنکه خانواده هسته ای غربی را دچار تغییرات کارکردی چشمگیری کرده اند،

پدیده های دیگری مانند افزایش بی سابقه میزان طلاق و رشد فزاینده الگوهای جدید روابط جنسی از قبیل ازدواج اشتراکی ، ازدواج آزاد، زندگی مشترک بدون ازدواج (cohabitation) و زندگی مشترک دو همجنس را در پی داشته اند؛ در نتیجه ، محققان این بحث را مطرح می کنند که آیا نهاد خانواده در حال زوال و فروپاشی است یا اینکه همچنان به حیات خود ادامه خواهد داد؟ گروهی که نگاه خوشبینانه تری به مسئله دارند، معتقدند وقوع تغییرات ضروری در نهاد خانواده به معنی آن نیست که خانواده اهمیت گذشته خود را از دست داده یا اینکه در وضعیت سقوط قرار دارد، بلکه خانواده در حال جرح و تعدیل خود و سازگار شدن با جامعه در حال تغییری است که خود جزئی از آن می باشد. به گفته لاک^(۴۷) می توان شکلی از خانواده را که ظاهراً در جوامع جدید در حال پیدایش است ، خانواده مصاحبتی (family companionship) نامید؛ زیرا تاکید آن بر ارتباط نزدیک بین شخصی به عنوان کارکرد اصلی خانواده است . ویژگی های دیگر خانواده مصاحبتی عبارتند از: داد و ستد عاطفه ، مفروض گرفتن برابری بین زن و شوهر، دموکراسی در تصمیمات خانوادگی همراه با اعطای حق رأی به فرزندان ، رشد شخصیت اعضا به عنوان يك هدف خانوادگی ، آزادی بیان ما فی الضمیر به گونه ای سازگار با وحدت خانواده و این انتظار که بالاترین درجه خوشبختی باید در خانواده به دست آید.

(Defleur, et al , ۵۱۹: ۱۹۷۳-۵۲۱)

در مقابل ، کسانی قرار دارند که آینده روشنی را برای خانواده پیش بینی نمی کنند. از میان اینان افرادی مانند سوروکین^(۴۹) بازگشت به ارزش های اخلاقی و

هنجارهای الگوی خانواده سنتی را خواستار شده اند.

(Ibid)

ولی با توجه به ساختاریهای اجتماعی - اقتصادی و ارزش ای حاکم بر جوامع صنعتی ، چنین بازگشتی بیشتر به يك رویا می ماند؛ از این رو، جمعی دیگر از این صاحب نظران ، الگوهای بسیار متنوعی را برای زندگی خانوادگی در آینده پیش بینی می کنند. به نظر الوین تافلر

از تفاوت های آناتومیک که بگذاریم ،
مهم ترین نزاع ها در این بحث حول محور
تفاوت های روان شناختی رخ داده است .
تفاوت در توانایی های حسی و ادراکی و به
ویژه میانگین بهره هوشی ، تفاوت در
مهارت های کلامی و تفاوت در عواطف ، علایق
و تمایلات و از جمله تمایل به پرخاشگری ،
موضوع تحقیقات بی شمار در دهه های گذشته
بوده اند .

به نظر می رسد علی رغم کوشش های
فراوان یکه از سوی محققان ، به ویژه
طرفداران اندیشه های فمینیستی در جهت
انجام تحقیقات دقیق و فارغ ازسو گیری و
نیز کنترل تحقیقات دیگران به عمل آمده ،
امروزه عموماً وجود پاره ای تفاوت های
ادراکی و عاطفی بین زن و مرد پذیرفت شده
است . در سال ۱۹۷۴ الینور مک کابی (۵۲) پس
از بازنگری بیش از ۱۵۰۰ پژوهش درباره
تفاوت های زن و مرد به این نتیجه رسیدند
که تنها چهار مورد از کلیشه های عمومی
حاکم از تفاوت های جنسیتی ، همواره از
پشتوانه تحقیقات تجربی برخوردار بوده
اند . این چهار مورد عبارت بودند از:

۱. استعداد کلامی در جنس زن بیش از جنس
مرد است .

۲. مردان در آزمون های مربوط به
استعدادهای بصری - فضایی از زنان پیش می
گیرند .

۳. با ورود به سن نوجوانی ، پسرها در
آزمون های استدلال ریاضی از دخترها اندکی
جلو می افتند و این امتیاز پیوسته ادامه
می یابد .

۴. مردان چه از حیث فیزیکی و چه از حیث کلامی پرخاشگرتر از زنان هستند و این تفاوت از دو سالگی آشکار می شود. اما تعدادی از پژوهشگران ، بر پایه تحقیقات جدید و نیز بازنگری مجدد تحقیقات پیشین ، چند مورد دیگر از این کلیشه ها را به عنوان تفاوت های واقعی ، شناسایی و اضافه کردند که از این قرارند:

۵. پسرها از همان دوران نوزادی ، فعالیت فیزیکی بیشتری نسبت به دخترها دارند.

۶. ترس و کمرویی در دختران بیشتر است و کمتر به کارهای مخاطره آمیز اقدام می کنند.

۷. پسرها از آغاز بارداری و در طول زندگی ، نسبت به فشارها و بیماریها از دخترها آسیب پذیرتر هستند.

۸. از حدود ۴ - ۵ سالگی ، دخترها و در مرحله بعد، زن ها علاقه و عطوفت بیشتری به نوزادان نشان می دهند؛ اما از پسرها و مردها چنین رفتارهایی کمتر دیده می شود.

۹. دختران از دوران کودکی نسبت به درخواست های والدین ، معلمان و اشخاص دیگری که بر آنها اعمال قدرت می کنند، از پسران فرمانبردارترند. (Shaffer, ۴۹۱: ۱۹۹۳-۴۹۲)

البته ، نباید این نکته را از نظر دور داشت که بررسی های انجام شده تنها تفاوت هایی را به طور کلی بین گروه مردان و گروه زنان اثبات می کنند، نه اینکه ویژگی های متفاوت جنسیتی را در مورد تك تك مردها و زن ها مشخص نمایند؛ بنابراین نمی توان بر پایه این تفاوت های آماری ، عملکرد آحاد مرد و زن را پیش بینی کرد.

از این ها گذشته ، نزاع پیرامون منشاء این تفاوت ها نزاع اساسی دیگری است و هنوز در مورد اینکه آیا عوامل طبیعی در بروز این تفاوت ها نقشی دارند یا نه ، اتفاق نظری بین متخصصان دیده نمی شود. از يك سو به تعداد زیادی از محققان برمی خوریم که در تبیین این گونه تفاوت ها به عوامل زیست شناختی استناد می کنند و مثلاً رفتار پرخاشگرانه تر و سلطه جویانه تر مردان در مقایسه با زنان را از سطوح بالاتر هورمون مردانه (تستوسترون) در آنان ناشی می دانند. (Baron and Byrne , ۱۸۶: ۱۹۹۷)

اما عده ای نیز در مخالفت با این گونه استدلال ها اظهار می کنند که سطح هورمون های يك شخص می تواند به تجربیات وی بستگی داشته باشد و با این فرض ، باید تفاوت های جنسی را از تجربیات متفاوت زن و مرد ناشی بدانیم . نتیجه برخی پژوهش ها از آن حکایت دارد که سطح تستوسترون در نرهای گونه ای از میمون ها پس از غلبه بر حریف افزایش می یابد؛ اما پس از شکست خوردن از حریف ، پایین می آید. بر این اساس ، همان گونه که احتمال می دهیم سطح هورمون جنسی مردانه علت رفتار پرخاشگرانه باشد، احتمال می دهیم معلول آن باشد و اظهار نظر قاطع در این خصوص بسیار دشوار است . (Shaffer , ۵۰۵: ۱۹۹۳)

᠕!ᠡᠦ ᠲᠦ᠋᠋᠋᠋᠋ ᠠᠨ ᠵᠣ᠋᠋᠋ ᠰᠦ᠋᠋ ᠶᠦ᠋᠋᠋᠋

در متون دینی اسلام به اشاراتی برمی
خوریم که برخی تفاوت های جنسی روان
شناختی و دارای جنبه فطری را مورد تاکید
قرار داده اند و از مهم ترین آنها می
توان به تفاوت در نیازها و تمایلات جنسی
اشاره کرد. برتری کمی میل جنسی مرد،
برتری کیفی میل جنسی زن ، بردباری جنسی
بیشتر زن و تفاوت در تحریک پذیری جنسی
مرد و زن از نکات قابل استفاده از
روایات اسلامی اند.

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۴۰ - ۴۲ و ج ۱۵ : ۴۵۲ ؛
بحارالانوار؛ ج ۳ : ۶۲)

از منظر اسلامی جای تردید نیست که
تفاوت زن و مرد در میل جنسی از عوامل
بیولوژیک ناشی می شود و حتی برخی روایات
به اشاره این تفاوت را در مورد آدم و
حوا علیها السلام در آغاز آفرینش انسان نیز مطرح
کرده اند. در روایتی چنین آمده است :

خداوند آدم را از گل آفرید، آنگاه حوا
را برایش ابداع کرد... پس آدم عرضه داشت
: « پروردگارا! چیست این آفریده زیبا که
همنشینی و دیدن او مرا انس بخشیده است ؟
» پس خداوند فرمود: « ای آدم ! این
کنیزم حواست . آیا دوست داری با تو باشد
تا تو را مائوس گرداند و با تو سخن
گوید؟ » عرض کرد: « آری پروردگارا... »
پس خداوند فرمود: « اکنون او را از من
خواستگاری کن ، چون او کنیز من است و به
عنوان همسری که شهوت را فرو نشاند نیز
سودمند است » و خداوند پیشتر شهوت را در
وجود او افکنده بود...
(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۲)

البته با توجه به جنبه های سیال و
انعطاف پذیر هویت انسان ، تاثیر عوامل
یادگیری چگونگی حدوث و بروز امیال جنسی

قابل انکار نیست و بدین جهت ، شاهد تنوع در رفتارهای جنسی هستیم ؛ اما این امر منافاتی با تعین بیولوژیک امیال جنسی ندارد. ^(۵۴) جامعه پذیری نقش های جنسیتی فرایندی است که طی آن ، الگوهای رفتاری خاصی که در يك فرهنگ معین برای هر يك از دو جنس مقرر گردیده ، از نسلی به نسل بعد منتقل می شوند. جامعه شناسان چندین عامل را به عنوان عوامل جامعه پذیری در جوامع کنونی مورد بحث قرار داده اند که خانواده ، مدرسه ، گروه همسالان و رسانه های جمعی مهم ترین آنها به شمار می روند؛ اما خانواده به دلیل تقدم زمانی آن و ویژگی های خاص روابط خانوادگی ، در مقایسه با روابط دیگر، نسبت به عوامل دیگر از اهمیتی دو چندان برخوردار است . به هر تقدیر، در اینکه الگوهای متفاوت اجتماعی شدن دختران و پسران ، به ویژه در خانواده ، نقش عمده ای در بروز و رشد تفاوت های جنسیتی ، اعم از روانی و رفتاری ، بر عهده دارند، اختلافی بین صاحب نظران به چشم نمی خورد، ولی در توضیح فرایند مذکور و از نظر میزان تأثیری که می توان برای عوامل زیستی در قیاس با عوامل اجتماعی قائل شد، با آرای مختلفی روبه رو هستیم که در چندین نظریه انعکاس یافته اند. در این قسمت ، چکیده ای از مهم ترین نظریه های مطرح شده در زمینه رشد هویت جنسی و جامعه پذیری نقش های جنسیتی همراه با برخی نکات انتقادی ، ارائه خواهد شد.

zyŭŋ ʔŭyθ zŭv ʊzəθT

hzyθI ʊzəθT (hPŭ)

زیگموند فروید (۵۶) و ارهارت (۵۸) بسط یافته است ، كودك از دو راه عمده ، رفتارهای اجتماعی و از جمله نقش های جنسیتی را می آموزد: نخست ، از راه آموزش مستقیم و به تعبیر دیگر، شرطی سازی كودك با استفاده از عوامل تقویت کننده ؛ در این روش ، كودك با پاداش و تنبیهی که دریافت می کند، نسبت به رفتارهای جنسیتی شرطی شده و آنها را فرا می گیرد؛ دوم ، از راه فرایند تقلید که در نظریه فروید با عنوان همانندسازی مطرح شده بود؛ در این روش ، رفتارهای جنسیتی توسط والدین و دیگر عوامل جامعه پذیری (اعضای بزرگ تر خانواده ، سایر بزرگسالان ، معلمان ، گروه همسالان و رسانه های جمعی) الگوسازی می شوند و كودك از این الگوها تقلید و پیروی می کند.

(Dusek , ۱۹۸۷: ۱۲۸-۱۳۰)

دو فرایند شرطی سازی و الگوسازی ، سه مرحله عمده را در اکتساب رفتار جنسیتی در پی دارند؛ در مرحله نخست ، كودك از بین پدر و مادر با او که همجنس او است ، به عنوان منبع پاداش و تنبیه پیوند می خورد. در مرحله بعد، كودك مجموعه ای از اقدام های پاداش دهنده و تنبیه کننده را مبنایی برای تعمیم دادن قرار می دهد و یا با همجنس خود از والدین همانندسازی می کند. سرانجام در سومین مرحله ، فرایند تعمیم دهی به هویت جنسیتی متناسب ، همراه با رفتار جنسیتی متناسب منجر خواهد شد.

(Albrecht et al , ۱۹۸۷: ۱۶۵)

به نظر می رسد این نظریه نیز گذشته از آنکه احتمال دخالت عوامل زیستی را در شکل گیری هویت و رفتار جنسیتی نادیده گرفته ، به جهت برخی فرضیه هایی که ارائه کرده ، قابل مناقشه است . بر طبق این نظریه باید شاهد آن باشیم که در متن واقع ، پاداش و تنبیه پسران و دختران به گونه ای متفاوت و با تکیه بر الگوی هنجاری رفتار جنسیتی رخ دهد؛ مثلاً به این شکل که والدین و معلمان ، پسر را به دلیل رفتار پرخاشگرانه پاداش دهند و دخترها را به همان دلیل تنبیه کنند؛ اما بیشتر شواهد موجود از آن حکایت دارد که والدین و احیاناً معلمان ، پسر را بیشتر از دخترها به دلیل پرخاشگری تنبیه می کنند. همچنین ، پژوهش ها نشان می دهند که رفتارهای جنسیتی کودکان شباهت زیادی با مدل های رفتاری بزرگسالان ندارند؛ برای مثال ، پسر ها بازی با اتومبیل سواری و کامیون را ترجیح می دهند، گرچه مادرانشان را بیشتر از پدرانشان در نقش رانندگی اتومبیل خانوادگی مشاهده کرده باشند. دخترها نیز به بازی های دخترانه می پردازند، هرچند این بازی ها اصلاً در ردیف رفتارهای قابل مشاهده مادران آنها به چشم نخورند. (Ibid: ۱۶۶)

۴ - ۲. نظریه شناختی - رشدی لارنس کالبرگ

منتقدان این نظریه اظهار داشته اند که سنخ بندی و تفکیک جنسی بسیار پیش از رسیدن کودک به درك هویت جنسیتی در جریان است ؛ برای مثال ، پسران دو ساله پیش از آنکه حتی بدانند اسباب بازی های پسرانه برای آنها مناسب تر است ، این اسباب بازی ها را ترجیح می دهند. بر پایه تحقیقات ، کودکان از بیست ماهگی رفتارهای جنسیتی را از خود بروز می دهند؛ افزون بر آن ، با توجه به تحقیق جان مانی که تغییر جنسیت غلط را از سه سالگی به بعد بسیار دشوار یافت ، به نظر می رسد کالبرگ در این ادعا که سنخ بندی جنسی و رشد نقش جنسی ، به فهم معقول و حساب شده جنسیت منوط می باشد، به خطا رفته است . از اینها گذشته ، در این نظریه نیز توجه به عوامل زیستی موثر بر جنسیت به چشم نمی خورد.

(Ibid)

نظریه طرح جنسیتی با بهره گیری از نظریه یادگیری اجتماعی و نظریه شناختی - رشدی ، عناصر مربوط به یادگیری و عناصر شناختی را با یکدیگر تلفیق می نماید. بر طبق این نظریه ، کودکان اطلاعات دریافتی از محیط را پیرامون طرح ها یا مقوله هایی متفاوت سازماندهی می کنند که یکی از آنها طرح جنسیتی است . مارتین (۶۱) از پردازندگان اصلی این نظریه ، همانند کالبرگ ، معتقدند که کودکان انگیزه ای درونی برای کسب علایق ، ارزش ها و رفتارهایی دارند که با ارزیابی شناختی آنها در مورد خودشان سازگار است ؛ اما برخلاف کالبرگ ، عقیده دارند که این « خود جامعه پذیری » (self - socialization) خیلی زودتر، یعنی در دو و نیم تا سه سالگی که کودک هویت جنسیتی پایه را کسب می کند، آغاز می شود. تثبیت هویت جنسیتی پایه ، کودک را برمی انگیزد تا در مورد جنس ها آگاهی هایی را فرا بگیرد و سپس این آگاهی ها را در قالب طرح های جنسیتی ، یعنی مجموعه های سازمان یافته از باورها و انتظارات در مورد مذکر و مونث ، بریزد.

کودکان ، نخست يك طرح ساده درون گروه - برون گروه را کسب می کنند که به آنان این امکان را می دهد که اشیا، رفتارها و نقش ها را با عنوان های « برای مردها » و « برای زن ها » طبقه بندی کنند. در ادامه ، کودکان يك طرح خاص جنسیتی کسب می کنند که از نقشه های تفصیلی ناظر به کنش تشکیل شده و شخص برای انجام رفتارهای گوناگون متناسب با جنسیت به آنها نیاز خواهد داشت ؛ برای مثال دختری

که هویت جنسیتی پایه را کسب کرده ، در ابتدا ممکن است یاد بگیرد که خیاطی » برای دخترها « و ساختن مدل هواپیما » برای پسرها « است . وی سپس به دلیل آنکه دختر است و می خواهد متناسب با تصویری که از خود دارد، رفتار کند، آگاهی های فراوانی را درباره خیاطی جمع آوری خواهد نمود تا به طرح خاص خودش در مورد جنس خودی بیفزاید و این در حالی است که آگاهی های مربوط به ساختن مدل هواپیما را تا حد زیادی نادیده می گیرد. طرح جنسیتی پس از آنکه در نتیجه تجارب کودک شکل گرفت و توسعه یافت ، به نوبه خود بر تجارب آتی او راجع به خودش و نیز جهان پیرامونش تاثیر می گذارد.

(Shaffer, ۱۹۹۳: ۵۱۳)

در مجموع می توان گفت : نظریه طرح جنسیتی نیز عوامل زیستی موثر بر شکل گیری هویت و رفتار جنسیتی را نادیده می گیرد، اما نسبت به دیگر نظریه های جامعه پذیری جنسیت ، تصویر نسبتاً دقیق تری را ارائه می دهد.

نقش های جنسیتی گذشته از جنبه توصیفی و تحلیلی آن ، که در نظریه های پیشین بررسی شد، از جنبه ارزشی و هنجاری نیز توجه بسیاری را به خود معطوف کرده است . صاحب نظران فمینیست و دیگران نویسندگان متأثر از اندیشه های فمینیستی بیشتر به جامعه پذیری نقش های جنسیتی به عنوان یکی از عوامل اصلی نابرابریهای جنسی ، حمله می کنند . جان استوارت میل - از پیشگامان اندیشه های لیبرال فمینیستی - بی عدالتی موجود در نظام خانواده در قالب حاکمیت مردان و فرمانبرداری زنان را از انتقال عادات و رسوم و ارزش های مردسالارانه از نسلی به نسل بعد ناشی می دانست ؛ امری که به شکل گیری احساس برتری در پسران نسبت به خواهران خود و در نهایت ، نسبت به تمام زنان منجر می گردد .

(استوارت میل ، ۱۳۷۷: ۱۳۲)

سیمون دوبوار ^(۶۳) در این خصوص می گوید:

در يك اثر عاری از تبعیض جنسی ، پسران و دختران به يك نسبت در حال انجام دادن کارهای خانگی و نگهداری از برادر و خواهرهای كوچك تر، و مردان و زنان نیز به يك نسبت در حال خانه داری ، نگهداری از بچه ها و تربیت آنان یا « تامین نان » خانواده ترسیم می شوند. به همین ترتیب ، دختران و پسران به عروسك بازی ، مهمان بازی ، توپ بازی و بازی های الکترونیکی می پردازند، از درختان بالا می روند، خیاطی و باغبانی می کنند، کاموا می بافند و... تصویر سنتی زوجی که در آن ، زن تسلیم و مطیع منفعلانه منتظر تصمیم

شوهر است ، باید ناپدید شود. اگر یکی از اولیا باید به ناچار برای نگهداری از بچه ها در خانه بماند، این فرد هم ممکن است پدر باشد و هم مادر. (میشل ، ۱۳۷۶: ۱۳۰)

با این همه ، آرمان دو جنسیتی از دو جنبه مورد انتقاد بعضی از فمینیست ها قرار گرفته است . جنبه نخست به امکان عملی تحقق چنین آرمانی مربوط می شود. آلیس رسی^(۶۰) در تحقیق مشهورش درباره تقسیم وظایف بر حسب جنسیت که ۲۲۴ فرهنگ را دربر می گرفت ، به این نتیجه رسید که عمده کارهایی مانند چوب بری و تهیه الوار، حفاری و استخراج معادن ، پاک سازی اراضی ، ساختن اقامتگاه ، شکار، ماهیگیری ، گله داری ، بازرگانی قایق ساز و اسلحه سازی به مردان اختصاص دارد؛ اما تهیه و جمع آوری سبزیجات ، حمل آب ، آشپزی ، دوخت و دوز، سبدبافی ، حصیربافی و سفالگری اغلب به زنان واگذار می شود. (Oakley , ۱۹۷۶: ۱۶۶)

در سده گذشته میلادی به سبب تغییرات عمیق اجتماعی و فرهنگی در جهان غرب ، الگوی سنتی تقسیم کار جنسی در خانواده تا حدودی دچار دگرگونی شد. مطالعات یونگ^(۶۷) در دهه ۱۹۶۰ در مورد اشتغال فزاینده زنان در خارج از منزل و مشارکت بیش از پیش مردان در کارهای خانگی ، آنان را به این نتیجه رساند که « خانواده بریتانیایی به گونه فزاینده ای دار متقارن می شود؛ یعنی نقش های شوهران و زنان شبیه تر می شوند و سرانجام یکسان خواهند شد » .

(ابوت و والاس ، ۱۳۷۶: ۱۵۶ - ۱۵۷)

اما محققان دیگر با این نتیجه گیری موافق نیستند و معتقدند به جز در برخی از الگوهای جدید خانواده ، در اغلب

خانواده ها تقسیم کار جنسی همچنان پابرجاست . تعدادی از این محققان اظهار می دارند که تغییر در واقعیت تقسیم کار جنسی در خانواده بسیار کندتر از تغییر در نگرش افراد نسبت به این موضوع در حال وقوع است ؛ مثلاً مردان در همان حال که دیدگاه های مساوات جویانه تری را ابراز می دارند و بیش از گذشته برای زنان حق انتخاب شغل یا خانه داری قائلند، اما بسیاری از آنان می گویند که خودشان حاضر نیستند نقش های خانگی را بر شغل خویش ترجیح دهند. بررسی های صورت گرفته در مورد انتظارهای نوجوانان نسبت به نقش های بزرگسالی از آن حکایت دارند که بسیاری از دختران انتظار دارند قبل و بعد از بچه دار شدن ، در بیرون از خانه کار کنند؛ اما در همان حال پیش بینی می کنند که مسئولیت های مربوط به بچه داری در شغل آنها وقفه ایجاد خواهد کرد. در مقابل ، پسران با آنکه انتظار دارند تا حدی در گیر امور بچه داری شوند، این انتظار را ندارند که در شغلشان وقفه ایجاد شود.

(Burr , ۱۹۹۸: ۸۱)

برخی نیز معتقدند که مخالفت مردم با نقش های سنتی زنانه و مردانه بیشتر به اظهار نظرهای عمومی منحصر می شود و بسیاری از بزرگسالان همچنان به دیدگاه های سنتی پایبندند؛ برای مثال ، در سر شماری سال ۱۹۸۵ در آمریکا، پنجاه درصد از مردان و بیش از چهل و پنج درصد از زنان با این گزاره موافق بوده اند که « اگر مرد به کست در آمد و زن به مراقبت از خانه و خانواده بپردازد، برای همه خیلی بهتر خواهد بود. » همچنین زمانی که از دانش آموزان سال آخر دبیرستان سؤال شد که مطلوب ترین شکل تنظیم کار و

مسئولیت برای زن و شوهری که فرزندان پیش دبستانی دارند چیست ، نخستین اولویت آنان ، کار تمام وقت برای شوهر و دست کشیدن کامل زن از شغل بود .

(Kammeyer, et. al , ۳۳۴: ۱۹۸۹-۳۳۵)

آمارهای مربوط به ساعت های مصرف شده در کار خانگی نیز نشان می دهد در سال ۱۹۶۵ مردان آمریکایی ۴/۶ ساعت در هفته و زنان ۲۷ ساعت در هفته در منزل کار می کرده اند . در سال ۱۹۷۵ مردها در هفته ۷ ساعت و زن ها ۲۱/۷ ساعت و در سال ۱۹۸۵ مردها حدود ۸/۸ ساعت و زن ها ۱۹/۵ ساعت در منزل کار می کرده اند .

(فرنج ، ۱۳۷۳ : ۳۰۳)

آمارهای نسبتا جدید در مورد انگلستان نیز حکایت دارند که علی رغم افزایش میزان اشتغال زنان متاهل ، مسئول شست و شو و اتو کشی در ۸۸٪ خانه ها زنان هستند . در ۷۷٪ خانه ها زنان به طور معمول ، غذای شب را آماده می کنند و در ۷۲٪ خانه ها ، آنان نظافت خانه را انجام می دهند .

(Morris , ۲۱۷: ۱۹۹۹)

البته زنان شاغل نیمه وقت یا تمام وقت در مقایسه با زنان خانه دار احتمال بیشتری دارد که از شوهران خود کمک منظمی در برخی کارهای منزل ، مانند شستن لباس ها و ظروف غذا دریافت دارند . با وجود این ، درصد پایینی از مردان به طور کامل درگیر این کارها می شوند و به ویژه آشپزی همچنان جزء وظایف زنان باقی می ماند و اشتغال آنان در خارج از منزل هیچ تاءثیری بر روی این امر ندارد .

(Charles and Kerr , ۲۰۱: ۱۹۹۹)

همچنین ، در مورد بیشتر زنان ، تولد کودک به دلیل آنکه اشتغال آنان در خارج از منزل را به شدت تحت تاءثیر قرار می دهد ، تقسیم کار جنسی بین زن و شوهر را

شدت می بخشد؛ زیرا زنان را از حیث اقتصادی به مردان وابسته می سازد و این امر حتی مشارکت کم مردان در کارهای خانه را - اگر پیش از تولد کودک وجود داشته - کاهش می دهد.
(Ibid: ۲۰۸)

الگوی خانواده دو شغلی ، یعنی خانواده تشکیل شده از زن و شوهر شاغل ، از الگوهای جدید خانواده است که در سالهای اخیر، به ویژه در کشورهای غربی ، رواج چشمگیری یافته است . به گفته محققان ، حتی در این نوع از خانواده علی رغم مشارکت بیشتر شوهران در کارهای منزل ، فشار بیشتر کارهای خانگی بر دوش زنان سنگینی می کند؛ چرا که از آنان انتظار می رود افزون بر کار تمام وقت در خارج از منزل ، مسئولیت کارهای منزل و مراقبت از کودکان را بر عهده گیرند؛ در نتیجه ، زنان چیزی در حدود پانزده ساعت در هفته بیش از شوهرانشان کار می کنند.
(Shepard , ۱۹۹۹: ۳۰۹)

ṬḥŪZṬŪΨ Θḥ 3ϥḫḤ Θŭḥ 22ϥλF Ṭ3ΘDT

3FΨŭḫḤ ϥϥḫḤ zŭU Ṭ3ΘDT (hPŪ

به اعتقاد جمعی از صاحب نظران علوم اجتماعی ، تقسیم کار جنسی بین زن و مرد در تفاوت های جنسی طبیعی آنان ریشه دارد. ^(۶۹) با تاکید بر الگوهای متفاوت رشد هورمونی زن و مرد به عنوان منشاء تفاوت های جنسی ، آمادگی بیشتر زنان را در مقایسه با مردان برای مراقبت دلسوزانه از کودکان ، به همین تفاوت های زیست شناختی مرتبط می داند. به گفته وی این مسئله ثابت گردیده که زنان ذاتاً نسبت به نیازهای کودکان ، درک سریع تر و حساسیت بیشتری دارند و تلقی رایج در مورد پدر بی دست و پا می تواند پایه ای در واقعیت داشته باشد.

(Tong, ۱۹۹۷:۱۵۹ و لنگرمن و برنتلی ؛ ۱۳۷۴:۴۷۲)

برخی روان شناسان نیز که در مورد رابطه جنسیت کودک با نوع بازی گزینش شده از سوی او مطالعه کرده اند، اظهار می دارند که هرچند والدین بازی های متناسب با جنس را تشویق می کنند، شواهدی بر این مطلب دارند که عوامل زیست شناختی می تواند در گزینش بچه ها تاثیر داشته باشند. البته احتمال اینکه پدرها به پسرهای يك ساله عروسك بدهند، کمتر از احتمال دادن عروسك به دخترهای يك ساله است ، ولی با این حال ، پسرهایی که عروسك را دریافت می کنند، کمتر احتمال دارد که با آن بازی کنند؛ بدین جهت ، می توان نتیجه گرفت که انتظارات و تشویق های والدین خود تاثیر پذیرفته از گزینش بچه هاست و در همان حال ، اثر تقویت کننده ای ایجاد می کنند؛ بنابراین ، اسباب بازی ها از آن جهت که فرصت بهتری

برای افزایش توانایی ها و مهارت های خاص دختر و پسر فراهم می آورند، در بروز تفاوت های جنسیتی تاثیر می گذارند. (Carlson, ۱۹۹۳:۳۳۶)

با این همه ، در بین پژوهشگران معاصر کمتر کسی وجود دارد که برای عوامل زیست شناختی ، نقش قاطع و تعیین کننده ای در پیدایی تقسیم کار جنسی قائل باشد. مخالفان نظریه های زیست شناختی استدلال می کنند که اگر جنسیت از راه عوامل بیولوژیک تعیین می شد، تربیت کودک در نقش غلط، یعنی تربیت پسر در جایگاه دختر یا بالعکس ، امکان پذیر نبود، با اینکه تحقیقات صورت گرفته نشان می دهد که این امر کاملاً امکان پذیر است . در حال حاضر، پژوهشگران معمولاً می پذیرند که برخی زمینه های قبلی در مورد تفاوت های رفتار دو جنس احتمالاً از همان بدو تولد وجود دارد، ولی این تفاوت ها تعیین کننده نبوده ، می توان با آموزش فرهنگی آنها را از میان برد. همچنین ، با توجه به اینکه تفاوت هایی که تاکنون مورد تایید علمی قرار گرفته اند، نسبتاً ناچیزند، نمی توان تمایزهای آشکار نقش های جنسیتی یا نابرابری های جنسی موجود در بسیاری از جوامع را بر پایه آنها تبیین کرد. (رابرتسون ، ۱۳۷۴: ۲۷۸ - ۲۷۹)

3F4ŭtN lŭyΘ zŭU ŪzΘDT (ŭ

بعضی محققان در تحلیلی روان شناختی اظهار عقیده کرده اند که تفاوت در وظایف و کارهای مردان و زنان می تواند بازتاب تمایل مردان به ایجاد هویت بارز مردانه باشد. احتمالاً به دلیل اینکه زنان از راه به دنیا آوردن و پرورش فرزندان توانسته اند زنانگی خود را نشان دهند، مردان نیز خواهان دستیابی به شیوه هایی بوده اند که از راه آنها مردانگی خود را به نمایش بگذارند. در نتیجه ، مردان در همه جوامع با به دست گرفتن بعضی از فعالیت ها و منع زنان از آنها به این خواسته خود جامه عمل پوشانده اند که جنگ یکی از این فعالیت های اختصاصی مردان بوده است .

(Kammeyer, et al , ۱۹۸۹:۳۳۰)

تعدادی از روان کاوان فمینیست نیز کوشیده اند تقسیم کار جنسی نابرابر در خانواده را بر حسب شخصیت متفاوت دختر و پسر که در خلال فرایند جامعه پذیری و از راه همانندسازی کودکان با والدین (پسر با پدر و دختر با مادر) شکل می گیرد، تبیین کنند. نانسی چودروف که پیش از این به نظریه وی اشاره شد، پس از توضیح فرایندهای متفاوت شکل گیری شخصیت پسر و دختر، این گونه نتیجه گیری می کند:

تقسیم کار جنسی خانوادگی که در ضمن آن زنان به مادری می پردازند، به تقسیمی جنسی در باب سازماندهی و جهت گیری روانی منجر می شود. این امر زنان و مردانی تولید می کند که جنسیتی اجتماعی کسب کرده اند و وارد مناسباتی نامتقارن و ناهمجنس خواهانه می شوند؛ مردانی تولید می کند که بیشتر انرژی خود را صرف جهان کار غیر خانوادگی می کنند و از پدری

کردن خودداری می ورزند؛ زنانی تولید می کند که انرژی خود را متوجه پرورش فرزندان و مراقبت از آنان می کنند که این کار نیز خود، تقسیم کار جنسی خانوادگی را که در ضمن آن ، زنان مادری می کنند، باز تولید می کند.
(Chodorow ۱۹۹۷: ۱۹۵)

نادیده گرفتن ساختارهای کلان اجتماعی که بر نابرابری های جنسی و تمایز نقش ها تاثیر می گذارند و بسنده کردن به تمایلات و ساختارهای روانی ، از ویژگی های این دسته از نظریه های روان شناختی است که مورد انتقاد مخالفان قرار گرفته است .
(Tong , ۱۹۹۷: ۱۵۷)

آنچه در بحث کنونی اهمیت دارد، تحلیل پارسونز از تقسیم کار جنسی بین زن و شوهر در خانواده هسته ای است که وی آن را بر سه پیشینه تحقیقی استوار کرده است. نخست، یافته های روان کاوانه فروید که بر رشد روانی - جنسی متفاوت پسر و دختر و شکل گیری مردانگی و زنانگی در آنها به عنوان ساختمان های روانی، تاکید کرده بود. دوم، تحقیقات تجربی بیلز^(٧٢) در تحلیلی مارکسیستی - فمینیستی از تقسیم کار جنسی در خانه، بر ایدئولوژی خانواده گرایی و تاثیر نظام سرمایه داری بر تقویت رواج آن، تاکید کرده است. به گفته وی، بر حسب ایدئولوژی خانوادگی، خانواده هسته ای به طور طبیعی بنیان می گیرد؛ جهان شمول است و تقسیم کاری طبیعی را مشخص می سازد؛ تقسیم کاری که مرد را تامین کننده امکانات اقتصادی و زن را تیمار دار و تامین کننده کار بی مزد خانگی می داند. البته این نوع نظام خانوادگی جنبه گریز ناپذیری از جامعه سرمایه داری نبود؛ اما از درون روند تاریخی ای پدیدار گشت که طی آن، ایدئولوژی، نقش طبیعی زن کارگر، کار خانگی، یعنی همسر و مادر بودن است. ایدئولوژی یاد شده تا اندازه ای از دیدگاه های پیش از سرمایه داری درباره جایگاه زن ناشی شده بود؛ اما علت گسترش آن بیشتر متناسب بودنش با اوضاع و شرایط سرمایه داری بود. نظام خانواده یا خانوار در میانه قرن نوزدهم و در نتیجه پیوند اتحادیه های صنفی کارگری و سرمایه داران تثبیت شد؛ زیرا هر دو گروه معتقد

بودند که زنان را باید از نیروی کار
کنار گذاشت .
(ابوت و والاس ؛ ۱۳۷۶ : ۲۵۲)

فمینیست های رادیکال عموماً منشاء همه نابرابری های جنسی را پدرسالاری می دانند. به اعتقاد آنان ، علت تداوم تقسیم کار جنسی در خانه به عنوان یکی از جلوه های فراگیر نابرابری های جنسی ، استفاده ای است که مردان از این نوع تقسیم کار می برند؛ زیرا در این الگوی تقسیم کار، همه زنان - اعم از همسران ، مادران ، خواهران و دختران - در خدمت همه مردان و تامین نیازهای آنان قرار می گیرند.

(Bilton, et al , ۱۹۸۱:۳۵۱)

آنچه در این رابطه اهمیت اساسی دارد، قدرت بیشتر مردان است که به آنان امکان می دهد خواسته های خود را بر زنان تحمیل کنند. مردها قدرت انتخاب بیشتری دارند و حتی زمانی که تصمیم می گیرند در کارهای خانه مشارکت کنند، می توانند کارهای دلپذیرتر را انتخاب کنند؛ از این رو، مشارکت آنان معمولاً جنبه « کمک » دارد نه جنبه

« مسئولیت پذیری » . (Burr , ۱۹۹۸:۸۵)

آن اوکلی - از فمینیست های صاحب نام - تقسیم کار جنسی در خانه و به ویژه نماد آشکار آن ، یعنی مادری را اسطوره ای پدرسالارانه می داند که نهادهای فرهنگی جامعه در پیدایش و تقویت آن بیشترین سهم را دارند. وی آرا و نظریه های رفتار شناسان ، مردم شناسان و روان شناسان کودک در خصوص این موضوع را در راستای ترویج این اسطوره ارزیابی می کند. به گفته وی ، گروه نخست برای تقسیم کار جنسی منشاء زیست شناختی قائلند، گروه دوم بر پایه تحقیقات میان فرهنگی بر جهان شمول بودن پدیده تقسیم کار جنسی تاکید می ورزند، گروه سوم ، یعنی جامعه

شناسان ، به ویژه کارکردگرایان ، کارکردهای مثبت اجتماعی آن را مورد تاکید قرار می دهند و گروه چهارم ، یعنی روان شناسان کودک نیز همواره بر این مطلب تاکید کرده اند که کودک نه به پدر ، بلکه به مادر خود نیازمند است ؛ بدین ترتیب ، اسطوره ای که تنزل جایگاه زن به نقش خانگی را امری طبیعی ، جهان شمول و ضروری می داند ، از راه استناد به تحقیقات علمی ، وسیله ای برای کسب اعتبار و مقبولیت برای خود فراهم کرده است .

اوکلی ضمن مناقشه در یافته ها و نتایج این تحقیقات ، جانبداری به ظاهر علمی از ادعاهای یاد شده را ناشی از این واقعیت می داند که محققان این رشته ها ، ارزش های محیط فرهنگی خود ، یعنی فرهنگ غربی را در خود درونی کرده اند ؛ ارزش هایی که تقسیم کار جنسی در خانه و به ویژه اختصاص نقش مادری به زنان و نقش پدری به مردان از مهم ترین آنها به شمار می آیند .

(Oakley , ۱۹۷۶: ۶۸ , ۱۰۷-۱۰۸)

ناگفته نماند که تعدادی از فمینیست های متاخر کوشیده اند تبیین هایی چند علتی از تقسیم کار جنسی نابرابر در خانه ارائه دهند که این کار معمولاً از راه تلفیق نظریه های فمینیستی پیشین صورت گرفته است ؛ برای نمونه ، جولیت میچل (۷۴) به این معنا که هر دو تبیین ضمن مفروض گرفتن برخی ارزش ها و اهداف عام ، تقسیم کار جنسی در خانواده را برای تحقق آن ارزش ها و اهداف ، مثبت ارزیابی می کنند ؛ اما تفاوت عمده آنها در ناحیه ارزش هایی است که هر یک مفروض می گیرد . در حالی که در نظریه پارسونز ، یکپارچگی اجتماعی هدف غایی است ، تبیین اسلامی گرد

محور سعادت حقیقی انسان به عنوان هدف نهایی دور می زند و از آنجا که سلامت معنوی فرد و جامعه نقش به سزایی در تامین سعادت حقیقی انسان دارد، در مناسبات اجتماعی و از جمله در مناسبات جنسیتی، بازتاب ویژه ای می یابد. اسلام در راستای تحقق این هدف و به منظور تامین سلامت معنوی فرد، خانواده و جامعه و به ویژه برای حفظ شخصیت انسانی زن و تبدیل نشدن او به ابزار ارضای نفسانیات مردان، اختلاط مرد و زن نامحرم و تبادل احساسات و عواطف بین آنان را روا ندانسته است؛ بنابراین، تقسیم کار جنسی در خانواده به این شکل که برای زنان، وظایف خانگی و برای مردان، کارهای بیرون از خانه اولویت داشته باشد، با فراهم کردن زمینه مناسب برای محبوبیت زنان به جهت کاهش اختلاط آنان با نامحرمان که به سهم خود در تامین سلامت معنوی جامعه نقش انکارناپذیری دارد، در بین گزینه های احتمالی، بهترین گزینه ای است که در راستای سعادت حقیقی انسان ها قرار می گیرد. ^(۷۶) ویژگی های پدر نسبی، پدر مکانی (عزیمت زن پس از ازدواج به خانه شوهر)، اختصاص ارث به افرا مذکر، جانشینی فرزند پسر از پدر و تعلق قدرت به پدر خانواده را در تعریف پدرسالاری درج کرده است.

(ساروخانی، ۱۳۷۰: ۵۲۵)

پدرسالاری در نگاه و بر سیستمی از قدرت است که وجه مشترك بین جوامع سنتی را تشکیل می دهد. در این جوامع، در درون گروهی با عنوان خانوار که معمولاً بر پایه اقتصادی و خویشاوندی سازماندهی می شود، اقتدار از سوی فرد مشخصی که اصل مسلم وراثت او را تعیین می کند، اعمال می گردد. در اصطلاح وبر، پدر که به ارباب در

جامعه فئودالی اشاره دارد، قدرت خویش را هم نسبت به مردان و هم نسبت به زنان به کار می برد و به عنوان رئیس خانوار، کنترل کامل فعالیت‌های اقتصادی و رفتار دیگر اعضا را در دست دارد. روشن است که بنابر این اصطلاح، پدرسالاری، مفهومی مختص به روابط بین دو جنس نخواهد بود. (Bradley, ۱۸۱:۱۹۳۳)

این اصطلاح از اوایل دهه ۱۹۷۰ در ادبیات فمینیستی به عنوان مفهوم یکه دارای اهمیت سیاسی است، کاربرد گسترده ای یافت. از آنجا که نظریه های اجتماعی متداول، فاقد مفاهیمی عام برای تبیین سلطه مردان بودند، فمینیست های رادیکال، مفهوم پدرسالاری را برای انجام این مهم برگزیدند که در این کاربرد جدید، به اندیشه ها و اعمالی اشاره دارد که از نزدیک ترین مواجهه های جنسی تا کلان ترین عوامل اقتصادی و ایدئولوژیک امتداد می یابند. پدرسالاری، رفته رفته به معنایی به کار برده شده که نه تنها بر قدرت مردان بر زنان به طور کلی دلالت داشت، بلکه خصلت سلسله مراتبی قدرت مرد و مشروعیت ایدئولوژیک این قدرت به عنوان امر طبیعی، به هنجار، درست و عادلانه را نیز در بر داشت. (Ramazanoglu, ۳۳:۱۹۸۹-۳۴)

ṭhŭztŭψ ṭh ṭhṭ ḏgʾzf ʾŭ ʒiʒʒf

قدرت برتر مردان نسبت به زنان ، به ویژه در محیط خانواده که به سلطه مردان یا مردسالاری انجامیده ، جزء پدیده های اجتماعی عام و جهانی به شمار آمده است ، تا آنجا که حتی برخی ادعاهای محدود درباره وجود نظام های مادرسالار یا تساوی پایگاه اجتماعی زن و مرد در دوره های آغازین حیات بشر و در جوامع غیر متمدن کنونی ، مورد مخالفت انسان شناسان معاصر قرار گرفته است ؛ برای مثال ، به گفته کلین برگ ، نمی توان اجتماع هایی مانند اجتماع های ملانزی را که مادر نسبی بوده و اختیار فرزندان در دست خانواده مادری است ، شاهی بر مادرسالاری دانست ؛ زیرا « این اختیار به مردان این خانواده داده شده است نه به زنان آن ؛ بنابراین ، کودک باید از دایی خود اطاعت کند نه از پدر خود و قدرت مادر از پدر هم کمتر است . »

(کلین برگ ، ۱۳۶۸ : ۳۱۹)

بر استناد به برخی شواهد تاریخی راجع به پرستش الهه ها در مذاهب بت پرستی دوران باستان نیز انتقاد شده است ؛ زیرا « رسم الهه پرستی ممکن است بیانگر این باشد که جنس مونس در روزگار قدیم محترم و معزز بوده ؛ اما ثابت نمی کند که زنان زمانی بر مردان تسلط داشته اند یا حتی با آنها برابر بوده اند . »

(هیوود ، ۱۳۷۵ : ۳۱)

به هر تقدیر، علی رغم اینکه زنان در جوامع و ادوار تاریخی گوناگون ، تجربیات متفاوتی از قدرت و نفوذ در خانواده و در جامعه داشته اند، همواره در قیاس با مردان از قدرت کمتری برخوردار بوده و به پایگاه نازل تری دست یافته اند.

با این همه ، گسترش خانواده های مساوات طلب یا دموکراتیک در جوامع صنعتی معاصر نشان دهنده وقوع تغییراتی در الگوی سنتی توزیع قدرت در خانواده است . مفروض آن است که زن و شوهر در این خانواده های جدید از قدرت یکسانی در زمینه های مختلف حیات خانوادگی ، به ویژه در تصمیم گیری ها ، کنترل درآمدهای خانواده و مشارکت در منابع ، برخوردارند . در این خانواده ها ، دو زوج به منظور تقسیم برابر قدرت از یکی از سه شیوه زیر استفاده می کنند: ۱. تقسیم مساوی حوزه های مسئولیت ؛ ۲. مشارکت کامل در کلیه تصمیم گیری ها ؛ ۳. تلفیقی از دو شیوه قبل . در حالی که بسیاری از زن و شوهرها اظهار می دارند که موازنه قدرت در زندگی زناشویی آنان به صورت یکسان برقرار است ، شواهد موجود گویای آن است که این الگوی برابر کامل هنوز جنبه فراگیر پیدا نکرده است . در یک تحقیق پرسشنامه ای در اوایل دهه ۱۹۸۰ از بیش از ۳۰۰۰ زوج آمریکایی ، از موازنه قدرت در زندگی آنان پرسش شد. ۶۴% موازنه قدرت در زندگی زناشویی خود را برابر و یکسان دانستند. بیشتر زوج های باقیمانده اظهار داشتند که شوهر از قدرت بیشتری برخوردار است و کمتر از ۹% زن را مسلط دانستند.

(Taylor, et al , ۲۰۰۰-۲۷۴)

همچنین بنا به تحقیق دیگری که در سال ۱۹۸۶ در انگلستان انجام گرفته ، الگوی مساوات طلبانه تنها بر یک پنجم از خانوارهای جامعه نمونه منطبق بوده است . در دیگر خانوارها ، سیستم تخصیص اموال به هزینه ها در جهت افزایش یا کاهش نابرابری های موجود میان زن و شوهر عمل می کرده است .

(6 . : chap 9 9 9 . Vogler and paul)

ṭhŭztŭψ θh ̄θh± Ḃz'ZF zŭV ŪzθDT

چه عامل یا عواملی موجب اقتدار بیشتر مردان در مقایسه با همسران خود گردیده است ؟ به تعبیر دیگر، منشاء پدرسالاری ، به ویژه در سطح خانواده چیست ؟ در پاسخ به این پرسش ها نظریات متعددی ارائه گردیده که هر کدام از منظر خاصی به تبیین مسئله پرداخته اند. در این بحث نیز مانند بحث تقسیم کار جنسی ، بر سه مجموعه از نظریه ها مروری خواهیم داشت که عبارتند از: نظریه های زیست شناختی ، نظریه های روان شناختی و نظریه های جامعه شناختی .

3F4ŭ€N ¨Œž: zŭU ŪžøDT (hPŭ

تبیین های زیست شناختی گاه بر دخالت هورمون های جنسی در سلطه مردان تاکید می کنند. بر حسب این دسته از تبیین ها، هورمون مردانه (تستوسترون) میل به سلطه و کنترل دیگران را شدیداً تحت تأثیر قرار می دهد و چون مردان امروزی نسبت به زنان از سطوح بالاتر تستوسترون برخوردارند، به گونه ای سلطه جویانه رفتار می کنند. (Byrne \ Baron, ۱۸۶: ۱۹۹۷)

گاهی نیز برتری مردان بر زنان از حیث قدرت بدنی را منشاء سلطه و اقتدار بیشتر مردان می دانند؛ یعنی از آنجا که مرد آن قدر نیرومند بوده که بتواند زن را به فرمان برداری از خود وادارد، لذا باید طبیعی بدانیم که سهم عمده ای از قدرت را برای خودش حفظ کرده باشد. در این نوع از تبیین ها، تفاوت های جنسی آناتومیک، به ویژه واقعیات مربوط به زایمان و عادت ماهانه به عنوان عوامل موثر بر ناتوانی زنان نسبت به مردان، مورد تاکید قرار می گیرند. (کلاین برگ؛ ج ۱، ۱۳۶۸: ۳۱۹)

برخی تبیین های زیست شناختی نیز به سیر تطور متفاوت زن و مرد استناد می کنند. بعضی جامعه شناسان زیستی استدلال کرده اند که مردان سیر تطور خود را به عنوان شکارچیان و تهیه کنندگان غذا پشت سر گذاشته اند، در حالی که زنان به عنوان افراد متخصص در بچه داری و مراقبت از خانه، تطور یافته اند. اگر این واقعیت را به این فرض ضمیمه کنیم که فعالیت های مردان مهم تر است، نتیجه خواهیم گرفت که آنان به طور طبیعی قدرت و پرستیژ کسب کرده و می کنند. (Kammeyer, et al, ۳۲۹: ۱۹۸۹)

شایان ذکر است که تاکید بر عوامل زیستی به عنوان منشاء سلطه و اقتدار مردان نسبت به زنان ، در بعضی از نظریه های فمینیستی نیز به چشم می خورد. فمینیست های رادیکال با تکیه بر تحقیقات انجام شده در دهه ۱۹۷۰ اظهار داشته اند که نیروی بدنی در کنترل زنان ، نقشی بسیار مهم تر از آنچه تا کنون تصور می شده ، دارد. (جگر، ۱۳۷۵: ۴۲)

در همین راستا مری دیلی (۷۸) نظریه های رهبری (Leadership) در روان شناسی اجتماعی می توانند تبیینی در باب اقتدار مردان ، در اختیار ما قرار دهند. اگر چه تحقیقات در مورد ویژگی های شخصیتی منحصر به فرد رهبران - با وجود سابقه نسبتاً طولانی - به نتیجه روشن و مورد وفاقی دست نیافته اند، ولی برخی ویژگی های حداقلی به عنوان وجه تمایز رهبران از پیروان ، مورد تاکید محققان قرار گرفته است. این ویژگی ها عبارتند از:

۱. برتری شخصی از حیث توانایی هایی که به گروه برای نیل به اهدافش یاری می رسانند؛ مانند هوش ، قدرت بدنی و مهارت های ویژه (برای مثال ، بهترین بازیکن تیم ، خود به خود رهبری تیم را عهده دار می شود)؛

۲. برتری از حیث مهارت های راجع به تعامل بین شخصی ؛

۳. انگیزش بالاتر برای شناخته شدن و سلطه یافتن با برخورداری از ویژگی هایی مانند بلندپروازی و مسئولیت پذیری . (Sears, et al , ۱۹۸۸: ۴۰۳)

بر این اساس می توان اقتدار مردان را بر حسب يك روند طبیعی که ویژگی های خاص مردان مانند بالاتر بودن قدرت بدنی ، مهارت های ذهنی و جسمی در راستای نیل به

اهداف گروه خانوادگی ، حس ماجرا جویی ، سلطه طلبی و غیره در آن دخیل بوده اند، تبیین کرد. افزون بر نظریات یاد شده ، دیدگاه های دیگری نیز وجود دارند که نه تبیین هایی علی به معنی دقیق کلمه ، بلکه تبیین هایی غایت شناختی را به نمایش می گذارند که بر انگیزه ها و مقاصد آگاهانه یا ناآگاهانه افراد تاکید می ورزند. در اینجا به دو نمونه از این نظریه ها اشاره می کنیم :

مری آبرین^(۸۰) تبیین روان کاوانه دیگری از سلطه مردان بر زنان ارائه داده است . به نظر وی ، از آنجا که بدن مادر اولین موضوع مواجهه کودک با جهان است ، وی آنان را به عنوان نمادی از جهان غیر قابل اعتماد پیش بینی تجربه می کند. مادر هم منبع لذت و هم منبع درد و رنج برای کودکی است که اطمینان ندارد نیازهای جسمی و روانی اش برآورده می شود یا خیر؛ لذا کودک با احساسی دوگانه نسبت به مادرها (زنان) رشد می کند. مردان که نمی خواهند وابستگی محض به یک قدرت بسیار نیرومند را بار دیگر تجربه کنند، می کوشند تا زنان را کنترل نمایند. زنان هم که از قدرت مادر در درون خودشان بیمناکند، در صدد آن برمی آیند که به وسیله مردان کنترل شوند. این دو فرایند به ترتیبات جنسیتی خاصی با چند ویژگی منجر خواهد شد که برتری مردان بر زنان از حیث کنترل و تصرف جنسی ، سرکوب شدن سابق شهوانی زنان ، انکار شخص بودن زنان و برخورد با آنان به عنوان اشیا و تقسیم کاری که مردان را به حوزه عمومی و زنان را به حوزه خصوصی مرتبط می سازد، از جمله این ویژگی ها است .

(Tong, ۱۵۰: ۱۹۹۷-۱۵۲)

نظریه هایی از این دست ، گذشته از آنکه با ابهامات و دشواریهای جدی در خصوص آزمون فرضیه ها و تعمیم یافته ها روبه رو می باشند و گاه به فرافکنی های شخصی بیش از نظریه های علمی شباهت دارند، به دلیل نادیده گرفتن عوامل مادی و بیرونی سلطه مردان مورد انتقاد قرار گرفته اند. به طور قطع ، مردان نمی توانند بدون استفاده از اهرم هایی مانند قدرت بدنی بیشتر، وابستگی اقتصادی زنان و حمایت های فرهنگی و قانونی ، و صرفاً با تکیه بر انگیزه های درونی ، آنان را تحت سلطه خود در آورند.

3F4ŭfN ŪqəŭH zŭU ŪzəθT (K

در مباحث مربوط به تبیین سلطه مردان ،
با مجموعه ای از نظریه های جامعه شناختی
روبه رو می شویم که از حیث تاکید بر
عوامل اقتصادی یا فرهنگی و یا تلفیقی از
این عوامل با عوامل زیستی یا روانی ،
طیف گسترده ای را تشکیل می دهند. در این
قسمت به برخی از مهم ترین این نظریه ها
اشاره خواهیم داشت .

فردریش انگلس در کتاب منشاء خانواده ،
مالکیت خصوصی و دولت به طرح دیدگاهی
درباره منشاء تاریخی خانواده پرداخت که
مبنای بسیاری از نظریه های مارکسیستی و
سوسیالیستی بعدی قرار گرفته است . به
اعتقاد وی ، در خانوار اشتراکی آغاز
تاریخ بشر که زوج های متعدد و فرزندان
آنان را در بر می گرفت ، اداره امور
خانه بر عهده زنان بود، ولی به دلیل
آنکه کار زنان برای بقای قبیله جنبه
حیاتی داشت و يك صنعت عمومی ضروری تلقی
می شد، زنان از پایگاه اجتماعی بالایی
برخوردار بودند؛ اما اهلی سازی حیوانات
و توسعه گله داری به پیدایش منبع ثروت
جدیدی برای اجتماع بشری منجر شد و چون
کنترل حیوانات قبیله در دست مردان بود،
انباشت ثروت در دست مردان باعث گردید که
قدرت نسبی آنان در مقایسه با زنان
افزایش یابد. در مقابل ، ارزش کار و
تولید زنان به کاستی گرایید و پایگاه
اجتماعی آنان تنزل یافت ؛ در نتیجه ، با
پیدایش خانواده پدرسالار و به ویژه در
شکل تك همسری ، اداره امور خانه خصلت
عمومی و اجتماعی خود را از دست داد و به
صورت يك خدمت خصوصی درآمد. زن اولین

خدمتکار خانگی گشت و از شرکت در تولید اجتماعی ، بیرون رانده شد. درونمایه اصلی نظریه انگلس ، یعنی این فرض که سلطه مردان در کنترل و مالکیت ثروت و ابزار تولید ریشه دارد، از سوی محققان بعدی مفروض گرفته شده یا تایید گردیده است . پژوهشگران معاصر اظهار می دارند که در بیشتر جوامع کشاورزی ، قدرت زنان کمتر بوده است ؛ زیرا در این جوامع ، نظام وراثت زمین را از پدر به فرزند پسر منتقل می کرده و در نتیجه ، زنان نوعاً مالک زمین نبوده اند. همچنین ، در این جوامع زن به هنگام ازدواج ، خانه خود را ترک می کرده و در اقامتگاه خانواده شوهر زندگی می کرده است . یافته های مردم شناسی نیز از آن حکایت دارد که با افزایش مشارکت اقتصادی زنان ، به ویژه در شرایطی که مردان به فعالیت های زنان وابسته باشند، قدرت آنان افزایش یافته و حتی گاهی با قدرت مردان برابری می کند؛ مثلاً گفته می شود که در برخی قبایل آفریقایی که زنان بین ۶۰ تا ۸۰ درصد از خوراک قبیله را تامین می کرده اند، قدرت تصمیم گیری آنان درباره امور قبیله در حد قدرت مردان بوده است . بر پایه مطالعه جدید میان فرهنگی نیز که در ۱۱۱ جامعه معاصر صورت گرفته ، هرچه مشارکت زنان در نیروی کار بیشتر باشد، امکان اینکه مردان بر آنها اعمال قدرت کنند، کمتر خواهد بود. (Kammeyer, et al , ۱۹۸۹:۳۲۷)

با این همه ، تبیین های صرفاً اقتصادی پاسخ روشنی به این پرسش نمی دهد که نقیصه ، نظریه های متعددی از سوی صاحب نظران ساخته و پرداخته شده است . برخی مانند شولامیت فایرستون با تاکید بر زیست شاسی تولید مثل و استلزام های آن مانند

قاعدگی ، یائسگی ، بیماریهای زنان ،
درد و رنج بارداری و زایمان ، شیردهی و
مراقبت از نوزادان ، همین امور را منشاء
وابستگی اقتصادی زنان به مردان در طول
تاریخ قلمداد کرده اند.
(Firestone , ۱۹۹۷: ۲۳)

جمع دیگری از اندیشمندان فمینیست به
نقش عناصر فرهنگی در تحکیم پایه های
پدرسالاری توجه داده اند. سیمون دوبوار
اسطوره های ساخته شده توسط مردان را از
عوامل مهم سلطه آنان بر زنان دانست و
حتی تعالیم ادیان را در زمره این اسطوره
ها مندرج کرد. به گفته وی :

قانون گذاران ، کشیشان ، فیلسوفان ،
نویسندگان و دانشمندان مدت های مدیدی
کوشیده اند تا نشان دهند موقعیت پایین
تر زنان در عالم ملکوت ریشه دارد و در
زمین نیز سودمند است . ادیان ابداع شده
توسط مردان این آرزوی سلطه را منعکس می
سازند.

(Peach , ۱۹۹۸: ۱۶)

کیت مilt

نتایج يك تحقیق درباره ۹۶ زوج همخانه انگلیسی نشان می دهد كه اگر صرفا به كمیت اقدامات خشونت آمیز توجه شود و به زمینه و معنی نهفته در خشونت توجهی صورت نگیرد، زنان حتی بیش از مردان به خشونت توسل می جویند. (در این تحقیق ، ۳۸% از مردان و ۵۵% از زنان در روابط با شريك خود مرتكب خشونت شده بودند.) اما هنگامی كه به کیفیت توجه می كنیم ، درمی یابیم كه مردان احتمال بسیار بیشتری دارد كه آغاز خشونت باشند و یا به خشونت های خطرناك دست زنند و به علاوه ، از حیث پیامدهای خشونت ، به ویژه آسیب های جسمی و عوارض روان شناختی مانند اضطراب ، خشونت مردان احتمال بیشتری دار كه پیامدهای جدی به بار آورد. (در تحقیق مزبور ۱۸ مرد و در مقابل ۱۲ زن اقدام به خشونت های آسیب زا کرده بودند؛ ۱۹% از مردها و در مقابل ۴% از زن ها آغازگر خشونت بوده اند و از بین ۹۶ مرد، تنها يك نفر مورد آسیب جدی شريك خود قرار گرفته بود، در حالی كه از میان ۹۶ زن ، ۹ نفر توسط شريك خود آسیب جدی دیده بودند)

(V. : chap 1999, Nazroo)

33ZÑŮT! "TZRΨ t22`F

در بحثی که پیش رو داریم ، به بررسی عوامل خشونت مردان علیه همسران و عوامل تداوم آن خواهیم پرداخت . آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، تحلیل این پدیده از زاویه نابرابری جنسی است و از این رو، به جنبه های مشترك خشونت زناشویی که در مورد مردان و زنان به طور یکسان صادقند، به طور مستقل پرداخته نشده است .

ЗЕЎЉН ВЪЗЪН ТЪЉЪН (НРЪ)

در تبیین نقش جنسیت در ارتکاب خشونت زناشویی، با سه رویکرد گوناگون و در عین حال مرتبط با یکدیگر روبه‌رو هستیم: رویکرد علی‌خردنگر، رویکرد علی‌کلان‌نگر و رویکرد تفسیری یا غایت‌شناختی. در هر یک از این سه رویکرد، بر جنبه یا جنبه‌هایی از خشونت زناشویی به عنوان علل یا دلایل بروز و تداوم این پدیده، تاکید شده است. اینک اشاره مختصری به مباحث مطرح شده در این رویکردها خواهیم داشت.

صاحب نظرانی که با این رویکرد به بررسی علل خشونت مرد علیه همسر پرداخته اند، بر مجموعه ای از عوامل تاکید کرده اند. اولین عامل که در مباحث گذشته نیز به آن اشاره شد، عامل زیستی است. در اینجا تنها این نکته را یادآوری می کنیم که فیزیولوژیست ها میزان بیشتر هورمون مردانه - تستوسترون - در مردان را عاملی موثر در رفتارهای پرخاشگرانه تر آنان دانسته اند.

(1997:186, Baron and Byrne)

تاکید بر عامل زیستی حتی در برخی نظریه های فمینیستی نیز انعکاس یافته و از جمله مری دیلی برای خشونت مردان به عنوان ویژگی طبیعی آنان ، نقش مهمی در ستمدیدی زنان قائل شده است .
(ابوت و والاس ، ۱۳۷۶ : ۲۵۶)

در همین راستا، نقش نیروی بدنی مردان در انواع خشونت های جنسی مورد تاکید تعدادی از فمینیست های رادیکال قرار گرفته است .
(جگر، ۱۳۷۵: ۴۲)

ولی روشن است که نمی توان برای عامل زیستی وزنی بیش از این قائل شد که مردان را در مقایسه با زنان ، دارای قابلیت و استعداد بیشتری برای ارتکاب خشونت بدانیم . بنابراین ، به پارامترهای دیگری نیاز داریم که چگونگی فعلیت یافتن این استعداد را نشان دهند .

عامل دیگری که از اهمیت به سزایی برخوردار است ، عامل یادگیری است . نظریه یادگیری اجتماعی ، جرم و کجروی را نتیجه یادگیری هنجارها ، ارزش ها و رفتارهای مرتبط با این پدیده ها می داند . براساس این نظریه ، کودکان

الگوهای رفتاری شیوه های اعمال خشونت خانگی را از والدین می آموزند و در آینده نیز از این الگوها و شیوه ها پیروی می کنند.

(Siegel, ۱۹۹۷:۲۰۰, ۳۰۱)

این نظریه که با تحقیقات متعدد تایید گردیده ، تا حدی این واقعیت را نیز تبیین می کند که چرا زنانی که مورد خشونت شوهران خود واقع می شوند، به زندگی با آنان ادامه می دهند. این امر تا حدودی به پیشینه زنان کتک خورده مربوط می شود: زنانی که از والدین خود بدرفتاری دیده اند، این گونه جامعه پذیر شده اند که نقش قربانی را بازی کنند و در نتیجه ، تکرار آن وضعیت در زندگی زناشویی باعث فرار آنها نمی شود.

(Curry, et al, ۱۹۹۷:۲۶۹)

ضعف عوالم کنترل فردی را می توان مهم ترین عامل یا دست کم یکی از مهم ترین عوامل ارتکاب خشونت علیه زنان دانست . براساس رهیافت روان شناختی نظریه کنترل اجتماعی ، فقدان یا ضعف کنترل فرد به وسیله نیروهای درونی و بیرونی ، عامل ارتکاب جرم و کجروی است . باورهای دینی ، وجدان اخلاقی ، تعهدات فرد در قبال دیگران و پیوندهای اجتماعی فرد، نقش نیروهای درونی و بیرونی بازدارنده را در برابر گرایش فرد به کجروی و قانون شکنی - و به طور خاص ، خشونت جنسی - ایفا می کنند.

(Siegel, ۱۹۹۷:۲۰۷)

اگر به این واقعیت ، آن دسته از یافته های تجربی را ضمیمه کنیم که زنان را از نظر پایبندی به باورهای مذهبی و ارزشهای اخلاقی و همچنین استحکام روابط دوستانه ، از مردان برتر معرفی می کند، می توانیم به توجیه دیگری برای تفاوت زن

و مرد در زمینه ارتکاب خشونت دست یابیم

پدرسالاری آشکار و پنهان در مناسبات زناشویی که در قالب های گوناگون ، از جمله قدرت بیشتر مرد و وابستگی اقتصادی و عاطفی زن به شوهر، تحقق می یابد، عامل دیگر خشونت زناشویی اس که از سوی جامعه شناسان فمینیست و غیر فمینیست بر آن تاکید شده است .
(Nazroo, ۱۹۹۹: ۱۵۱)

براساس شواهد موجود، خشونت در خانواده هایی با سیستم پدرسالارانه ، شایع تر است و در خانواده های برابری طلب ، پایین ترین میزان خشونت وجود دارد .
(Lindsey and Beach, ۲۰۰۰: ۳۹۶)

گذشته از عوامل یاد شده ، عوامل دیگری نیز در سطح خرد می توانند در خشونت مرد علیه همسرش موثر باشند که مصرف بیش از اندازه الکل ، خصومت ناشی از وابستگی مرد به همسر خود، فکر و خیال و نگرانی بیش از حد مرد نسبت به رفتار همسر، جرقه عصبانیت ، به ویژه پس از مشاجره لفظی ، و خدمت نظامی مرد در گذشته یا حال از آن جمله اند .
(Siege, ۱۹۹۷: ۳۰۱)

- F 22 t 3pā !η T āē

در سطح کلان نیز عواملی چند بر خشونت شوهران علیه همسران موثر شناخته شده است . برخی از این عوامل به پذیرش فرهنگی و قانونی این نوع خشونت باز می گردد . به اعتقاد بعضی ، منشاء عدم توجه یا دیر توجه کردن به مسئله خشونت زناشویی ، پیشینه فرهنگی و قانونی عدم مداخله در امور دیگران و خصوصی انگاشتن نزاع های خانوادگی است . (Kendall , ۴۳۶ : ۱۹۹۹)

گیدنز در توضیح عامل پذیرش فرهنگی می گوید :

در محل کار و محیط های عمومی دیگر ، قاعده کلی این است که هیچ کس نمی تواند دیگری را بزند ، هرچند هم که رفتار او قابل ایراد یا تحریک آمیز باشد . در درون خانواده چنین نیست . بسیاری از مطالعات تحقیقاتی نشان داده است که نسبت قابل توجهی از زن و شوهرها معتقدند که در بعضی شرایط یکی از حق دارد دیگری را بزند . از هر چهار زن و شهر آمریکایی تقریباً یکی عقیده دارد که شهر می تواند دلیل موجهی برای زدن زن داشته باشد . نسبت کمتری معتقدند که عکس آن نیز درست است .

(گیدنز ، ۱۳۷۴ : ۴۳۹ - ۴۴۰)

نویسندگان فمینیست ضمن تاکید بر عامل یاد شده اظهار می دارند که در فرهنگ های پدرسالارانه ، تایید خشونت مرد علیه همسر گاه تا آنجا پیش می رود که این امر یکی از وظایف مردان معرفی می گردد . از آنجا که در چنین فرهنگ هایی زنان موجوداتی غیر عقلانی و نزدیک به طبیعت شناخته می شوند ، مردان فرا می گیرند و چه بسا تشویق می شوند که هرگاه نتوانستند با

استدلال عقلانی ، این موجودات غیر عقلانی را متقاعد کنند، به ناچار به خشونت متوسل شوند.

(Seidler, ۲۰۲: ۱۹۹۸-۲۰۳)

از سوی دیگر، قوانین تبعیض آمیز، عدم تمایل پلیس به مداخله در نزاع های خانوادگی و ناکافی بودن مجازات هایی که دادگاه ها برای شوهران متخلف منظور می دارند، ابعادی از پذیرش قانونی خشونت مردان علیه همسران را نشان می دهند. بدین جهت ، همین که زنی به همسری مردی در می آید، بخشی از حقوق خود را در زمینه حمایت قانون از وی در برابر آسیب جسمانی یا ارعاب و تهدید از دست می دهد. جریمه های ناچیزی که برای مردان خاطی مقرر می گردد (و غالباً از حد يك هشدار فراتر نمی رود) گواه آن است که كتك زدن همسر گاهی حتی از تخلفات رانندگی ساده ، کم اهمیت تر تلقی می شود.

(Bilton, et al, ۳۱۰: ۱۹۸۱)

گذشته از عوامل فرهنگی و قانونی ، جامعه شناسان بر نقش عوامل اقتصادی نیز تاکید کرده اند. مردان نان آور خانواده که به سبب فشارهای اقتصادی از تامین هزینه های زندگی در می مانند، اغلب دچار سرخوردگی می شوند و همین امر ممکن است آنان را به سمت خشونت علیه همسران سوق دهد.

(Siegel, ۳۰۱: ۱۹۹۷)

مشاهده برخی همبستگی ها میان فقر اقتصادی و خشونت خانگی باعث گردیده که عده ای خشونت مردان در خانه را پدیده ای خاص طبقه پایین جامعه و به ویژه قشر کارگر بدانند و به این ترتیب ، پنداریهای عمومی در این زمینه را تقویت کنند. به نظر اینان :

خانواده می تواند مکان مهمی برای تخلیه سرخوردگی های عمیق ناشی از وضعیت نامناسب شغلی باشد، به ویژه برای کارگران غیر ماهر که پاداش های اندکی از کارشان دریافت می کنند و استقلال چندانی کسب نمی کنند. خانواده مفری از این سرخوردگی هاست و این امر می تواند روابط پرخاشگرانه تر با همسران و شیوه های تربیتی خشن تری را که پدران طبقه کارگر اتخاذ می کنند، تبیین کند. (Cotgrove, ۱۹۷۲: ۶۴-۶۵)

ولی تحقیقات جدیدتر نشان داده است که خشونت شهر علیه زن پدیده ای فرا طبقه ای است و احتمالاً منشاء این برداشت نادرست، تفاوت طبقات جامعه از حیث شیوه های خشونت و ارزش های خاص طبقه ای بوده است.

بر پایه این تحقیقات، مردان طبقات پایین معمولاً با ضربه زدن به صورت زن، اعمال خشونت می کنند که آثار ظاهری قابل رویت به جا می گذارد، در حالی که مردان طبقات متوسط یا بالا معمولاً به سایر اجزای بدن ضربه وارد می کنند که آثار آن کمتر در معرض دید همگان است. افزون بر آن، احتمال اینکه زنان طبقات متوسط یا بالا جریان خشونت را به پلیس گزارش دهند، در مقایسه با زنان طبقات پایین کمتر است. (Curry, et al, ۱۹۹۷: ۲۶۹)

توجه به انگیزه های مردان در ارتکاب خشونت علیه همسران و همچنین ، دلایل و انگیزه های زنان برای سازگاری با شوهران خشن ، سومین رویکرد به موضوع خشونت زناشویی است . معمولا در تحلیل های فمینیستی ، خشونت مردان به تمایل آنان به سلطه بر زنان ربط داده می شود. برخلاف این پندار که تهاجمات خشونت آمیز مردان در خانه حوادثی خارج از کنترلند، فمینیست ها برآنند که خشونت مردان علیه زنان نه نشانه فقدان کنترل ، بلکه وسیله ای برای ایجاد کنترل است . بعضی از روان شناسان اجتماعی نیز اخیرا اظهار داشته اند که پرخاشگری و خشونت ، فرایندی قهرآمیز است که تصمیم آگاهانه فرد پرخاشگر را منعکس می سازد؛ تصمیم به استفاده از زور علیه قربانی و تصمیم به تنبیه و مجازات قربانی به دلیل کار ناشایستی که انجام داده است . پس هم به نظر فمینیست ها و هم به نظر این روان شناسان اجتماعی ، استفاده از زور امری گزینشی تحت اختیار فرد است و به علاوه ، فرد پرخاشگر رویدادهای خانوادگی را به گونه ای تفسیر و تعبیر می کند که گویا نیازمند استفاده از زور هستند.

(klein , ۸: ۱۹۹۸)

چرا زنانی که مورد بدرفتاری و خشونت شوهرانشان واقع می شوند، به زندگی با آنان ادامه می دهند؟

بر حسب پژوهش های انجام شده ، مهم ترین دلایل زنان از این قرارند:

۱. ترس از انتقام گرفتن شوهر از بستگان یا فرزندان ؛
۲. امید به اینکه سرانجام موفق به اصلاح رفتار شوهر گردند؛

۳. مصون ماندن از سرزنش و تنگ اجتماعی ؛
۴. ترس از اعتراف به شکست در زندگی ؛
۵. فقدان پناهگاهی برای خود؛
۶. فقدان امکانات مراقبت از فرزندان ؛
۷. ترس از رویارویی با دیگر مشکلات اجتماعی زنان جدا شده .
- (Curry, et al , ۲۶۹: ۱۹۹۷ et al Bilton, and , ۳۱۰: ۱۹۸۱)

R!ĖŮ TŭĀhzh (Ů

رویکرد اسلام به موضوع خشونت جنسی مانند اغلب موضوع های دیگر، بیشتر رویکردی توصیه ای است. در عین حال، با دقت در استلزامات توصیه های دینی می توان چهارچوب نظری جامعی از آنها استخراج کرد که عوامل گوناگون خرد و کلان در آن لحاظ گردیده اند. در این چهارچوب نظری، تاثیر عواملی مانند زیست شناسی، یادگیری، مصرف الكل، فقر، ناکامی های جنسی و غیره در خشونت شوهر علیه همسر مفروض گرفته می شود، ضمن آنکه اسلام در برخورد با هر يك از این مسائل، موضعی خاص اتخاذ کرده است که البته اینجا مجال طرح آنها نیست؛ اما تاکید ویژه اسلام بر برخی عوامل تاثیرگذار بر خشونت شوهران اقتضا می کند که توضیح هرچند مختصری پیرامون این عوامل ارائه شود.

نخستین و شاید مهم ترین عامل از دیدگاه اسلام، عدم پایبندی شخص به موازین اخلاقی است و عنایت خاص اسلام به این عامل را می توان از توصیه های فراوانش درباره حسن اخلاق به طور عام و حسن معاشرت با زنان به طور خاص، دریافت. در سطح عام، روای مشهور «دنیا دوستی

سرمنشاء تمامی خطاهاست»

(وسائل الشیعه؛ ج ۱۱: ۳۰۸)

دربردارنده يك تبیین عام دینی است که می تواند در مورد بسیاری از رویدادهای اجتماعی کاربرد داشته باشد. با تحلیل مفهوم دنیا دوستی به شاخص ها یا مفاهیم جزئی تری مانند تکبر، خودخواهی، تعصب، حرص، حسد، بخل و غیره، به فرضیه های متعددی دست می یابیم که می توان از آنها برای مقاصد تبیینی و از جمله در خصوص

تبیین خشونت شوهران استفاده کرد. به طور خاص نیز توصیه های فراوان درباره معاشرت نیک با زنان (نساء ۱۹ و وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۱۲۲)

رعایت پرهیزگاری و خودداری از کتک زدن آنان (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۸ و ۱۱۹ و مستدرک الوسائل ؛ ج ۱۴ : ۲۵۰)

، بردباری در برابر بدخلقی زنان و گذشت از خطاهای آنان (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۲۱ و ۱۲۴)

و تاکید بر پرهیزگاری به عنوان معیار انتخاب شوهر، ^(۸۳) رو به رو شود، گمان نمی رود مشکل یا مشکل حادی به نام خشونت زناشویی در جامعه باقی بماند.

در بُعد کنترل حکومتی هم روایتی که پیش رو داریم و در خصوص موضوع بحث ، یعنی خشونت زناشویی وارد شده ، برای نشان دادن وظیفه و نقش خطیر نهاد حکومت در جامعه مطلوب اسلامی کافی به نظر می رسد:

« از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: روزی علی علیه السلام در هنگام شدت گرما به منزل خویش بازگشت ، پس زنی را دید که کنار منزل ایستاده است . زن گفت : « همسرم بر من ستم کرده و مرا ترسانیده و بر من تعدی کرده و سوگند یاد کرده که مرا کتک بزند » . حضرت فرمود: « قدری درنگ کن تا هوا خنک شود، پس همراه تو خواهم آمد » . زن عرضه داشت : « در این صورت ، خشم او بر من فزونی خواهد یافت » . حضرت لحظاتی سرش را به زیر افکند و سپس سر را بالا آورد در حالی که می گفت :

« به خدا سوگند! نشاید جز اینکه حق ستمدیده ستانده شود، بدون آنکه به وی آزاری رسد » . پس به زن فرمود: « منزلت کجاست ؟ » آنگاه با وی به راه افتاد تا به منزل زن رسیدند. حضرت از پشت درب

منزل سلام داد، پس مرد جوانی خارج شد. حضرت به او فرمود: « ای بنده خدا! از خدا پروا کن؛ همانا تو این زن را ترسانیده و از منزلش بیرون رانده ای ». جوان (که حضرت را نمی شناخت) گفت: « به تو مربوط نیست؛ به خدا سوگند! به خاطر این سخن تو او را آتش خواهم زد ». امیرالمومنین علیه السلام فرمود: « من تو را به معروف امر می کنم و از منکر نهی می کنم، آنگاه تو با منکر با من روبه رو می شوی و از معروف روی می گردانی؟ » (و در همان حال شمشیرش را به نشانه تهدید از غلاف بیرون کشید) در آن هنگام تعدادی از مردم در آنجا جمع شدند و بر حضرت با عنوان امیرالمومنین سلام کردند. جوان (که تازه حضرت را شناخته بود) به پای ایشان افتاد و عرض کرد: « ای امیرالمومنین! از لغزش من درگذر؛ به خدا سوگند! خاک پا او (زن) خواهم شد ». پس حضرت شمشیرش را غلاف کرد و به زن فرمود: « به منزلت داخل شو و کاری نکن که شوهرت وادار شود این گونه با تو رفتار کند ». (مستدرک الوسائل؛ ج ۱۲: ۳۲۷)

نمی توان انکار کرد که دخالت صحیح نهاد حکومت تاثیر عمده ای بر کنترل خشونت زناشویی بر جای می گذارد و جالب توجه است که در کشورهای غربی نیز در این اواخر، اهتمام بیشتری به تقویت نقش پلیس و سیستم قانونی در این ارتباط مشاهده می شود.

(Curry, et al, ۱۹۹۷: ۲۶۹)

کوتاه سخن آنکه جهت گیری های راهبردی در دیدگاه اسلام، مانند هر دیدگاه دیگری، از يك سو - به طور صریح یا ضمنی - مبتنی بر رویکرد تبیینی آن دیدگاه است و از سوی دیگر، از مبانی ارزشی خاصی برخاسته است که آن دیدگاه می پذیرد؛ از

این رو، با توجه به تفسیری که از رویکرد تبیینی اسلام به موضوع خشونت زناشویی ارائه گردید و نیز با عنایت به قداست نهاد خانواده در اسلام و اهتمام فراوانی که به حفظ و تقویت این نهاد صورت گرفته است، دور از انتظار نیست که این دین برای حل مشکل خشونت زناشویی بیش از هر چیز بر راهبردهای تربیتی با محوریت اخلاق و راهبردهای فرهنگی و حکومتی در راستای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر تاکید کرده باشد.

پس از مروری بر دیدگاه متخصصان و دیدگاه اسلام درباره تفاوت های جنسی طبیعی و تایید برخی تفاوت ها، به بررسی تعدادی از مهم ترین ابعاد نابرابری جنسی در خانواده پرداختیم . با توجه به نظریه های گوناگونی که به تبیین رشد هویت جنسی و یا جامعه پذیری نقش های جنسیتی پرداخته اند و با چشم پوشی از اختلافات فرعی آنها، به نظر می رسد افزون بر تاثیرهای عوامل زیستی در این رابطه ، كودك از راه تقلید از بزرگسالان و به كمك اهرم های پاداش و تنبیه ، این فرایند را طی می كند و ضمن كسب هویت جنسی متناسب ، نقش های جنسیتی متناسب را پذیرا می شود؛ اما جنبه دیگر این موضوع ، جنبه ارزشی آن است و با توجه به مفروض بودن پاره از تفاوت های جنسی طبیعی در اسلام و همچنین با در نظر گرفتن الگوی مطلوب اسلام در زمینه نقش های اجتماعی زن و مرد شاهد تقابلی بین دیدگاه اسلام و دیدگاه های فمینیستی در این بحث هستیم .

در مورد تقسیم کار جنسی در خانواده نیز تبیین های علی و کارکردی متعددی ارائه شده است و از منابع اسلامی می توان به تبیینی کارکردی در این زمینه دست یافت که تا حدودی با تبیین نظریه پردازان کارکردگرا همخوانی دارد، هرچند از نظر ارزش هایی که مفروض می گیرند، از آنها متمایز است. به همین سان، عوامل گوناگون زیستی، روانی، اقتصادی و فرهنگی در توزیع نابرابر قدرت در خانواده در شکل پدرسالاری دخالت دارند که صاحب نظران به آنها توجه داده اند. در این بحث نیز تبیین چند علتی مستفاد از

گزاره های دینی با تبیین علی ارائه شده از سوی این صاحب نظران همخوانی دارد؛ اما نظام های ارزشی متفاوت و تفسیرهای ارزشی متضاد از مفهوم قدرت شوهر در خانواده ، دیدگاه اسلام را با دیدگاه هایی مانند فمینیسم در تقابل قرار می دهد.

پایان دهنده مباحث این فصل ، بحث خشونت جنسی در خانواده بود که از زاویه نابرابری جنسی و با استفاده از تبیین های علی خردنگر و کلان نگر و تبیین های تفسیری ، به تحلیل آن پرداختیم و مجموعه ای از عوامل موثر در بروز و تداوم این پدیده را شناسایی کردیم . در دیدگاه اسلام نیز ضمن آنکه بخشی از این عوامل مفروض گرفته شده اند، بخش دیگری مورد توجه و تاکید خاص قرار گرفته اند که ضعف دینداری و وجدان اخلاقی و ضعف کنترل اجتماعی و حکومتی مهم ترین آنها هستند.

فصل چهارم : ثبات و استحکام خانواده

Ühāḥe

وابستگی طبیعی دو زوج به یکدیگر و نقشی که هر يك در ارضای تمایلات اصیل و زمینه سازی جهت تکامل دیگری ایفا می کند، آنها را سخت به هم نیازمند ساخته و هر يك را به اهمیت موقعیت دیگری به عنوان بخشی از خویشتن خویش عمیقاً توجه داده است. این وابستگی و نیاز متقابل و آثار متنوع آن تقریباً همه عرصه های زندگی فردی و اجتماعی بشری را متاثر ساخته و در هر جا به تناسب، به گونه ای جلوه نمایی کرده است. بی تردید، این تدبیر حکیمانه که تکویناً در من عالم هستی تعبیه شده، در صورتی که با دیگر زمینه ها و شرایط تاثیر گذار بر شکل گیری و تداوم صحیح این پیوند اصیل همراه شود، بیشترین نقش را در تحکیم و تثبیت خانواده ایفا خواهد کرد. علامه طباطبائی (ره) در تفسیر آیه ۲۱ سوره نساء که «مودت» و «رحمت» میان زوجین را تدبیر حکیمانه خالق هستی مستند ساخته، می نویسد:

هر يك از زن و مرد به دستگاه تولید مثل خاصی مجهز شده است؛ به گونه ای در عمل، هر يك کار دیگری را تکمیل می کند و تولید نسل برآینده ی از مجموع آن دو است؛ پس هر يك از زن و مرد فی نفسه ناقص و نیازمند دیگری است و از مجموع آن دو، يك واحد تام به وجود می آید که می تواند تولید نسل را موجب شود. به دلیل همین نقص و نیازمندی است که هر يك از آن و به سوی دیگری کشیده می شود تا به

پیوند با او آرامش یابد؛ زیرا هر ناقصی مشتاق کمال خویش است و هر نیازمندی به کسی یا چیزی مایل است که نیاز او را برطرف سازد... . خانواده یکی از بارزترین جلوه گاه های مودت و رحمت است که از يك طرف دو زوج را به یکدیگر پیوند می دهد و از طرف دیگر باعث می شود که هردو، به ویژه زن ، بر فرزندان خردسال خود که از تامین نیازهای حیاتی خویش عاجز و ضعیفند، مهر ورزیده و به پناه دادن ، نگهداری ، پوشش ، تغذیه و تربیت اقدام کنند و اگر این مهرورزی نبود، نسل بشر منقرض می شد و نوع انسان هیچ گاه امکان حیات نمی یافت .

(علامه طباطبایی ؛ المیزان ؛ ج ۱۶ : ۱۶۶)

از این تبیین غایت شناختی که بگذریم ، از منظر تجربی ، شکل گیری يك كانون خانوادگی منسجم و با ثبات ، به عوامل فردی و اجتماعی گوناگونی بستگی دارد که در این فصل به بررسی آنها می پردازیم .

3gZÑŭT: hTZ2. -hλF .'

از جمله عواملی که در سوق یابی به ازدواج ، دوری گزیدن از جایگزین احتمالی ، پذیرش راغبانه لوازم آن ، ایجاد آمادگی های فردی و اجتماعی در جهت مقابله با عوارض و آسیب های احتمالی پیوند زناشویی و در نتیجه ، حفظ و تثبیت خانواده ، نقشی تعیین کننده دار، تلقی ارزشی از پیوند زناشویی و به تعبیری ، قداست داشتن آن است . این بدان سبب است که قداست و حرمت آمیزی يك پدیده ، به ویژه در صورتی که چنین نگرشی در ذهنیت عموم غلبه داشته باشد، به طور طبیعی در تقویت موقعیت آن و متقابلا تضعیف اراده های ناهمسو تاثیر شگرفت دارد.

به اعتقاد صاحب نظران ، یکی از عوامل مهم سقوط جایگاه خانواده در غرب ، فرایند عمومی دنیوی شدن یا تقدس زدایی (seculrization) بوده است که افزون بر دیگر حوزه های حیات اجتماعی ، نهاد خانواده را نیز به شدت تحت تاثیر قرار داده است . در نتیجه این فرایند، ازدواج که پیشتر اقدامی مقدس و دینی تلقی می شد، رفته رفته قداست خود را از دست داد و به يك قرارداد مدنی صرف مبدل گردید. گروهی از متفکران قرون هفدهم و هجدهم ، ازدواج را جنبه ای از قانون طبیعت دانستند. ولتر^(٨٥) نظام حقوقی اسلام نیز راه های یاد شده و دیگر راه های احتمالی را که موجب شناخت هرچه بیشتر افراد خواهان زناشویی نسبت به یکدیگر می شود، به صورت مشروط و با رعایت حدود و ضوابط خاص مجاز شمرده و احیاناً مورد تشویق قرار داده است . گذشته از اهمیاتی که قرآن و احادیث به اصل مشورت به طور عام و مشاوره ازدواج به طور خاص دارند و در سیره عملی پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نیز به نمونه های فراوانی در این خصوص برمی خوریم ، اسلام حتی اقدام هایی مانند ملاقات حضوری به منظور آگاهی یافتن از خصوصیات فیزیکی طرف مقابل را تجویز یا ترغیب نموده است .

(وسائل الشیعه ؛ ج ١٤ : ٥٩ - ٦١)

از سوی دیگر توسل هر يك از دو طرف به هر شیوه و اقدامی که موجب تحریف واقعیات یا فریبکاری باشد، تحت عنوان « تدلیس » ممنوع گردیده و حق فسخ ازدواج را برای طرف مقابل در پی دارد .

در ارتباط با نکته دوم نیز با توجه به تفاوت های جنسی طبیعی که در دیدگاه اسلام مفروض گرفته شده ، اهتمام بیشتری نسبت به ارضای جنسی مرد در قیاس با ارضای جنسی زن مشاهده می کنیم . اسلام از زن مسلمان می خواهد نیاز جنسی شوهر خود را در هر حال جدی بگیرد و در ارضای این نیاز کوتاهی نرزد، تا آنجا که در بعضی روایات به زنان توصیه شده است که حتی اگر در حال نماز هستند، نباید به منظور رد درخواست جنسی شوهر، نمازشان را طولانی کنند.

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۱۷)

از این گذشته ، وجوب تمکین جنسی زن در برابر شوهر از حقوق مسلم زناشویی است که در فقه اسلامی برای مردان مقرر گردیده است .

304H B⁻ÜyΘ Θh "zh/hya

از جمله زمینه ها و شرایط اجتماعی بسیار مهمی که نقش تعیین کننده ای در سوق یابی افراد به ازدواج و تشکیل خانواده و در مرحله بعد، حفظ ثبات و تحکیم خانواده دارد، منحصر بودن ارضای غریزه جنسی به ازدواج مشروع در چهارچوب خانواده است. ایجاد و اعمال این محدودیت در جامعه که مستلزم آماده سازی بسترهای فرهنگی مناسب، جامعه پذیری مطلوب، وجود نظام کارآمد، کنترل رسمی و غیر رسمی و بالاتر از همه، تسهیل شرایط ارضای مناسب این نیاز طبیعی از مجاری مقبول و زدودن زمینه ها و انگیزه های سوق یابی به طرق غیر مجازی است، تاثیر عمده ای در ارتقای و تثبیت جایگاه خانواده در برابر جایگزین های غیر مطلوب ایفا می کند.

درک ارتباط محکم میان این دو مقوله چندان دشوار نیست، دست کم برای کسانی که دنیای معاصر را تجربه کرده و عوارض ویرانگر آزادی بی حد و حصر و لجام گسیختگی جنسی در نتیجه حذف یا کاهش عوامل بازدارنده روحی و اجتماعی، ایجاد امکانات وسیع جهت تسهیل کامجویی جنسی، ظهور و رواج جایگزین های متنوع، کم هزینه و پرجاذبه برای ازدواج، کاهش اعتبار ارزشی ازدواج و سست شدن بنیاد خانواده را به طور روزمره مشاهده می کنند. طبق بررسی ها و برآوردهای انجام شده در کشورهای غربی:

- در دهه های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ ۵۰% از زنان و ۸۵% از مردان آمریکایی دارای تحصیلات دبیرستانی گزارش کرده اند که رابطه جنسی پیش از ازدواج را تجربه کرده اند.

تقریبا نیمی از این زنان ، رابطه جنسی با مردی غیر از نامزد خود را تجربه کرده بودند؛ افزون بر آن ، در چهل سالگی تقریبا ۲۶% از زنان و ۵۰% از مردان دارای رابطه جنسی خارج از ازدواج بوده اند.

(Klausner , vol ۱۹۷۲ , ., ۱۴:۲۰۵)

این ارقام در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ افزایش یافته و از جمله ، مابین ۵۰ تا ۷۵% از مردان متاهل ۴۰ تا ۵۰ ساله و مابین ۳۴ تا ۴۳% از زنان متاهل واقع در این سن ، دارای رابطه جنسی خارج از چهارچوب زناشویی بوده اند.

(Papalia and Olds , ۱۹۹۲: ۴۱۵)

- علی رغم ممنوعیت قانونی ، ۴% از زوج های آمریکایی در سال ۱۹۸۱ بدون ازدواج با یکدیگر زندگی می کرده اند و شواهد موجود از افزایش سریع این گونه خانوارها حکایت دارد.

(Huber and Spitze , ۱۹۸۸: ۴۳۵)

- میزان تجاوز جنسی در آمریکا در سال ۱۹۹۵ در حدود ۲۶۰ هزار مورد بوده است .
(Siegel , ۱۹۹۷: ۲۸۷)

- از هر شش زن مورد مطالعه در لندن دو تن مورد تهاجم جنسی قرار گرفته بودند که از این دو یک نفر مورد تجاوز قرار گرفته توانسته بود با مبارزه مانع از اقدام به تجاوز شود.

(گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۰۲)

- در کنار مراکز فراوان فحشا که برای مردان خدمات جنسی فراهم می کنند، در مواردی مانند هامبورگ در آلمان غربی ، عشرتکده هایی وجود دارد که خدمات جنسی مردانه برای زنان فراهم می سازند.

(گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۱۳)

- دست کم ۱۳% از مردان و ۵% از زنان آمریکایی در زمره همجنس بازان قرار

دارند و روند گرایش به همجنس بازی در حال گسترش است .
(Shepard , ۳۱۲: ۱۹۹۹)

آیا در محیطی که اطلاعات یاد شده تنها بخش بسیار کوچکی از واقعیات آن را به نمایش می گذارند، بی ثباتی خانواده امری دور از انتظار است؟! محققان غربی خود اعتراف دارند در شرایطی که افراد جامعه به خانواده به عنوان مکان انحصاری ارضای نیازهای جنسی نمی نگرند، میزان تعهد عمومی نسبت به حفظ این نهاد اجتماعی به شدت کاهش می یابد.
(هلمر، ۱۳۷۸: ۵۸)

قانون گذار مقدر اسلام با مرزبندی بین راه های مشروع و نامشروع ارضای جنسی و کوشش برای نهادینه کردن قسم اول و از میان برداشتن قسم دوم ، در جهت تحکیم خانواده گام برداشته است . « زنا » در قالب شیوه هایی چون روابط دوستانه پسر و دختر، تجاوز جنسی و فحشا، همچنین همجنس بازی شناخته شده و گاه کیفرهای سنگین برای ارتکاب آنها مقرر گردیده است . این در حالی است که اسلام در جانب راه های مشروع ارضای جنسی با نگرشی واقع بینانه ، رویکردی نسبتا باز را به نمایش گذاشته و به این ترتیب ، از سنت کلیسایی مغرب زمین که بر الگوی تک همسری مادام العمر به عنوان تنها الگوی مشروع تاکید می کرد، فاصله گرفته است ؛ سنتی که می توان دیدگاه های آزادی خواهانه و لذت گرایانه کنونی را واکنش هایی افراطی در برابر سختگیرهای آن تلقی کرد .

در خصوص ازدواج موقت در اسلام که جلوه ای از رویکرد باز اسلام به موضوع روابط جنسی می باشد، ممکن است در ابتدای امر این تصور پیش آید که این شیوه نوعی ترویج اباحیگری جنسی است که با آرمان

استحکام خانواده در تعارض قرار دارد، ولی با تامل در روایاتی که از معصومین علیهم السلام در این باره وارد شده، نادرستی این تصور آشکار می‌گردد. یکی از نکاتی که از این روایات استفاده می‌شود آن است که فلسفه اولیه تشریع این نوع ازدواج، فراهم آوردن امکان ارضای جنسی برای مردان بدون همسر یا مردان دور از همسر بوده است (وسائل الشیعه؛ ج ۱۴: ۴۴۰ و ۴۴۹)

و اما نسبت به مردان همسر دار که مشکلی از ناحیه امکان ارضای جنسی ندارند، تشویقی نسبت به ازدواج موقت مشاهده نمی‌شود، مگر آنچه به عنوان احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و مبارزه با بدعت صورت می‌گرفته و در واقع، جنبه سیاسی - فرهنگی داشته است؛ از این رو در بعضی روایات، اصرار فراوان بر این امر و غفلت از همسر دائم مورد نکوهش قرار گرفته است

(وسائل الشیعه؛ ج ۱۴: ۴۵۰)

بنابراین، ازدواج موقت در شرایط عادی نمی‌تواند تاثیر قابل توجهی در تضعیف و بی‌ثباتی خانواده داشته باشد.

اما نکته مهم تر آن است که با بررسی تاریخی و میان فرهنگی پدیده رابطه جنسی نامشروع، به این نتیجه می‌رسیم که این پدیده از ویژگی فرا تاریخی و جهان شمول برخوردار است که در شرایط اجتماعی گوناگون به حیات خود ادامه داده و این واقعیت دست کم نشان دهنده وجود نیازهایی طبیعی است که نهاد خانواده به تنهایی قابلیت برآورده ساختن آنها را نداشته است. به نظر می‌رسد قانون گذار اسلام با تشریع ازدواج موقت، بیش از هر چیز کوشیده است، خلاء شیوه ای ضابطه مند و مشروع برای تامین این دسته از نیازها را

پر کند؛ نیازهایی که در هر صورت - حتی اگر نهاد خانواده از بالاترین جایگاه اجتماعی برخوردار باشد - دست کم بخشی از افراد جامعه را به سمت برقراری رابطه جنسی در خارج از چهارچوب خانواده می کشاند. امیرالمومنین علی علیه السلام - بر حسب روایتی که از ایشان نقل گردیده - فرموده اند: « اگر خلیفه دوم بر من پیشی نمی جست و ازدواج موقت را منع نمی کرد، هیچ کس به جز افراد نگون بخت ، مرتکب زنا نمی شد » .

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۴۳۶ و ۴۴۰)

این تعبیر ضمن آنکه بر جایگاه ازدواج موقت در اسلام به عنوان يك جایگزین مشروع برای زنا دلالت دارد، اشاره ای است به این مطلب که روابط جنسی نامشروع حتی در جامعه دینی تا حدودی اجتناب ناپذیری است و کارکرد ازدواج موقت به حداقل رساندن این پدیده ، نه ریشه کنی آن است .

$t_2 H_Y^1 \quad \mathbb{E} Z \rho^- \quad \gamma \quad \mathbb{Z} \tilde{a} F I \tilde{u} z \quad h \mathbb{N} \Theta$

از جمله عوامل بسیار موثر در تامین سازگاری زناشویی و تضمین استمرار حیات خانوادگی ، بلوغ و رشد دو زوج است . تحقیقاتی که در مورد عوامل موثر بر اختلال خانواده در کشورهای غربی صورت گرفته ، ازدواج در سنین پایین (به طور خاص ، زیر بیست سالگی) را در ردیف عوامل مهم بر شمرده اند .

(Sabini , ۱۹۹۵: ۵۱۹)

به نظر می رسد همبستگی میان پایین بودن سن ازدواج و افزایش احتمال اختلال زناشویی تا حد زیاد معلول فقدان رشد دو زوج در ابعاد مختلف است . در این قسمت از بحث ، به ابعاد چندگانه بلوغ و رشد همسران و نقش هر يك در استحکام خانواده ، به اختصار اشاره خواهیم کرد و تفصیل این موضوع را به حوزه روان شناسی موکول می کنیم .

مرحله بلوغ به عنوان آغاز دوره

نوجوانی با بروز فعل و انفعالات و ترشحات هورمونی در غدد درون ریز (غده هیپوفیز، غده تیروئید، غدد فوق کلیوی و غدد جنسی) همراه است و تغییرات سریع و محسوسی را نه تنها در ویژگی های ظاهری بدن که در ساختمان شخصیتی - روانی فرد در پی دارد. گذر موفق از این مرحله و دست یابی دو زوج به بلوغ کامل و متوازی می تواند برخی خواسته های طبیعی و غریزی زناشویی را که مقدمه دست یابی به دیگر انتظارات است، تامین کند و بنابراین، نمی توان از نقش آن در تحکیم روابط همسران چشم پوشی کرد. اسلام در نظام حقوقی خود عقد ازدواج کودکان را با رعایت مصالح آنان و به هدف تامین برخی کارکردهای خانواده، مانند حمایت و مراقبت و انتقال میراث، امضا کرده، لیکن تلقی مثبتی از این امر نشان نداده است. بر حسب روایتی که از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل گردیده، کسی به ایشان عرض می کند: «ما فرزندانمان را در دوران خردسالی به ازدواج در می آوریم». حضرت به وی می فرماید: «اگر آنان را در خردسالی تزویج کنید، بسیار بعید است که با یکدیگر انس و الفت گیرند.»

(وسائل الشیعه؛ ج ۱۴: ۷۲)

واضح است که بلوغ سنی و جنسی صرفاً شرط لازم برای حصول الفت میان زن و شوهر است، نه شرط کافی آن و بدین جهت، توجه به دیگر ابعاد رشد آنها نیز ضرورت دارد.

: 37bñd hñθ

رشد عاطفی شخص مستلزم تجلیات روحی و رفتاری آشکاری همچون قدرت برقراری و حفظ روابط شخصی با دیگران ، درگیر شدن در تعاملات عاطفی ، توان درك احساسات متقابل و توسعه حس همدلی است . ازدواج كه يك پيوند تعهدآور و مسئوليت آفرين است و فرد را در نوع جدیدی از روابط شخصی و نزدیک درگیر می سازد، به رشد عاطفی فرد وابستگی و نیاز مبرم دارد. این امر به ویژه در خانواده امروزی كه در مقایسه با خانواده در دوره های پیشین ، تغییراتی را تجربه کرده و از بسیاری از زمینه ها و عوامل انسجام بخش تهی گشته ، ضرورت دو چندان دارد. تردیدی نیست كه موفقیت ازدواج ————— بر خور داری دو زوج از استعدادها و ظرفیت های عاطفی بالا برای تبادل احساسات مثبت در تعاملات مشترك خانوادگی منوط است .

در احادیث متعدد بر اهمیت ویژگی های شخصیتی مثبتی مانند خوش خلقی ، روحیه سازگاری ، همدلی ، غمخواری ، عطوفت و مهرورزی كه نقش عمده ای در تحكیم روابط زناشویی دارند، تأكید شده است .

: 37bñd hñθ : 37bñd hñθ

(□□ y

: 3EVΘ h#Θ

افراد در طی فرایند رشد ذهنی و عقلی ،
به تدریج مجموعه ای از توانایی های
ادراکی مرتبط با فعل و انفعالات دماغی
همچون مشاهده اشیا و درك روابط میان
آنها، تخیل ، حفظ و ذخیره اطلاعات ،
استنتاج ، تمرکز، و تجزیه و تحلیل را
کسب می کنند. افرادی که به هر دلیل دچار
اختلالات ذهنی می شوند، مشکلات عدیده ای را
در مناسبات فردی و اجتماعی برای خود و
دیگران به وجود می آورند. بدون تردید،
در حوزه زناشویی نیز به عنوان یکی از
حوزه های حساس تعامل اجتماعی ، بلوغ
فکری متوازن زوجین می تواند نقش تعیین
کننده ای در درك متقابل ، همزیستی
مسالمت آمیز، انجام وظایف ، رعایت حقوق
، برخورد واقع بینانه با مسائل و حل
مشکلات ایفا کند. برخوردار بودن زوجین از
حداقل توانایی های عقلی و ادراکی در
روایات اسلامی نیز در ردیف معیارهای
همسرگزینی ، مورد توجه قرار گرفته است .
(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۵۶ - ۵۷)

: 3dũΣFHŨ h#Θ

رشد اجتماعی فرد که طی فرایند جامعه پذیری شکل می گیرد، در قالب ویژگی هایی همچون قدرت تشخیص وظایف و مسئولیت ها، قدر انتخاب گری، برخورداری از نظام ترجیحات، اعتماد به نفس، انجام کنش های متعارف، استقلال نسبی در انجام وظایف، مسئولیت پذیری، التزام آگاهانه به رعایت هنجارها و آداب اجتماعی و توان درگیر شدن در روابط پیچیده اجتماعی ظهور می یابد. این مرحله از رشد در همه عرصه های روابط اجتماعی به ویژه روابط زناشویی اهمیت کانونی دارد. براساس مطالعات انجام شده بر روی ازدواج های سنین پایین، بسیاری از آسیب ها و مشکلات خانوادگی در این قبیل ازدواج ها ضعف رشد اجتماعی زوجین یا یکی از آن دو و عدم آمادگی لازم برای ایفاء وظایف خانوادگی و همسری، نشأت می گیرد.

(Sabini, ۱۹۹۵: ۵۱۹)

در احادیث اسلامی نیز به اشاره هایی در باب اهمیت رشد اجتماعی زوجین بر می خوریم؛ برای نمونه، ویژگی هایی مانند گرامی بودن همسر در بین بستگان خویش که نشانه تربیت صحیح و شکوفا شدن شخصیت اجتماعی اوست، آداب دانی همسر به گونه ای که وظایفش را بدون نیاز به امر نهی دیگران به انجام رساند و احساس مسئولیت شوهر به طوریکه همسر و فرزندان خود را به دیگری واگذار نکند، جزء ویژگی های مطلوب همسران قلمداد شده است.

(ر.ک: وسائل الشیعه؛ ج ۱۴: ۱۳، ۱۴، ۱۸)

zəhũŋə ʔ ʈh ʔ ʒzɤŋũTː zũU mʌT ʈːzəǺ
 ʔũəǺh ːũ

زمینه ها و عوامل بسیار موثر در وضعیت خانواده ، ارائه آموزش های لازم به دختران و پسران جهت احراز موقعیت همسری و در مرحله بعد، موقعیت پدر و مادری نسبت به فرزندان و ایفای نقش های متناسب با این موقعیت هاست . تردیدی نیست که موفقیت روابط خانوادگی تا حدود زیاد به برخورداری هر يك از دو زوج از پاره ای آگاهی ها

و مهارت های مرتبط با نقش های زن و شوهری یا پدر و مادری بستگی دارد؛ از جمله ، آشنایی با جهات مثبت و منفی زناشویی از لوازم مهم ورود به این رابطه است . زن و مردی که به ازدواج تصمیم دارند، باید بدانند که زناشویی از طرفی نویدبخش می سازد و از سوی دیگر، مسئولیت ها و وظایف جدیدی را ایجاد می کند. توجه به ابعاد چنگانه ازدواج باعث می شود که فرد از اندیشه يك بعدی در باب آن بپرهیزد. چنین شخصی در برخورد با مشکلات ناشی از زندگی مشترك ، به گونه ای حساب شده و عقلانی رفتار خواهد کرد و از ایفای نقش های مورد انتظار سر باز نخواهد زد؛ همچنین ، دانش ها و مهارت های جنسی ، آشنایی با تفاوت های جنسی ، آگاهی از نیازمندیهای پدر و مادر شدن و داشتن درك صحیحی از استلزامات دوره های مختلف زندگی خانوادگی ، تاثیرهای مهمی بر هماهنگی و انسجام دائمی اعضای گروه خانوادگی ایفا می کنند.

آموزش زناشویی خواه در شکل رسمی (برگزاری دوره های آموزشی و کلاس های ویژه برای زوجین قبل و بعد از ازدواج) و

خواه در شکل غیر رسمی (جامعه پذیر شدن به وسیله عواملی مانند خانواده ، گروه همسالان ، وسایل ارتباط جمعی و کانون های مذهبی) می تواند آمادگی لازم برای انطباق با نقش های مورد انتظار را برای زن و شوهر فراهم آورد. برخلاف شیوه آموزش رسمی که از دستاوردهای دوران جدید نقش کرده است و حتی در دوران کنونی چه در جوامع صنعتی و چه در جوامع غیر صنعتی ، اهمیت غیر قابل انکاری دارد، با این تفاوت که در عوامل جامعه پذیری و میزبان تاثیرگذاری هر يك از آنها تغییراتی رخ داده است ؛ یکی از وجوه بارز این تغییرات ، کاهش ارتباط نوجوانان با بزرگسالان در جوامع مدرن است که عواملی مانند تفکیک جغرافیایی حوزه های کار و سکونت ، ناپدید شدن پدیده همسایگی ، تاثیر تلویزیون و اشتغال مادران در پیدایش و گسترش آن دخیل بوده اند. (سگالن ؛ ۱۳۷۵ : ۲۲۴)

با وجود این ، خانواده همچنان جزء عوامل اصلی جامعه پذیری محسوب شده و تاثیرهای عمیق و سرنوشت سازی بر روند زندگی فردی و اجتماعی افراد دارد. به هر تقدیر، جامعه پذیری متناسب افراد از مراحل آغازین زندگی در راستای تحصیل آمادگی های لازم جهت ورود به مرحله خطیر تشکیل خانواده ، یکی از اساسی ترین زمینه ها برای ایجاد سازگاری بیشتر زوجین و انسجام خانواده است .

علی رغم اهمیت شیوه های غیر رسمی ، به نظر می رسد شیوه آموزش رسمی برای بیشتر جوامع در حال توسعه به ضرورتی اجتناب ناپذیر تبدیل شده است . افزایش ناهمگونی فرهنگی و طبقاتی ، بالا رفتن میزان تحرک اجتماعی ، پیچیدگی نقش ها و تغییرهای ارزشی گسترده در این جوامع می تواند

وحدت و انسجام خانواده ها را به آسانی دستخوش مخاطره ها و آسیب های جدی گرداند. بدین جهت ، گسترش سریع مراکز مشاوره و گنجاندن دوره های آموزشی در مقاطع دبیرستانی ، دانشگاهی و غیره که با استقبال عمومی نیز همراه بوده است ، باید به عنوان حرکتی موثر در جهت افزایش ثبات و استحکام خانواده ، به فال نیک گرفته شود، مشروط به اینکه خود این برنامه ها برخلاف موازین شرعی و به گونه ای آسیب زا طراحی نشوند.

دارند، نهاد خانواده در غرب را با معضل بی سابقه ای روبه رو کرده است؛ زیرا در شرایطی که عشق، تنها اساس ازدواج است و زمان یک‌ه عشق به مقتضای طبیعت خود رو به زوال رفت و شور و حرارت آن به کاستی گرایید، باید در انتظار بی ثباتی و سپس گسیختگی ازدواج بود؛ به همین دلیل، بعضی محققان غربی بر این باورند که بالا رفتن میزان طلاق يك پدیده کوتاه مدت نیست، بلکه كفاره مفهوم جدید ازدواج است. (میشل؛ ۱۳۵۴: ۱۷۶)

واضح است که عشق بزرگ رویایی که بر تمام مشکلات فائق آید، امری است بسیار نایاب و ناپایدار و پژوهش‌ها نیز این مطلب را کاملاً تایید می‌کنند.

بر حسب تحقیقی که در سال ۱۹۸۲ در یکی از شهرهای هندوستان به اجرا درآمد، زوج‌هایی که بر مبنای عشق ازدواج کرده و بیش از پنج سال از ازدواجشان گذشته باشد، کاهش احساسات عاشقانه را گزارش نموده‌اند. در مقابل، کسانی که ازدواجشان به شیوه سنتی و با تمهیدات نزدیکان صورت گرفته، به ویژه پس از پنج سال نخست ازدواج، محب‌مقابل بیشتری را گزارش کرده‌اند.

(Myers, ۲۷۸: ۲۰۰۰)

نتایج این تحقیق در نمودار زیر ترسیم شده است.

از سوی دیگر، فقدان زمینه مشترک فرهنگی، امکان برقراری ارتباط مثبت را دشوار می‌سازد و افراد را به صورت جزیره‌های مجزا و مستقل از یکدیگر در می‌آورد. شواهد فراوان گویای آن است که تفاوت زن و شوهر از حیث پیش‌زمینه‌های دینی، قومی، طبقاتی و یا حتی جغرافیایی می‌تواند باعث یادگیری انتظارات گوناگون در مورد مسائلی مانند ماهیت و محتوای نقش‌های زناشویی گردد و همین امر می‌تواند زمینه بروز ناسازگاری و به تبع، تزلزل خانواده را فراهم سازد، در حالی که تشابه فرهنگی آن دو، مبنایی برای تعریف‌ها، علایق و درک‌های مشترک فراوان، به دست می‌دهد و از این راه به ثبات و استحکام خانواده یاری می‌رساند.
(Winch, ۱۹۷۱: ۵۵۴)

شایان ذکر است که حد اعلای همسانی فرهنگی زمانی حاصل می‌شود که دو زوج افزون بر اشتراك در عناصر فرهنگی عام، در خرده فرهنگ‌ها نیز با یکدیگر مشترك باشند. در اوضاع و احوال کنونی که بسیاری از ارزش‌ها و نگرش‌های پیشین، به ویژه در حوزه مناسبات جنسیتی، رفته رفته جای خود را به ارزش‌ها و نگرش‌های جدیدتر می‌دهند، شاید بتوان ادعا کرد که بخش قابل توجهی از ناسازگاری‌های زناشویی، ریشه در تفاوت خرده فرهنگ مردانه با خرده فرهنگ زنانه دارد. یکی از کارشناسان ارتباطات در مورد اهمیت همسانی خرده فرهنگ‌ها و نقش آن در تثبیت روابط متقابل می‌نویسد:

اگر فرض را بر این بنیان گذاریم که هر طبقه و قشری برای خود صاحب خرده فرهنگی (subculture) است ، ملاحظه می کنیم که آنان ، یعنی اعضای يك خرده فرهنگ ، بهتر یکدیگر را درك کرده ، تمایل بیشتری برای جذب یکدیگر دارند. هر فرهنگ برای اعضای وابسته خود زمینه های بیشتری برای جذب یکدیگر دارند. هر فرهنگ برای اعضای وابسته خود زمینه های مشترکی را فراهم می آورد که به راحتی خاستگاه و پایگاه توافق های آنان نسبت به یکدیگر می شوند و آنان را بر آن می دارند که یکسان و یگانه رفتار کنند و همین رفتار یگانه موجب نزدیکی بیشتر آنها نسبت به یکدیگر شده و يك تاثیر مضاعف را بر رابطه آنها القا می کند.

(فرهنگی ، ۱۳۷۳ : ۲۴۰)

البته این نکته نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد که تاثیر همسانی فرهنگی بر استحکام زناشویی تا حدود زیادی به درجه پابندی هر يك از دو زوج به عقاید و ارزش های فرهنگ یا خرده فرهنگ ذی ربط، منوط است ؛ برای مثال ، میزان اثرگذاری همسانی دینی در استحکام ازدواج ، بسته به درجه پابندی زن و شوهر به دین و ارزش های آن تفاوت می کند. میان زن و شوهری که یکی از آنها به لوازم اعتقادی خویش کاملاً پایبند است و به رعایت خواست های آن سخت اصرار می ورزد، و کسی که تنها در رعایت برخی ظواهر حساسیت و اهتمام دارد، همسانی چندانی که شرط لازم زندگی مشترك است ، وجود ندارد و این دو نمی توانند در زندگی پرفراز و نشیب خانوادگی ، نقش یار و همراه را برای یکدیگر ایفا کنند.

ЗФ2D4H zŭU ЗÃāzy' Θh ЗTŭØΣV

از دیگر مصادیق همسانی که نقش قابل توجهی در ثبات و انسجام خانواده ایفا می کند، همسانی در ویژگی های شخصیتی است که گستره وسیعی از ویژگی های روان شناختی را پوشش می دهد. بر طبق دیدگاه غالب در روان شناسی اجتماعی، معمولا زوج هایی که دارای ویژگی های شخصیتی مشابه باشند، بیشتر جذب یکدیگر می شوند و ارتباط مستحکم تری را با یکدیگر سامان می دهند؛ اما زوج هایی که از روحیاتی کاملاً متضاد برخوردارند، استعداد بیشتری برای ناسازگاری و ستیز با یکدیگر دارند. وجود اوصاف متضاد، جاذبیت متقابل افراد را کاهش داده و در مواردی به نفرت و خصومت می انجامد.

با این همه نباید آن روی سکه، یعنی تاثیر پاره ای از تفاوت های شخصیتی در استحکام رابطه را نادیده گرفت. همان گونه که برخی صاحب نظران تذکر داده اند، گرم مزاجی - سرد مزاجی، درون گرایی - برون گرایی، نظم - بی نظمی و نظافت - کثیفی به احتمال زیاد می تواند منجر به ناسازگاری بین زوجین گردد، برعکس، تقابلهایی مانند میل به سرپرستی - میل به وابستگی، سلطه جویی - سلطه پذیری، مردانگی - زنانگی و دیگر ویژگی های متقابلی که نسبت به هم جنبه تکمیلی دارند، نقش مهمی در استحکام پیوند زناشویی ایفا می کنند.

(Aronson, ۳۷۵: ۱۹۹۱-۳۷۶)

کارشناسان مسائل خانواده ، انواع دیگری از همسانی بین دو زوج را در سازگاری زناشویی موثر دانسته اند که از مهم ترین آنها می توان به همسانی در موقعیت تحصیلی ، همسانی در موقعیت خانوادگی و همسانی یا قرابت در سن اشاره کرد، ولی به نظر می رسد اهمیت یافتن این قبیل مشابَهت ها نیز به دلیل رابطه تنگاتنگی است که با همسانی شخصیتی یا همسانی فرهنگی در مفهوم وسیع کلمه دارند؛ اما با قطع نظر از این جهت ، مشابَهت های یاد شده به خودی خود نمی توانند تاثیر چندانی بر استحکام رابطه زناشویی داشته باشند. برای مثال ، ناسازگاری بین زن جوان و شوهر مسن یا بالعکس احتمالا به این دلیل اتفاق می افتد که زن ، شوهر خود را به مثابه پدر و یا به مثابه فرزند خود می انگارد و رفتارها و انتظارات خویش را متناسب با همین تلقی می کند، در حالی که شوهر با نگرش ها و انتظارات کاملا متضادی با زن برخورد می نماید.

در مورد اهمیت یافتن انواع همسانی به منظور بالا رفتن ضریب اطمینان استحکام زناشویی ، نکته دیگری نیز وجود دارد و آن عبارت است از نقش تحولات فرهنگی - اجتماعی در دوران معاصر؛ برای مثال ، اگر مشاهده می کنیم که قرابت سنی زوجین در زمان حاضر اهمیت یافته و کارشناسان نیز آن را توصیه می کنند، در حالی که تفاوت سنی ده ساله و بیشتر بین زن و شوهرهای نسل های گذشته امری کاملا متعارف بوده است ، این امر عمدتا به دلیل تحولات ساختاری کلانی است که حوزه های گوناگون

اجتماعی و از جمله ، نقش های اجتماعی و خانوادگی زن و مرد را تحت تاثیر قرار داده اند. نقش مادر - همسری به عنوان نقش اصلی زنان نسل های گذشته ، به گونه ای تعریف می شد که هیچ گاه همسانی آنان با شوهران خود در سن و یا موقعیت تحصیلی را ایجاب نمی کرد و از این رو، فاصله زیاد سنی یا تحصیلی بین همسران به خودی خود خانواده ها را متزلزل نمی ساخت ؛ اما در شرایط کنونی که پایگاه اجتماعی زنان بالا رفته و آنان به سطوح بالاتری از مشارکت اجتماعی ، استقلال و قدرت تصمیم گیری دست یافته اند، به طور طبیعی ، همسان همسری در ابعاد گوناگون مورد توجه فزاینده قرار گرفته است .

در اسلام بر اصل همسان همسری به عنوان معیار همسرگزینی و ضامن انسجام خانواده ، در ذیل عنوان « کفویت » تاکید شده است ؛ اما دیدگاه های ارزشی اسلام به ارائه تعریف خاصی از کفویت زن و شوهر انجامیده است . برخورد ایجابی با برخی جنبه های همسان همسری (همسانی دینی و اخلاقی) و برخورد سلبی با جنبه های دیگر (همسانی نژادی ، قومی و طبقاتی) نشان دهنده کوشش قانون گذار اسلام در جهت تغییر نگرشهای فرهنگی نسبت به موضوع همسان همسری است . اسلام مبنای اصلی همسان همسری را ایمان و اسلام می داند « مرد مومن کفو زن مومن و مرد مسلمان کفو زن مسلمان است » . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۴۴)

به این معنا که در جانب اثباتی قضیه ، ایمان و اسلام را شرط کافی برای تحقق کفویت تلقی کرده است و در جانب سلبی قضیه ، مرد یا زن بی ایمان را غیر کفو دانسته و بدین جهت ، ازدواج مسلمان با غیر مسلمان را ممنوع ساخته است (بقره ، ۲۲۱ و ممتحنه ، ۱۰)

در عین حال ، اسلام به ایمان و اسلام رسمی اکتفا ننموده و پایبندی عملی شخص به لوازم ایمان را نیز مورد اهتمام قرار داده است ؛ برای مثال ، در برخی روایات ، پاکدامنی و امانت داری مرد در کفو بودن او دخیل دانسته شده (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۵۱ - ۵۲)

همان گونه که قرآن کریم نیز افراد پلید و زناکار را برای ازدواج ، نامناسب معرفی کرده است (نور ، ۳)

و روایات دیگری نیز شراب خواری مرد را موجب سلب اهلیت وی برای ازدواج قلمداد کرده اند.

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۵۳)

با توجه به بیان فوق ، تمایز بین رویکرد اسلام و رویکرد علوم اجتماعی به مسئله همسان همسری تا حدودی آشکار می شود. متخصصان مسائل خانواده در حوزه های جامعه شناسی و روان شناسی معمولا تاثیر منفی انواع گوناگون ناهمسانی دو زوج را به عنوان واقعیتهای اجتماعی ، مفروض گرفته و بر این اساس ، افراد را به احراز بالاترین سطوح همسانی توصیه و تشویق می کنند؛ اما در برابر این برخورد نسبتا محافظه کارانه ، اسلام به عنوان مکتب و دینی الهی ، رویکردی اصلاحی را به نمایش گذاشته و در جهت تغییر پندارهای فرهنگی نادرستی مانند لزوم همسانی خانوادگی ، قومی و طبقاتی ، کوشیده است . در روایتی آمده است : شخصی برای امام جواد علیه السلام نامه نوشت و در آن ، نظر حضرت را درباره ازدواج دختران خود و اینکه هیچ کس را همانند خودش (و هم شائن خودش) نمی یابد ، جویا شد. حضرت در پاسخ چنین مرقوم فرمودند:

آنچه را در مور دخترانت بیان کردی و اینکه کسی را همانند خودت نمی یابی ، دانستم ؛ اما - خدایت رحمت کند - این امر را معیار و شرط ازدواج دخترانت قرار مده ؛ زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: "هرگاه کسی که اخلاق و دیانت او را می پسندید به خواستگاری نزد شما آمد، به وی همسر دهید؛ چرا که در غیر این صورت ، فتنه و فساد بزرگی زمین را در بر خواهد گرفت ."

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۵۱)

همچنین داستان جوان سیاه پوست ، زشت قیافه ، غریب و تهیدستی به نام جوبیر که

با سفارش و وساطت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با دلفاء دختر زیباروی زیاد بن لبید - یکی از اشراف برجسته مدینه - ازدواج کرد؛ ازدواج مقداد - غلام آزاد شده سیاه پوست - با ضباعة - دختر عموی پیامبر - که به خواست و تاکید خود حضرت صورت گرفت و ازدواج امام سجاد علیه السلام با کنیز آزاد شده خود که نامه سرزنش آمیز خلیفه وقت و واکنش تند حضرت نسبت به آن نامه را در پی داشت ، گوشه هایی از اهتمام اسلام به معرفی و جایگزینی الگوی جدیدی برای همسان همسری نشان می دهند.

(ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۴۴ - ۵۰)

شواهد تاریخی فراوان از صدر اسلام و دوره های بعد و حتی شواهدی بسیار از دوران معاصر نشان دهنده این واقعیت است که الگوی اسلامی همسان همسری از نظر تامین ثبات و استحکام خانواده ، الگویی موفق بوده است و همسران با ایمان و کاملاً پایبند به ارزش های دینی هیچ گاه به دلیل ناهمسانی های جانبی ، دچار تعارضات و ستیزه های خانوادگی نمی شوند. (در این ارتباط همچنین به بحث « ایمان » در اواخر همین فصل رجوع کنید.)

از عوامل موثر بر بی ثباتی خانواده ، پدیده چند همسری است که البته میزان تاثیرگذاری آن بسته به درجه سرزنش فرهنگی آن تغییر می کند. چند همسری را زمینه ساز بروز مسائل ناخوشایند خانوادگی دانسته اند. اختلاف و ناسازگاری میان هووها، پدیده شناخته شده ای در بسیاری از جوامع انسانی است . میل زن به جذب انحصاری عشق و محبت شوهر و ایفای انحصاری نقش آرامش بخشی و حفظ موقعیت کدبانویی و اقتدار بلا منازع در مدیریت خانه و از سوی دیگر کمبود امکانات و ناتوانی مرد از اجرای عدالت متناسب با حد انتظار از مهم ترین مسایلی هستند که خانواده را در مسیر تثبیت و نهادینه ساختن الگوی تك همسری سوق داده اند؛ از این رو، چند همسری (چند زنی) هرچند مخالف طبیعت مرد نیست و حتی احیاناً انگیزه و تمایل مثبتی نیز بدان وجود دارد؛ اما ارضای این میل همواره به دلیل وجود موانع فردی و اجتماعی متعدد جز در شرایط خاص ، تحقق خارجی نیافته است و چنین می نماید که چند همسری نه الگوی متعارف که الگوی ضرورت هاست ، ضمن آنکه کاهش ضرورت های اجتماعی و اقتصادی گذشته ، در کاهش این پدیده بسیار موثر بوده است .

البته گاهی در ارائه تصویری نامناسب از الگوی خانواده چند زنی مبالغه می شود و نمونه های موفق این الگو که تحقیقات مردم شناختی از آنها پرده برداشته اند (ر.ک : کلین برگ ؛ ۱۳۶۸؛ ج ۱: ۱۶۲) و یا تجربه های شخصی افراد از آنها حکایت دارند، مورد غفلت قرار می گیرند.

چند همسری در مواردی می تواند کلید حل برخی مشکلات جدی در خانواده ها باشد و از این رو، گاه به نمونه هایی برمی خوریم که در آنها زن اول ، خود برای فراهم کردن زمینه ازدواج دوم شوهر پیش قدم شده است ؛ اما به هر حل ، انکار نمی توان کرد که تك همسری زمینه و شرایط مناسب تری را برای همزیستی متقابل ، مهار تعارضات و به طور کلی ، بهره گیری بیشتر از آثار زندگی مشترك فراهم می سازد.

در نظام حقوقی اسلام نیز چند همسری با رعایت شرایط ویژه مجاز شمرده شده است ؛ اما این الگوی مجاز در عمل چندان گسترش نیافته و به ویژه در دوران معاصر به دلیل تغییر شرایط اجتماعی و اقتصادی خانواده ها، روند امور در مسیر نهادینه شدن تك همسری پیش رفته است .

در هر صورت ، به نظر می رسد چند زنی در اسلام که به تمکن مالی و مراعات عدالت بین همسران مشروط شده است ، چنانچه با رعایت ضوابط اخلاقی نیز صورت بگیرد، تاثیر منفی قابل توجهی بر انسجام خانواده نخواهد داشت . شهید مطهری (ره) در این باره می نویسد:

مرد و زنی با هم زندگی می کنند و زندگی آنان جریان عادی خود را طی می کند. در این بین آن مرد در يك برخورد فریفته زنی می گردد و فوراً هوس چند همسری به سرش می زند. پس از يك قول و قرار محرمانه ، ناگهان زن دوم مثل اجل معلق پا به خانه و لانه زن اول می گذارد و شوهر و زندگی او را تصاحب می کند و در حقیقت به زندگی او شبیخون می زند. واضح است که عكس العمل روحی زن اول جز کینه و انتقام چیز دیگر نیست . برای زن هیچ چیزی ناراحت کننده تر از این نیست که مورد تحقیر شوهر قرار بگیرد. بزرگ ترین

شکست برای يك زن این است که احساس کند نتوانسته قلب شوهر خود را نگهداری کند و ببیند که دیگری او را تصاحب کرده است . وقتی که مرد ژست خودسری و هوسرانی می گیرد و زن دوم ژست شبیخون زنی ، انتظار تحمل و بردباری از زن اول انتظار بی جایی است ؛ اما اگر زن اول بداند که شوهرش « مجوز » دارد، از او سیر نشده است و رو آوردن به چند همسری به معنی پشت کردن به او نیست ، و مرد ژست استبداد و خودسری و هوسرانی را از خود دور کند و بر احترامات و عواطف خود نسبت به زن اول بیفزاید، و همچنین اگر زن دوم توجه داشته باشد که زن اولی حقوقی دارد و حقوق او محترم است و تجاوز به آنها جایز نیست ، خصوصا اگر همه توجه داشته باشند که در راه حل يك مشکل اجتماعی قدم برمی دارند، مسلما از ناراحتی های داخلی کاسته می شود .

(مطهری ؛ ۱۳۶۹ : ۴۰۴)

یکی از اموری که در شکل گیری و تداوم زندگی مشترک خانوادگی نقش برجسته ای ایفا می کند، برخورداری از حداقل تمکن مالی به عنوان پایه اقتصادی خانواده است . بدون تردید، اگر نیازهای گوناگون انسانی را در شکل هر می رسم کنیم ، نیازهای معیشتی در قاعده هرم جای می گیرند؛ به این معنا که تامین سایر نیازها اعم از جنسی ، عاطفی و غیره در گرو تامین نیازهای معیشتی و در رتبه ای متاخر از آنها خواهد بود. به همین دلیل ، بسیاری از خانواده ها را می توان یافت که هرچند از جهات مختلف اجتماعی و فرهنگی در سطح قابل قبولی نیستند، ولی تامین بودن آنها از لحاظ معیشتی نقش تعیین کننده ای در حفظ انسجام آنها ایفا کرده و موجب گردیده که شیرازه خانواده از هم نگسلد. در مقابل ، خانواده هایی که فاقد حداقل امکانات مالی اند، در معرض تهدید جدی قرار دارند و جز در مواردی که به دیگر عوامل وحدت بخش به ویژه انگیزه های معنوی متکی باشند، از هم پاشیدگی آنها قطعی به نظر می رسد. عواملی مانند قمار و اعتیاد به مواد مخدر نیز که در اختلال خانواده و طلاق موثر شناخته شده اند (کی نیا؛ ۱۳۷۳)

اغلب به سبب اخلاق در معیشت خانواده موجب این پیامدهای نامطلوب می گردند. این نکته در دیدگاه اسلام نیز مورد توجه قرار گرفته ، در برخی احادیث ، برخورداری شوهر از دارایی نسبی جزء معیارهای همسرگزینی قلمداد شده است . (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴: ۵۱ - ۵۲)

همچنین ، تامین نیازهای معیشتی زن و به تعبیر فقهی ، نفقه زن جزء وظایف و حقوق زن بر مرد به شمار آمده ، به گونه ای که عدم ادای این حق یا ناتوانی از ادای آن ، حق طلاق را برای زن در پی خواهد داشت .

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵ : ۲۲۳ - ۲۲۴)

اما پرسش مهمی که در اینجا مطرح می گردد، این است که آیا می توان برای تمکن مالی به عنوان عامل تحکیم خانواده ، حد و مرز قائل شد؟ بدین معنا که اگر خانواده ها از آن حد فراتر رفته و به سطح بالایی از رفاه و امکانات اقتصادی دست یابند، این امر بر استحکام آنها تاثیر منفی داشته باشد. ضرورت طرح این پرسش از آنجا ناشی می شود که به گفته برخی محققان ، رفاه و توسعه اقتصادی بالا نیز همانند فقر اقتصادی به ثبات خانواده ها آسیب می رساند. بر حسب پژوهش های انجام شده « جوامع بسیار فقیر و جوامع بسیار ثروتمند، بالاترین میزان طلاق را دارا هستند و کشورهایی که از حیث توسعه اقتصادی در سطح متوسط قرار می گیرند، میزان طلاق پایین تری دارند » .

(Sabini , ۱۹۹۵: ۵۱۹)

در پاسخ به این پرسش ، به نظر می رسد که در يك سطح تحلیل انتزاعی ممکن است ارتباط بین رفاه اقتصادی و تزلزل خانواده مورد تردید یا انکار قرار گیرد؛ اما واقعیات موجود در جوامع پیشرفته صنعتی که تحت حاکمیت دولت های موسوم به دولت های رفاه قرار دارند، تا حدودی در جهت تایید فرضیه مزبور سیر می کنند. با توجه به تاثیر رفاه اقتصادی و اجتماعی بر کاهش کارکردهای خانواده در نتیجه انتقال این کارکردها به موسسات و سازمان های دولتی یا خصوصی و نیز تاثیر آن بر

کاهش وابستگی اعضا به خانواده ، چندان دور از انتظار نیست که خانواده ماهیت نهادی خود را از دست داده و به يك رابطه مصاحبتی ناپایدار مبدل شود.
(هـلر؛ ۱۳۷۸: ۵۹)

با این همه ، در يك نگاه دقیق تر و هماهنگ با آموزه های اسلامی می توان این ادعا را مطرح کرد که تاثیر رفاه بالا بر بی ثباتی خانواده به عوامل دیگری از قبیل افول یا ضعف مبانی اخلاقی بستگی دارد، نه اینکه رفاه اقتصادی ذاتا بر استحکام خانواده تاثیر منفی داشته باشد.

یکی دیگر از عوامل اساسی و بسیار موثر در استحکام زناشویی ، تقسیم کار خانوادگی در معنی وسیع کلمه است که کار اقتصادی ، مدیریتی ، خدماتی ، عاطفی و غیره را در بر می گیرد. امیل دورکیم^(۸۸) شرح و بسط یافته است . پارسونز در رویکردی توصیفی - دستوری بر نقش محوری تقسیم کار جنسیتی در حفظ وحدت و انسجام خانواده هسته ای معاصر تاکید کرد؛ تقسیم کاری که وظایف شغلی ، کسب درآمد و رهبری خانواده را بر عهده شوهر / پدر و وظایف خانه داری و کدبانوگری را بر عهده همسر / مادر قرار می دهد. به باور وی ، چنانچه زن ازدواج کرده ، نقش نان آوری را بر عهده بگیرد، خطر رقابت با شوهرش به میان می آید و این امر برای وحدت و هماهنگی خانواده بسیار زیان آور است . (میشل ، ۱۳۵۴: ۱۲۲)

در يك نگاه می توان از گذشته و حال ، شواهدی بر تایید هر دو قسمت سخن پارسونز اقامه کرد. در مورد قسمت اول که بر نقش تقسیم کار جنسیتی در استحکام خانواده تاکید دارد، می توان به نمونه های بی شماری اشاره کرد که در آنها الگوی تقسیم کار جنسیتی ، استحکام خانواده را به بهترین شکل تامین کرده است . قسمت دوم سخن وی مبنی بر تاثیر منفی اشتغال زنان بر روی انسجام خانواده نیز با پاره ای از یافته های تحقیقی قابل تایید است . از آنجا که اشتغال زنان باعث افزایش انتظارات آنان و نیز افزایش استقلال اقتصادی آنان می گردد و به علاوه ، زنان شاغل - به ویژه شاغلان تمام وقت - امکان تامین نیازهای روحی و عاطفی شوهران خود

را ندارند، بروز اختلال و ناهماهنگی در روابط خانوادگی چندان دور از انتظار نیست. احتمالاً به همین دلیل است که محققان، شاخص‌های بی‌ثباتی خانواده، از جمله اندیشیدن در مورد طلاق را در خانواده‌هایی با زنان شاغل، بالاتر یافته‌اند،

(Wilkie, ۱۹۹۱: ۱۵۰)

همان گونه که بر طبق تحقیقات دیگری، بین میزان ورود زنان به بازار کار و میزان طلاق، همبستگی مثبت مشاهده شده است.

(Sabini, ۱۹۹۵: ۵۱۹)

با این همه، همان گونه که منتقدان پارسونز می‌گویند، واقعیات زندگی خانوادگی در دوران معاصر در بسیاری از خانواده‌ها به گونه دیگری رقم خورده است. در بسیاری از خانواده‌های سنتی همان تقسیم کار جنسیتی که بر حسب فرض باید عامل اساسی وفاق و استحکام خانواده باشد، به صورت کانون مشاجره‌های زناشویی و عامل بی‌ثباتی خانواده در آمده است. تعداد زیادی از زنان خانه‌دار از اینکه بار اصلی کارهای خانگی بر دوش آنان سنگینی می‌کند و مردان مسئولیت کمتری را در این زمینه می‌پذیرند، شکایت دارند. نابرابری در توزیع قدرت در خانواده نیز مشکل را دوچندان می‌کند و زنان از اینکه نمی‌توانند در تصمیم‌گیریها به طور مساوی با مردان مشارکت داشته باشند، ناراضی هستند. از سوی دیگر، الگوهای جدید و غیرجنسیتی تقسیم کار در بسیاری از موارد، رضایت زناشویی را در پی داشته است. براساس تحقیقی که بر روی ۴۵۰ خانواده پاریسی صورت گرفته، تفکیک جنسی نقش‌های تصمیم‌گیری از نقش‌های مربوط به کار منزل، با هماهنگی زن و شوهر و

احساس رضایت زن منافات دارد و برعکس ،
بیشترین میزان توافق و تفاهم و رضایت زن
در خانواده هایی به چشم می خورد که در
آنها زن و مرد از امکان مساوی برای
تصمیم گیری برخوردارند .
(میشل ؛ ۱۳۵۴ : ۱۲۷)

تحقیقات دیگری نیز این مطلب را تایید
کرده اند که شادترین خانواده ها خانواده
هایی هستند که از الگوی مساوات جویانه
پیروی می کنند، گرچه با چشم پوشی از این
الگو، خانواده هایی مبتنی بر الگوی
مردسالارانه در مقایسه با خانواده های زن
سالارانه ساده تر و موفق ترند
(Sabini , ۵۱۴ : ۱۹۹۴)

همچنین در مورد اشتغال زنان ، بخشی از
یافته های تحقیقی از این واقعیت حکایت
دارند که زنان خانه داری که مایلند در
بازار کار باشند، اما نیستند، از حداقل
شادی و رضایت برخوردارند و به طور کلی ،
زنان شاغل در مقایسه با زنان خانه دار
شادترند، از عزت نفس بالاتری برخوردارند،
کمتر دچار سرخوردگی و کمتر به فشارهای
روحي مبتلا می گردند .
(Perlmutter and Hall , ۳۶۱ : ۱۹۹۲)

با این اوصاف ، آیا مشکل تضادها و
نارضایتی های زناشویی را ناشی از تقسیم
کار جنسیتی دانست تا در نتیجه ، تغییر
این الگوی سنتی تقسیم کار، رفع تنش ها و
ناسازگاری های دو زوج را در پی داشته
باشد؟ به نظر می رسد بدون توجه به فرهنگ
مسلط در يك جامعه نمی توان به درك کاملی
از مسئله دست یافت . در حقیقت ، نگرش ها
و ارزش های فرهنگی مهم ترین متغیر تاثیر
گذار در مسئله اند و تقسیم کار جنسیتی
چیزی بیش از يك متغیر فرعی نیست ؛
متغیری که بر حسب فرهنگ غالب و پذیرفته
شده در يك جامعه می تواند در استحکام

خانواده و یا بالعکس ، در تزلزل خانواده نقش داشته باشد؛ بنابراین ، اگر تقسیم کار جنسیتی در دوران کنونی به موضوعی مسئله ساز در زندگی زناشویی تبدیل شده ، علت آن را باید در تغییرات ارزشی جوامع جدید و نه در ذات این نوع تقسیم کار جستجو کرد.

براساس همین نکته ، داده های تحقیقات متعدد درباره این موضوع قابل تفسیر خواهند بود. میزان بالاتر رضایت و وفاق زناشویی در خانواده های مساوات طلب ، به مواردی اختصاص دارد که زن و شوهر از حیث ارزش ها و هنجارهای جنسیتی به توافق رسیده باشند؛ همچنان که در دوره های گذشته و در بسیاری از جوامع کنونی ، تقسیم کار جنسیتی صرفاً به دلیل متناسب بودن با نظام ارزشی جامعه ، موجب استحکام خانواده گردیده است .

از سوی دیگر، در اوضاع و شرایطی که الگوی سنتی تقسیم کار منسوخ گشته و الگویی همگانی و دارای پشتوانه فرهنگی جایگزین آن نشده است، بروز مشکل انطباق با نقش، به ویژه برای زوج های جوان که در نقش های زناشویی جامعه پذیر نشده اند، کاملاً قابل پیش بینی است.

(Winch, ۱۹۷۱: ۵۵۲)

با توجه به نکته یاد شده ، به نظر می رسد الگوی مطلوب اسلام در این زمینه در مقایسه با دیگر الگوها بیشترین تاثیر را بر استحکام و تداوم خانواده بر جای می گذارد، مشروط به اینکه در فرایند جامعه پذیری افراد در نقش های جنسیتی مورد نظر اسلام ، اختلالی پیش نیاید؛ اما با نفوذ ارزش های فرهنگی متعارض با ارزش های دینی به درون خانواده ها، گسترش تضادها و ناسازگاری های زناشویی پیش بینی می شود؛ از این رو، اگر بنا باشد نهاد خانواده را از خطر بی ثباتی ناشی از تقسیم کار جنسیتی و سرپرستی مردان در خانواده ، ایمن سازیم ، راهکاری به جز

کار فرهنگی گسترده در جهت معرفی و تبیین دیدگاه‌های اسلام در باب نقش‌های جنسیتی فراروی ما نخواهد بود. (۹۰) در تشریح نقش فرزند در فراهم آوردن رضایت درونی پدر و مادر چنین می‌نویسد:

باید گفت که ازدواج به خاطر فرزند داشتن پدید آمده است. ازدواج تنها برای این نیست که زن و مرد را به هم پیوند دهد، بلکه مقصودی دیگر هم دارد و آن اینکه زندگی نوعی را با ایجاد پیوند صداقت و مواظبت میان پدر و مادر و فرزند تامین کند. ازدواج پیش از داشتن فرزند قراردادی است برای آماده ساختن آسایش جسمانی متقابل، ولی پس از بچه دار شدن معنی حقیقی خود را به دست می‌آورد. فرزند مقام خود را در کل بالاتر می‌برد و مانند آبی است که به جای گیاهی می‌ریزند تا آن را تازه و شکفته گردانند... مرد در این حال که به او می‌نگرد عشقش تازه می‌گردد؛ این دیگر آن زن پیشین نیست؛ این زنی است که ذخایر و توانایی‌های تازه‌ای به دست آورده است... این دیه‌ای است که مرد هرگز نخواهد توانست زنش را برای آن، چنان که شایسته است پاداش دهد. رنج و زحمت کار از آن پس به شیرینی و گوارایی بدل می‌گردد و مانند کار کردن زنبورانی است که به دنبال شهد می‌گردند. خانه‌ای که تا آن وقت چهار دیواری و تختخوابی بیش نبود، جوانی از سر می‌گیرد و پر از خنده و نشاط می‌گردد. مرد برای نخستین بار خود را کامل و تمام حس می‌کند.

(دورانت؛ ۱۳۷۱: ۱۷۷: ۱۷۸)

گذشته از جنبه‌های روان‌شناختی، نقش عوامل اجتماعی در بروز میل فرزندخواهی نیز باید مد نظر قرار گیرد. به گفته کلاین برگ:

اما ایجاد محدودیت های قانونی برای طلاق تنها در يك مورد، نمود آشکاری دارد و آن اختصاص دادن حق طلاق علی القاعده به شوهر است . از این مورد که بگذریم ، اسلام محدودیت قانونی قابل توجهی را برای طلاق قرار نداده ، هرچند به منظور کاهش موارد طلاق ، تمهیداتی را برای سست کردن انگیزه های طلاق و فراهم نمودن زمینه تجدید نظر زوجین مقرر کرده است . (٩٣) در روابط اجتماعی زنان و مردان را در پی خواهد داشت ، از این فرایند:

- تکلیف زنان به رعایت حجاب شرعی در برابر مردان نامحرم که طبق نظر بسیاری از فقها عبارت است از پوشش تمام بدن به جز صورت و دست ها تا مچ ؛ البته این حداقل پوشش واجب است و رعایت پوشش کامل به عنوان امری راجح و در شرایط خاص ، به عنوان واجب نیز مطرح می باشد .

(نور، ٣١ و وسائل الشیعه ؛ ج ١٤ : ١٤٦)

- تکلیف زنان به مخفی ساختن زیورآلات خود در برابر نامحرمان
(نور، ٣١)؛

- ممنوعیت آرایش زن برای مردان نامحرم
(وسائل الشیعه ؛ ج ١٤ : ١٥٥)؛

- توصیه زنان به حفظ حجب و حیا در راه رفتن
(قصص ، ٢٥)؛

- توصیه زنان به حفظ متانت در سخن گفتن و خودداری از سخنان وسوسه انگیز
(احزاب ، ٣٢)؛

- توصیه زنان به کوتاه و مختصر سخن گفتن با نامحرمان به جز در موارد لزوم
(وسائل الشیعه ؛ ج ١٤ : ١٤٣)؛

- ممنوعیت خلوت گزینی با نامحرمان
(وسائل الشیعه ؛ ج ١٤ : ١٣٣ و ج ١٣ : ٢٨٠)؛

- نهی از ورود مرد نامحرم به خانه زن بدون اجازه سرپرست خانواده (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۵۷)؛
- ممنوع ساختن نگاه شهوت آلود به نامحرم (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۳۸ - ۱۴۱)؛
- کراهت نگاه به نامحرم حتی با داشتن حجاب (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۴۵)؛
- توصیه به فرو افکندن چشم به هنگام رویارویی با مرد یا زن نامحرم (نور، ۳۰ و ۳۱)؛
- کراهت مبادرت مردان به سلام کردن بر زنان نامحرم ، به ویژه زنان جوان ، و کراهت دعوت مرد از زن نامحرم برای هم غذا شدن (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۷۳ - ۱۷۴)
- (این گونه توصیه ها نشان می دهد که اسلام افزون بر ارتباطات فیزیکی ، دیداری و گفتاری ، ارتباط و تعامل عاطفی بین زنان و مردان نامحرم را ناپسند می شمارد و خواهان محدود شدن ارضای نیازهای عاطفی زن و مرد به یکدیگر در کانون خانواده است .)؛
- کراهت اختلاط زنان و مردان در اماکن عمومی (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۷۴)؛
- نهی از تماس فیزیکی با نامحرم (حتی پسر بچه ها و دختر بچه ها)؛ همچون دست دادن ، در آغوش کشیدن و بوسیدن (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۷۰)؛
- ممنوع ساختن یا مکروه شمردن ورود زنان به برخی مشاغل یا موقعیت های اجتماعی که مستلزم ارتباط زیاد با نامحرمان است (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۶۲)؛
- مشروط ساختن خروج زن از خانه به اذن شوهر

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۱۲ و ۱۲۵)؛
توصیه مردان به غیرت ورزی مناسب جهت
حفظ حریم عفاف
(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۰۷ - ۱۰۹)؛
در عین حال ، از غیرت ورزی نابیه جا
به شدت نکوهش شده است .
(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۷۵)
شایان ذکر است که از توصیه های اکید
اسلام در این خصوص نباید لزوم خانه نشینی
و اعمال فشارهای شدید جهت محدود ساختن
روابط اجتماعی و ایجاد مانع در مسیر
ورود زنان به عرصه فعالیت های اجتماعی
را نتیجه گرفت . بدیهی است که بر حسب
دلایل دینی ، برقراری روابط اجتماعی و
مشارکت فعال در عرصه های مختلف فعالیت
شغلی در صورتی که با حفظ حدود، مصونیت
لازم از ابتلا به آلودگی ها و انحرافات و
به طور کلی تامین منافع و مصالح جمعی
همراه باشد، نه تنها مجاز که در مواردی
واجب و الزامی خواهد بود؛ در عین حال ،
این قبیل تذکرها همواره می تواند عموم
مومنان را در وضعیت هوشیاری و مراقبت
وسواس گونه که تضمین کننده سعادت بهروزی
ایشان است ، نگه داشته ، از جاذبه ها و
حساسیت های طبیعی این عرصه که استعداد
فوق العاده ای برای فعال ساختن تحرکات
شیطانی دارد، آگاه سازد.

گذشته از عوامل کنترل درونی ، مانند ایمان و اخلاق ، مجموعه ای از عوامل بالفعل یا بالقوه بیرونی وجود دارند که با ایفای نقش نظارتی و کنترلی می توانند از اختلال خانواده جلوگیری کنند. در نخستین گام ، کنترل اعضای خانواده نسبت به یکدیگر مطرح است . البته با توجه به اینکه زن و شوهر به عنوان دو عنصر مستقل پیمان زناشویی می بندند و به این رابطه شکل می دهند، طبعاً نمی توان انتظار داشت که نقش نظارتی کنترلی نیرومندی در قبال یکدیگر ایفا کنند، مگر در مواردی که این نقش از پشتوانه های قانونی یا فرهنگی برخوردار باشد؛ برای مثال ، کنترل جنسی زنان به وسیله شوهران به عنوان عاملی برای استحکام خانواده به دلیل برخورداری از پشتوانه های قوی فرهنگی ، در بسیاری از جوامع گذشته و حال وجود داشته و دارد؛ همچنین ؛ ممنوعیت قانونی چند زنی در تعدادی از کشورها زمینه اعمال این نوع کنترل را از سوی زنان بر شوهران فراهم آورده است .

کنترل خانواده به وسیله خویشان و آشنایان در رتبه بعد قرار دارد. این نوع از نظارت و کنترل خواه به شیوه مستقیم و خواه به شیوه غیر مستقیم ، همچون کنترل ناشی از پشتیبانی و کمک مالی به زوجین در خانواده های گسترده جوامع سنتی ، کارایی بسیار بالایی در زمینه حل تضادهای زناشویی و جلوگیری از فروپاشی خانواده داشته است ؛ اما استقلال نسبی خانواده هسته ای در جوامع جدید با کاهش تاثیر خویشاوندان همراه بوده است . کنترل و نظارت جامعه بر خانواده نیز در همین

راستا قابل طرح است . نظارت اجتماعی در جوامع سنتی که نمونه های آن را در جوامع روستایی فعلی نیز تا حدودی مشاهده می کنیم ، پشتیبان نیرومندی برای نظام هنجاری جامعه فراهم می آورده و در نتیجه ، تخلف از ارزشهای پذیرفته شده را دشوار می نموده است .

نهاد قانون نیز همواره سهم قابل توجهی در حفظ و تثبیت خانواده ایفا کرده است . بدون شك ، محدودیت قانونی طلاق ، ممنوعیت چند همسری ، ممنوعیت خشونت زناشویی ، مداخله قضایی در نزاع های خانوادگی و اموری از این دست ، تاثیر عمده ای بر ثبات و تداوم حیات خانواده بر جای می گذارند .

مبادله نظریه مبادله (exchange theory) که نخستین بار جورج هومنز اگر شخص در مقایسه با طرف مقابل ، مشارکت بیشتر و استفاده کمتری داشته باشد ، احساس خواهد کرد که مورد استثمار واقع شده و در نتیجه ، خشمناک خواهد شد. طرف مقابل نیز گاه ممکن است از بابت اینکه عامل استثمار دیگری بوده ، احساس گناه کند. البته همواره چنین نیست ؛ زیرا هر چند افراد در مورد تعریف عدالت به برابری و تساوی ، ممکن است توافق داشته باشند ، چه بسا در مورد برابر بودن یا نبودن رابطه خود موافق یکدیگر نباشند. این امر می تواند از تفاوت پیشینه های فرهنگی افراد ناشی باشد که انتظارات متفاوتی را در آنها به وجود می آورد و در نتیجه ، ارزیابی آنها از برابری یا نابرابری رابطه را به طور مستقیم تحت تاثیر قرار می دهد؛ به همین دلیل ، زن و شوهرها در دوره های ماه عسل و آشیانه خالی (تنها شدن والدین پس از ازدواج فرزندان) بالاترین درجه رضایت زناشویی را احساس می کنند؛ زیرا بیش از هر زمان دیگری احساس برابری می کنند؛ اما در دوره های بچه داری و پرورش کودکان که زنان اغلب احساس می کنند سود کمتری می برند و مردان اغلب احساس می کنند سود بیشتری می برند ، رضایت زناشویی معمولاً کاهش می یابد. (Myers , ۲۳۹: ۲۰۰۰ , ۲۸۱)

برخی صاحب نظران افزون بر شاخص های یاد شده ، لزوم توجه به انتظارات و تجربه های گذشته فرد را نیز در تعیین

میزان رضایتمندی و میزان تعهد او به رابطه ، مورد تاکید قرار داده اند. به باور آنان ، وجود تفاوت توجیه ناپذیر برای شخص میان سطوح مختلف زندگی او عامل بالقوه ای در ناخرسندی و میل او به ناهمسویی به شمار می رود. در صورتی که زن و مرد در مرحله پیش از ازدواج ، زندگی خانوادگی بسیار ارضا کننده و مطلوبی - دست کم از دید شخصی و به تناسب انتظارات فرد - را تجربه کرده باشند و میان وضعیت موجود ناشی از موقعیت همسری با آنچه در گذشته مثلا در کنار والدین و اطرافیان و با موقعیت فرزندی از آن برخوردار بودند، فاصله قابل توجهی احساس کنند، واکنش هایی در قالب یأس ، نارضایتی ، شانه خالی کردن از ایفای تعهدات و در مواردی کشمکش و احیاناً زمینه سازی برای طلاق از خود بروز می دهند. در مقابل ، کسانی که میان سطوح تجربه زندگی زناشویی با زندگی فردی یا خانوادگی خود در مرحله پیش از ازدواج ، تناسب احساس کرده و بالاتر از آن ، چنانچه آثار ناشی از زندگی زناشویی را بسیار بیشتر و بهتر از وضعیت مجرد ارزیابی کنند، انگیزه و علاقه بیشتری برای پذیرش وضعیت جدید و لوازم آن خواهند داشت . به نظر تیבו و کلی :

در مقابل ، الگوی ازدواج دائم به سبب اهداف مهمی که در تشریع آن لحاظ گردیده ، الگویی است مسئولیت آفرین و تعهدساز که به قراردادی بلند مدت و دارای ثبات نیاز دارد. از سوی دیگر، احتمال بروز اختلال در يك رابطه نزدیک و بلند مدت ، واقعیتی است که نمی توان آن را نادیده گرفت ؛ بر پایه این ملاحظات ، قانون گذار اسلام با دادن حق طلاق به شوهر، تدبیری اندیشیده که هم ثبات ازدواج را تا حدودی تضمین کند و هم امکان جدایی قانونی زوجین را در شرایط نامطلوب فراهم آورد. ویژگی مهم این تدبیر اسلامی اعتدال آن است که آن را از افراط و تفریط سیستم های حقوقی دیگر متمایز می سازد. در اینجا باید به طور خاص بر ممنوعیت قانونی طلاق در جوامع کاتولیک مذهب و پذیرش طلاق توافقی در بسیاری از کشورهای غربی اشاره کرد. مشکلات سیستم نخست به ویژه با توجه به اینکه افزون بر منع طلاق ، ازدواج مجدد را نیز منع می کند، نیازی به توضیح ندارد. اجمالا این سیستم ، انگیزه ازدواج را در افراد تا حد بسیار زیادی کاهش می دهد؛ باعث رواج فساد و فحشا در جامعه می گردد و ازدواج های ناموفق را عملا به سمت جدایی یا انفصال زوجین سوق می دهد، هرچند به طور رسمی از عنوان طلاق استفاده نشود. در مورد سیستم دوم نیز کافی است به سست شدن بنیان خانواده و افزایش بی سابقه آمار طلاق به عنوان پیامدهای آشکار آن ، اشاره کنیم . پس از این مقدمه کوتاه باز می گردیم به پرسش اصلی این بحث و آن اینکه اگر

بنا باشد حق طلاق تنها به یکی از دو زوج اختصاص یابد، چرا آن يك نفر لزوماً باید مرد باشد و نه زن؟ به نظر می رسد برای توجیه حقوقی این مطلب، لازم است بر چند نکته تاکید شود. نکته نخست به نقش های مراقبتی و اقتصادی ویژه هر يك از زن و مرد در نظام مطلوب خانواده از دیدگاه اسلام مربوط است. با توجه به مسئولیت های اقتصادی مردان و معافیت زنان از این وظایف، اسلام تصمیم گیری در مورد طلاق را به مرد واگذار کرده است؛ چرا که امکان تداوم حیات خانوادگی تا حد زیاد به توانایی مرد در تأمین معیشت خانواده بستگی دارد. این در حالیست که ناتوانی زن از ایفای کارکردهای حمایتی، مراقبتی و اقتصادی، تنها بعضی اختلالات را موجب می گردد و اصل حیات خانواده را به مخاطره نمی افکند؛ بنابراین اگر این دسته از کارکردهای خانواده، یعنی خدمات رسانی مادی در شکل های متعدد آن را معیار قرار دهیم، اختصاص حق طلاق به مرد بهترین گزینه خواهد بود.

نکته دیگر عبارت است از هزینه های مالی سنگین تری - به طور خاص، مهریه ازدواج سابق و ازدواج مجدد - که در صورت طلاق و ازدواج مجدد معمولاً بر مرد تحمیل می شود و زن از آنها معاف است. براساس این نکته و با توجه به اینکه اسلام کاستن از احتمال طلاق را به عنوان يك اصل در نظام مطلوب خود می پذیرد، اختصاص حق طلاق به مرد تناسب بیشتری خواهد داشت.

سومین نکته به تفاوت زن و مرد در ناحیه نیازهای جنسی باز می گردد. از آنجا که احساس نیاز جنسی مرد بیش از احساس نیاز زن به مرد است، مرد در مقایسه با زن دیرتر به فکر طلاق می افتد و احتمال کمتری دارد که از حق طلاق

استفاده کند؛ اما برخورداری زن از حق طلاق، احتمال طلاق را نسبتاً افزایش می دهد.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، به تفاوت زن و مرد از جهت نیازهای عاطفی مربوط می شود. استاد شهید مطهری در توضیح این نکته می گوید:

طبیعت، علایق زوجین را به این صورت قرار داده است که زن را پاسخ دهنده به مرد قرار داده است. علاقه و محبت اصیل و پایدار زن همان است که به صورت عکس العمل به علاقه و احترام یک مرد نسبت به او به وجود می آید؛ از این رو، علاقه زن به مرد معلول علاقه مرد به زن و وابسته به او است. طبیعت، کلید محبت طرفین را در اختیار مرد قرار داده است؛ مرد است که اگر زن را دوست بدارد و نسبت به او وفادار بماند، زن نیز او را دوست می دارد و نسبت به او وفادار می ماند... طبیعت کلید فسخ طبیعی ازدواج را به دست مرد داده است؛ یعنی این مرد است که با بی علاقگی و بی وفایی خود نسبت به زن او را نیز سرد و بی علاقه می کند. برخلاف زن که بی علاقگی اگر از او شروع شود تاثیری در علاقه مرد ندارد، بلکه احیاناً آن را تیزتر می کند؛ از این رو، بی علاقگی مرد منجر به بی علاقگی طرفین می شود، ولی بی علاقگی زن منجر به بی علاقگی طرفین نمی شود. سردی و خاموشی علاقه مرد، مرگ ازدواج و پایان حیات خانوادگی است؛ اما سردی و خاموشی علاقه زن به مرد آن را به صورت مریضی نیمه جان در می آورد که امید بهبود و شفا دارد.

(مطهری؛ ۱۳۶۹: ۳۱۶ - ۳۱۷)

از این گذشته، تاثیرپذیری بیشتر زن از احساسات و هیجانات آنی در مقایسه با مرد، احتمالاً از نکات دیگری بوده که

قانون گذار اسلام در اعطای حق طلاق به مرد در نظر گرفته است .

شایان ذکر است که بنابر نظر بسیاری از فقهای شیعه که قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز براساس همین نظر مشی کرده است ، زن می تواند از طریق شرط ضمن عقد، حق طلاق را به دست آورد، به این صورت که در ضمن عقد نکاح یا عقد دیگر به طور مطلق یا مشروط شرط کند که از طرف شوهرش وکیل در اجرای صیغه طلاق باشد.

(صفایی و امامی ؛ ۱۳۶۹ : ۲۸۷ - ۲۸۹)

بنابراین ؛ اگر از حق اختصاصی مرد در طلاق سخن به میان می آید، صرفاً به جهت قواعد اولیه باب نکاح است و نباید به این تصور نادرست منجر گردد که در اسلام هیچ تدبیری برای طلاق گرفتن اختیاری زن اندیشیده نشده است .

K!b Thgh. :Ü 3I2FZF

خواه در شکل رسمی و قانونی و خواه در شکل های غیر رسمی ، همچون متارکه و جدایی ، در همه جوامع پدیده ای شناخته شده است ؛ اما در نتیجه تغییرات ارزشی و حقوقی دهه های اخیر در بیشتر کشورهای غربی ، طلاق با رشد بی سابقه ای روبه رو شده است ، به طوری که گاه این مسئله به عنوان یکی از شاخص های « انقلاب جنسی » در غرب مطرح می شود. البته این بدان معنا نیست که میزان بالای طلاق به جوامع غربی معاصر اختصاص دارد؛ چرا که در مورد بسیاری از جوامع ابتدایی و نیز در مورد برخی ملت های معروف در دوره های پیشین (مانند ژاپن در دوره بین سالهای ۱۸۸۷ - ۱۹۱۹؛ الجزایر بین سالهای ۱۸۸۷ - ۱۹۴۰ و مصر بین سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۵۴) میزان بالای طلاق گزارش شده است .
(Goode , ۹۲:۱۹۶۴-۹۳)

به هر تقدیر، یافته های آماری معتبر نشان می دهند که در حال حاضر ایالات متحده آمریکا بالاترین میزان طلاق را در میان کشورهای جهان داراست . در این کشور در سال ۱۹۹۷ تقریباً ۲/۱ میلیون طلاق واقع گردید که نسبت به سال ۱۹۶۰ افزایشی به میزان دو برابر را نشان می دهد.
(Allan and Crow ۲۶:۲۰۰۱)

نسبت طلاق هایی که طی يك سال در آمریکا واقع می شود به ازدواج هایی که در همان سال واقع می شود، ۵۰% است ؛ یعنی هر سال در مقابل دو ازدواج يك طلاق صورت می گیرد. محاسبه فراوانی طلاق نسبت به کل جمعیت نیز نشان می دهد که از هر ۱۰۰۰ نفر ۴/۱ نفر به طلاق اقدام می کنند.
(Ward and Stone , ۲۹۶:۱۹۹۸)

همچنین از هر ۱۰۰۰ زن متاهل تقریباً ۲۱ زن سالانه در این کشور طلاق می گیرند (Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۸۴)

و در حدود ۲ میلیون کودک آمریکایی سالانه طلاق والدین را تجربه می کنند. (Grusec and Lytton, ۱۹۸۸:۴۱۱)

جدول زیر (به نقل از: Lindsey and Beach, ۲۰۰۰:۳۸۴) میزان طلاق را در آمریکا در مقایسه با میزان ازدواج بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۸ نشان می دهد:

(۹۷) معتقد است زنان متاهل پس از مشاهده اینکه طلاق رو به رشد به آستانه منزل آنان رسیده است ، به منظور تامین آینده خود به نیروی کار ملحق می شوند.
(Huber and Spitze , ۴۲۹: ۱۹۸۸)

$z\hbar\ddot{u}d_{p\mp}\ddot{u}\ \tau\ddot{u}I\Theta$

رفاه اقتصادی به افراد اجازه می دهد
ذهن خود را به موضع هایی فراتر از ادامه
حیات معطوف کنند و از جمله ، حق انتخاب
شادمانی شخصی در خارج از چهارچوب ازدواج
را مد نظر قرار دهند. براساس برخی
مطالعات تطبیقی ، جوامع بسیار فقیر و
جوامع بسیار ثروتمند دارای بالاترین
میزان طلاق هستند و جوامعی که از نظر
توسعه اقتصادی در سطح متوسط قرار می
گیرند، میزان طلاق پایین تری دارند.
(Sabini, ۱۹۹۵: ۵۱۹)

فرضیه مورد نظر، یعنی تاثیر رفاه
اقتصادی بالا بر افزایش میزان طلاق ، به
طور خاص درباره جامعه آمریکا مورد تاکید
بعضی جامع شناسان قرار گرفته است . آنان
با استناد به آمارهای موجود نشان داده
اند که پایین ترین میزان طلاق در آمریکا
طی ۶۰ سال گذشته به سالهای رکود اقتصادی
این کشور اختصاص دارد، در حالیکه
بالاترین میزان طلاق در تاریخ آمریکا
مربوط به سال ۱۹۸۱ (دوره شکوفایی
اقتصادی و رفاه عمومی) بوده است .
(Ward and Stone, ۱۹۹۸: ۲۹۶)

انحصار کارکرد ارضای جنسی به نهاد خانواده همواره از پشتوانه های اصلی ثبات و استحکام این نهاد اجتماعی بوده است و با شکسته شدن این انحصار، به طور طبیعی باید در انتظار کاهش تعهد افراد نسبت به حفظ خانواده و در نتیجه ، افزایش میزان طلاق بود. برخی جامعه شناسان بر این باورند که نگرش عمومی گذشته به فعالیت جنسی به عنوان عملی صرفاً در جهت تولید مثل ، به نگرشی جدید تغییر یافته است که آن را نوعی بازآفرینی تلقی می کند و این یکی از عواملی است که به افزایش بی بند و باری جنسی در قالب روابط خارج از چهارچوب ازدواج و در نتیجه ، به افزایش میزان طلاق انجامیده است .
(Ibid: ۲۹۷)

طلاق در کشورهای غربی در دوره های گذشته محدودیت های قانونی متعددی داشت . یکی از این محدودیت ها هزینه بالای طلاق بود که باعث می شد طلاق به افراد ثروتمند و پر در آمد محدود گردد؛ برای مثال ، در انگلستان در دوره ویکتوریا میانگین هزینه طلاق ۷۰۰ تا ۸۰۰ پوند بود و بیشتر افراد که تحمل این هزینه ها برایشان مقدور نبود، ناگزیر می شدند به راه هایی همچون رو آوردن به فاحشه ها یا خدمت کارها، متارکه با همسر یا بدرفتاری و خشونت با وی متوسل شوند. در حال حاضر، کاهش هزینه های مالی طلاق ، دست یابی به آن را خواه برای ثروتمندان و خواه برای افراد کم درآمد، آسان نموده است .
(Bilton, et al , ۱۹۸۱:۳۰۰)

محدودیت دیگری که قوانین طلاق ایجاد می کرد، به دلایل طلاق مربوط بود؛ برای مثال ، دادگاه های آمریکا پیش از دهه ۱۹۷۰ برای صدور حکم طلاق از سیستم اثبات تقصیر پیروی می کردند. بر طبق این سیستم ، دلایل طلاق ، مانند زنا یا مصرف الکل ، باید به وسیله همسر به اثبات می رسید و اثبات این دلایل ، تشخیص گناهکار از بی گناه را ایجاب می کرد. شخصی که گناهکار شناخته می شد، به ندرت می توانست حضانت فرزندان را به دست گیرد و از نظر مالی نیز با محدودیت هایی از سوی دادگاه روبه رو می شد، ولی امروزه سیستم « طلاق بدون مقصر » (no-fault divorce) در بیشتر ایالت های آمریکا پذیرفته شده است و ناسازگاری زوجین به تنهایی می تواند دلیل فسخ قانونی ازدواج باشد.
(Ward and Stone , ۱۹۹۸:۲۹۶)

واضح است که عوامل یاد شده در جوامع مختلف غربی به گونه ای همانند، به وقوع نپیوسته و به همین دلیل ، رشد میزان طلاق در این جوامع یکسان نبوده است . در مورد دیگر جوامع ، تفاوت ها آشکارتر است و برای نمونه ، در جامعه ای مانند جامعه ایران ، هرچند نشانه های تحول در جهت تحقق عوامل یاد شده مشاهده می شود، ولی به دلیل فراگیر نبودن این تحولات ، رشد میزان طلاق با آنچه در جوامع غربی می گذرد، فاصله نسبتاً زیادی دارد؛ تغییر نگرش افراد نسبت به ازدواج به سطح محدودی از مردم اختصاص دارد؛ همچنین روند قانونی طلاق تفاوت های بارزی با روند غربی آن دارد و اشتغال زنان ، تغییر نقش های جنسیتی ، تغییر ساختار خانواده ، رفاه اقتصادی و روابط جنسی در خارج از چهارچوب ازدواج جنبه فراگیر و همگانی پیدا نکرده اند. از گذشته ، به نظر می رسد جامعه شناسانی که تنها بر عوامل یاد شده تاکید کرده اند، به بعضی جوامع غربی توجه داشته اند و از این رو نسبت به جوامع دیگر نباید نقش عوامل دیگر - مانند فقر و اعتیاد در جامعه ایران - را نادیده گرفت .

هرچند در تعریف « حضانت مشترك » تفاوت هایی به چشم می خورد؛ این واژه معمولاً به این معناست که هم پدر و هم مادر حق مشارکت در تصمیم های مهمی مانند تربیت دینی ، عمل جراحی و انتخاب مدرسه برای فرزند را داشته باشند. حضانت مشترك فیزیکی نیز به معنی انجام وظایف پدر و مادری به طور مشترك است که از طریق آن پدر و مادر از سکونت گاه های جداگانه خود در مراقبت روزانه کودک و تصمیم های مربوط به آن ، مشارکت دارند.

(Robinson , ۲۵۸: ۱۹۹۰)

همچنین در این الگو برنامه دیدار و مصاحبت هر يك از والدین با فرزند معمولاً در نوبت های مساوی (روزانه ، هفتگی ، ماهانه یا سالانه) تنظیم می شود و گاهی نیز ضمن آنکه پدر و مادر هر دو حضانت قانونی کودک را بر عهده دارند، حضانت فیزیکی به یکی از آن دو - غالباً مادر - سپرده می شود و برنامه منظمی برای دیدار دیگری تدارك دیده می شود.

(تایبر، ۱۳۷۲: ۱۱۷)

از آنجا که الگوی حضانت مشترك به تازگی مورد توجه قرار گرفته است ، در مورد مزایا و نقایص احتمالی آن پیشینه تحقیقی قابل اعتمادی در دست نیست . دلایل اصلی موافقان حضانت مشترك از این قرار است :

۱. چنین ترتیبی باعث می شود ارتباط نزدیک پدر / مادر - فرزند به همان سان که در خانواده های زن و شوهری وجود دارد، تداوم یابد؛ زیرا براساس شواهد

موجود، کودکان می توانند در زمان واحد، ارتباطات نزدیک چند جانبه ای را شکل دهند.

۲. به جای آنکه احساس محروم شدن از حق پدر و مادری به والدین دست دهد، آنان حس می کنند در مسائل فرزندان دخالت و حضور فعال دارند.

۳. حضانت مشترك، احتمال تشریک مساعی و همکاری والدین و نیاز به ارتباط با خویشاوندان پدری و مادری فرزندان را افزایش می دهد.

۴. در این شیوه، احتمال دست زدن به اقداماتی مانند ربودن کودک کاهش می یابد.

۵. در این شیوه، یکی از والدین می تواند در جهت حمایت از فرزندان، نقش سپر بلا را در برابر رفتارهای نامناسب دیگری ایفا نماید، درست به همان شکل که در خانواده زن و شوهری شاهد آن هستیم.

۶. این شیوه همچنین می تواند فشارهای روانی ناشی از ترتیبات ناخوشایند دیدار با فرزندان را که معمولاً در شیوه های دیگر به چشم می خورد، کاهش دهد؛ برای مثال، دشواری جدا شدن پدر از فرزند در این الگو در مقایسه با الگوی حضانت مادر، بسیار کمتر است.

با این همه، در مخالفت با الگوی حضانت مشترك نیز دلایلی ابراز گردیده است؛ از جمله:

۱. بعید است زن و شوهری که نتوانسته اند در زمان زناشویی به توافق دست یابند، پس از طلاق به شیوه ای هماهنگ با یکدیگر همکاری نمایند، مگر زمانی که بتوانند کارکردهای زن و شوهری خود را از کارکردهای پدر و مادری تفکیک نمایند.

۲. انتقال یکی از والدین به محلی دیگر به دلایل شغلی می تواند مشکل ساز باشد،

همان گونه که سوء استفاده یکی از والدین از همسر یا فرزند می تواند مشکلات خاصی را پدید آورد.

۳. تعیین دقیق تصمیمات مهم که باید با مشارکت پدر و مادر صورت گیرند و تفکیک آنها از تصمیمات غیر مهم که می توانند توسط یکی از والدین به تنهایی گرفته شوند، همواره آسان نیست و در نتیجه ، ممکن است نزاع هایی در این رابطه بین پدر و مادر روی دهد.

۴. بر حسب برخی پژوهش های تجربی ، کودکان تربیت یافته با الگوی حضانت مشترك ، نسبت به کودکانی که تحت حضانت انفرادی بوده اند، انطباق خانوادگی و اجتماعی بهتری کسب نکرده اند.

به هر تقدیر، موفقیت الگوی حضانت مشترك منوط به تحقق شرایطی است که در این شیوه مفروض گرفته شده است (همکاری والدین در جهت منافع فرزندان با حداقل کشمکش) و با تامین این شرایط، الگوی یاد شده احتمالاً جایگزین بهتری نسبت به شیوه های متداول که متضمن دیدگاه برنده و بازنده در نزاع حضانت فرزند هستند، خواهد بود.

(Robinson, ۱۹۹۰: ۲۵۹-۲۶۰ and Lytton, Grusec, ۱۹۸۸: ۴۲۶-۴۲۷)

دیدگاه حقوقی اسلام درباره حضانت مانند بسیاری از موضوع های فرعی دینی ، جلوه ای از نظام اجتماعی مطلوب اسلام و در راستای تامین اهداف این نظام است . اسلام کوشیده است در مورد حضانت فرزندان ترتیبی مقرر کند که در آن ضمن رعایت مفروضات نظام اجتماعی مطلوب خود (مانند تمایز نسبی نقش های اجتماعی زن و مرد و سرپرستی پدر بر خانواده) ، مصالح والدین و فرزندان به نحو احسن تامین شود . کودکان طلاق تا مدت دو سال پس از تولد که دوره شیردهی به فرزند می باشد ، ضمن آنکه تحت ولایت پدر هستند ، در حضانت قانونی و فیزیکی مادر قرار دارند و این به دلیل نیاز شدیدتر فرزند به مصاحبت مادر در این دوره سنی است . پس از اتمام دو سال ، بر طبق نظر بسیاری از فقهای شیعه ، حضانت پسر به پدر منتقل می شود ، ولی دختر تا هفت سال به شرط ازدواج نکردن مادر ، تحت حضانت او باقی می ماند و پس از هفت سالگی ، پدر حضانت او را بر عهده می گیرد . در قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز همین دیدگاه فقهی مبنای قانون گذاری قرار گرفته است ، هرچند مدل احادیث اسلامی وارد شده در این باب چندان روشن نیست و به همین دلیل ، برخی فقها تمایز به بین پسر و دختر را مورد تردید قرار داده اند .

گذشته از واکنش های عاطفی یاد شده ، زوجین پس از طلاق ممکن است احساسات دیگری همچون خشم ، یاس ، فریب خوردگی و غم از دست رفتن عمر را تجربه کنند . این احساسات منفی معمولاً کوتاه مدت نیستند و

طبق برخی پژوهش‌های به عمل آمده ، اغلب دو سال طول می‌کشد تا شوهر یا زن طلاق گرفته بار دیگر اعتماد به نفس خود را بیابد و به راحتی با خودش کنار آید. برخی از پدر و مادرها حتی به زمان بیشتری نیاز دارند تا خود را از کشمکش‌های درونی رها سازند. (تایبر، ۱۳۷۲: ۳۴)

روی هم رفته ، به ندرت می‌توان طلاق‌ی را یافت که از پیامدهای عاطفی ناخوشایند برای دو زوج خالی باشد. نقش عوامل اجتماعی - فرهنگی در تشدید این احساسات ناخوشایند را نیز نباید نادیده گرفت . تقبیح اجتماعی یا دینی طلاق در بعضی جوامع به حدی است که ممکن است مردان و زنان طلاق گرفته را به انزوای شدید کشانیده و آنان را گرفتار بیماریهای حاد روانی کند. در جامعه ای مانند آمریکای نیز علی‌رغم آنکه طلاق حد زیادی قبح گذشته خود را از دست داده است ، خانواده های تك سرپرست همچنان بی‌ثبات ، از هم گسسته و انحرافی تلقی می‌شوند؛ زیرا اولاً جامعه وضعیت تك سرپرستی را وضعیتی موقتی در نظر می‌گیرد و ثانیاً تك سرپرستی مسئله ای اخلاقی در نظر گرفته می‌شود؛ برای مثال ، تصور رایج این است که یا نامشروع بودن فرزندان منشاء پیدایش این خانواده است و یا اینکه زن از حفظ رابطه زناشویی خود ناتوان و درمانده بوده است

(Ward and Stone , ۱۹۹۸: ۳۰۱).

واضح است که در اینجا نیز تفاوت‌های محسوسی بین وضعیت زنان و مردان وجود دارد و فشار مضاعف هنجارهای فرهنگی بر زنان مطلقه ، تجربه طلاق را برای آنان ناگوارتر می‌سازد.

با این همه ، در فرهنگ های فردگرا ، تجربه تك سرپرستی برای بسیاری از افراد و به ویژه زنان طلاق گرفته ، از جهتی دیگر تجربه ای رضایت بخش است و آن اینکه فرد احساس می کند خودش به تنهایی اختیار زندگی و هزینه کردن درآمدها را در دست دارد و هیچ کس دیگر در این زندگی حق ندارد. این نوع احساس استقلال در جوامع فردگرا دارای اهمیت فرهنگی است و به همین دلیل ، تا حدودی برای شخص ، رضایت عاطفی به همراه دارد.
(Allan and Crow , ۱۴۲:۲۰۰۱)

امکان ارضای مشروع نیازهای جنسی به عنوان یکی از کارکردهای اساسی ازدواج را از میان می برد. متوقف شدن رابطه منظم جنسی ، مشکلاتی را به ویژه برای مردان پدید می آورد و احتمالاً به همین دلیل است که پس از طلاق ، مردها معمولاً زودتر از زن ها به ازدواج مجدد اقدام می کنند. (Lindsey and Beach , ۲۰۰۰: ۳۸۶).

از سوی دیگر، خروج از رابطه زناشویی ، مشکلات جنسی ویژه ای برای زنان در پی دارد. ضریب امنیت زنی که طلاق می گیرد، به سبب از دست دادن حمایت شوهر، کاهش می یابد و احتمال اینکه چنین زنی مورد آزار یا تجاوز جنسی قرار گیرد، در مقایسه با زنان شوهردار بیشتر است . در جوامع غربی حتی تجاوز جنسی به زنان طلاق گرفته توسط شوهران سابق ، پدیده ای شناخته شده است و الگوی حضانت مشترک ، امکان وقوع این گونه تجاوز را افزایش می دهد.

اگر پدر یا مادری که مسئولیت فرزندان را بر عهده دارد، در خارج از منزل شاغل باشد (که این امر در مورد زنان، نسبتاً شایع و در مورد مردان تقریباً همگانی است)، زمان اندکی برای ایفای نقش تربیتی و نظارتی خود خواهد داشت؛ در نتیجه، برای آنکه فرزندان به فرزندانی رها و فراموش شده تبدیل نشوند، ناگزیر خواهد بود یا تمام مسئولیت های شریک سابق در این زمینه را بر عهده گیرد؟ این امر می تواند بر وضعیت شغلی وی تاثیر منفی داشته باشد و یا اینکه شخص دیگری - معمولاً فردی مونث از بستگان نزدیک - را جایگزین همسر سابق نماید که در این صورت نیز نافرمانی احتمالی فرزندان در برابر این فرد جایگزین به دلیل انکار مشروعیت اقتدار او، روند تربیت فرزندان و نظارت بر رفتار آنان را با مشکل روبه رو خواهد کرد.

(Winch, ۱۹۷۱: ۶۱۲)

بدون شك، ساختار خویشاوندی که بسته به فرهنگ ها و قومیت های متفاوت تغییر می یابد، تاثیر قابل ملاحظه ای در کاهش یا افزایش این مشکلات دارد. در فرهنگ هایی که در آنها بر الگوی خانواده هسته ای و ارزش های آن تاکید می شود، گروه خویشاوندی برای کمک به اعضای گروه های خانوادگی کوچک تر چندان در دسترس نیست؛ اما در فرهنگ هایی که خویشاوندان حضور موثر و فعال تری در نزدیکی زن و شوهر دارند، کمک آنان موجب می شود که انحلال خانواده آسیب کمتری به افراد طلاق گرفته وارد سازد؛ برای مثال، در بین پروتستانهای آمریکا، احساس مسئولیت از

سوی خانواده گسترده نسبتاً ضعیف است و آنها آمادگی کمتری برای پذیرش دختر طلاق گرفته خود و فرزندانش دارند، همان گونه که خود زن طلاق گرفته آمادگی و تمایل کمتری برای بازگشت به خانواده پدر و مادر دارد؛ زیرا در این فرهنگ، چنین اقدامی نشانه شکست و درماندگی تلقی می شود. اما در برخی فرهنگ ها یا قومیت ها، مانند خرده فرهنگ یهودیان، ازدواج فاصله چندانی بین جوانان و والدین ایجاد نمی کند، بلکه تمایل زیادی وجود دارد که زوج های جوان در نزدیکی محل سکونت پدر و مادر زن زندگی کنند و به همین دلیل، تعامل و مبادله خدمات بین آنان بیش از پروتستان هاست.

(Ibid: ۶۰۸-۶۰۹)

اینکه اسلام طلاق را مبعوض ترین عمل حلال تلقی کرده ، بیان کننده آن است که پیامدهای منفی طلاق دست کم تا حدودی جنبه اجتناب ناپذیر دارند؛ زیرا اسلام به عنوان دینی که در صدد تامین سعادت فردی و اجتماعی انسان برآمده ، اگر راهی برای حل همه جانبه مشکلات طلاق یافت می شد، آن را معرفی می کرد و در این صورت دلیل معقولی بر مخالفت اسلام با طلاق وجود نداشت ؛ چرا که احکام الهی تابع مصالح و مفاسد واقعی اند و پدیده ای مانند طلاق که بنا بر فرض می تواند بدون هیچ گونه مفسده و پیامدی منفی تحقق یابد، نمی تواند مورد کراهت دین قرار گیرد؛ بنابراین ، چیزی با نام « طلاق بدون پیامد منفی » از دیدگاه اسلام مصداق واقعی ندارد و مشروع دانستن طلاق در این دین به معنی تایید آن نیست ، بلکه غرض از تجویز آن جلوگیری از مفاسد بیشتری بوده که عدم مشروعیت طلاق می توانسته به بار آورد. با این همه ، مجموعه مقررات حقوقی و توصیه های اخلاقی اسلام در رابطه با طلاق و پیامدهای آن ، از اهمی بلیغ در جهت کاستن از آثار منفی و ناخوشایند طلاق خبر می دهد.

یکی از نکات اساسی که در دیدگاه اسلام مورد توجه قرار گرفته ، ازدواج مجدد افراد طلاق گرفته است که می تواند در کاهش پیامدهای منفی طلاق نقش عمده ای ایفا کند. می توان گفت « ازدواج مجدد » در نظام اجتماعی مطلوب اسلام تقریباً از همان ارزش و جایگاهی برخوردار است که ازدواج نخست دارد؛ زیرا تمام توصیه ها و تاکیدهایی که در مورد ازدواج صورت گرفته

، ازدواج مجدد را نیز شامل می شود؛ همان گونه که نکوهش مجرد در روایات ، مجرد پس از طلاق یا تک سرپرستی را نیز در بر می گیرد و افزون بر آن ، در خصوص زنان مطلقه به روایاتی برمی خوریم که مردان را به ازدواج با آنان تشویق کرده و از بی شوهر رها نمودن این دسته از زنان بر حذر داشته اند.

(ر.ک : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵ : ۳۲۱ و ۳۲۴)

با توجه به الگوی مطلوب تقسیم کار بین زن و مرد در اسلام که در فصل سوم از آن سخن رفت ، نقش ازدواج مجدد در کاهش مشکلات مالی ناشی از طلاق و همچنین مشکلات پرورش و کنترل فرزندان ، انکارناپذیر خواهد بود؛ همان گونه که ورود به یک رابطه زناشویی جدید می تواند التیام بخش بسیاری از زخم های روحی ازدواج از هم گسسته باشد. بدون شک ، برای رفع مشکلات جنسی ناشی از طلاق (خواه مشکل توقف ارضای جنسی و خواه مشکل ناامنی جنسی برای زنان بدون شوهر) نیز هیچ گزینه ای بهتر از ازدواج مجدد نمی توان یافت .

نکته دیگری که در این زمینه باید به آن اشاره کرد، اهمیت و جایگاه روابط خویشاوندی در دیدگاه اسلام است . به طور قطع ، حضور موثر خویشاوندان در کنار فرد طلاق گرفته و حمایت های مالی ، عاطفی و مراقبتی آنان از وی و احیاناً فرزندانش ، نقش بسیار مهمی در کاهش عوارض منفی طلاق ایفا می کند.

گذشته از این موارد، اسلام نسبت به تامین مالی زنان طلاق گرفته ، توجه ویژه ای مبذول داشته است . برخلاف برنامه های رایج در کشورهای غربی در جهت حمایت دائمی از افراد طلاق گرفته به ویژه زنان که گاه به انگیزه ای برای خودداری از ازدواج مجدد بدل می شود، تاکید اسلام بر

بازسازی خانواده های از هم گسیخته از راه ازدواج مجدد و نظر نامساعدی که نسبت به مجرد ماندن افراد طلاق گرفته دارد، باعث گردیده که تدبیر اسلام برای تامین زمان مطلقه ، کوتاه مدت بوده و بر نیازهای مالی مرحله بحرانی پس از طلاق متمرکز باشد. محورهای اصلی راهکارهای اسلام برای کاهش مشکلات مالی زنان مطلقه از این قرارند:

۱. لزوم شرعی و قانونی انفاق شوهر بر زن (اعطای نفقه)؛ زمان عده (ر.ک: وسائل الشیعه؛ ج ۱۵: ۴۳۶)؛

۲. لزوم شرعی و قانونی انفاق شوهر بر زن باردار تا زمان وضع حمل (طلاق، ۶؛ همچنین ر.ک: وسائل الشیعه؛ ج ۱۵: ۲۳۱)؛

۳. لزوم شرعی و قانونی تامین مسکن زن در زمان عده (طلاق؛ ۱؛ همچنین ر.ک: وسائل الشیعه؛ ج ۱۵: ۴۳۴ - ۴۳۵)؛

۴. استحباب و در مواردی وجوب متعه طلاق ، به این معنا که شوهر بر حسب توانایی مالی خود همسر مطلقه اش را از مقداری پول یا کالاهای نقدی بهره مند سازد. قرآن کریم متعه طلاق را نوعی حق زن بر شوهر دانسته و آن را در همه موارد طلاق ، خواه قبل از عروسی و خواه بعد از آن ، مقرر فرموده است .

(بقره ، ۲۳۶ و ۲۴۱؛ همچنین ر.ک: وسائل الشیعه؛ ج ۱۵: ۵۶ - ۶۱)

ՅՅԹԻՁ ԴՄՄԻԹ.

ازدواج به زن مطلقه در صورتی که قبلاً
آن را دریافت نکرده باشد. بدیهی است
چنانچه زن به ازدواج مجدد اقدام نماید،
مهریه ازدواج دوم نیز می تواند اندوخته
مالی جدیدی برای وی فراهم آورد، هرچند
بالا بردن میزان مهریه ها با انگیزه
تضمین آینده زن ، با تعالیم اسلامی
سازگاری چندانی ندارد.
(ر.ك : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵ : ۹ - ۱۱)

Եղի ՚Ս իՍհԻԹԻ ԵԹԿԵ. ``2PZúŒz tɸNŨhē̄
 ʻ QZúŒz իՍZfā Ծ̄ Թh. ՅԻգզ ʻ Մλρbz ի՛
 . իՍհԻԹԻ ՅTZTŭz ʻ ՅāN ՅPy

افزون بر محورهای یاد شده ، می توان
 به شیوه های مشروع دیگری اشاره کرد که
 اخیرا در سیستم حقوقی جمهوری اسلامی
 ایران نیز مورد توجه قرار گرفته است ؛
 مانند اشتراط ضمن عقد (مثل اینکه زن در
 ضمن عقد نکاح ، کالایی یا مبلغی را شرط
 کند که اگر شوهر او را طلاق داد به وی
 بپردازد). یا دریافت اجرت کارهای خانگی
 که زن انجام داده ؛ چنانچه به قصد تبرع
 (مجانی بودن) آن کارها را انجام نداده
 باشد.

در دهه های اخیر میزان ازدواج مجدد در جوامع غربی به موازات میزان طلاق ، روند رو به رشدی را طی کرده است . رواج اندیشه « ازدواج آزمایشی » در این جوامع به این معناست که ازدواج نخست برای بسیاری از افراد، يك مرحله آزمایشی است و موارد طلاق ، سکوی پرش فرد برای ورود به ازدواج مجدد با کسب تجربه و آمادگی لازم به شمار می رود. در کانادا ۷۵% از پدر و مادرهای تنها، بار دیگر ازدواج می کنند و در آمریکا ۸۰% از افراد طلاق گرفته به ازدواج مجدد اقدام می کنند که بیش از ۶۰% از این ازدواج های مجدد، با کودکان زیر ۱۸ سال همراه است .

(Grusec and Lytton , ۱۹۸۸:۴۲۷)

در سال ۱۹۸۰ در آمریکا يك پنجم از کل خانوارهای متشکل از زن و شوهر، دست کم يك همسر قبلا طلاق رفته را در برداشتند. از این میان ، ۳۵% مشتمل بر يك شوهر قبلا طلاق گرفته و ۳۰% مشتمل بر يك زن قبلا طلاق گرفته بودند و در ۳۵% موارد، زن و شوهر هر دو قبلا طلاق گرفته بودند.

(Huber and Spitze , ۱۹۸۸:۴۲۷).

در سالهای پایانی قرن بیستم نیز در حدود ۴۶% از کل ازدواج های انجام شده در آمریکا، ازدواج های مجدد بوده است و طبق برآوردهایی که صورت گرفته ، بیش از ۱۰ میلیون کودک آمریکایی در خانواده های ناتنی زندگی می کنند.

(Ward and Stone , ۱۹۹۸:۳۰۴)

تفاوت های جنسی نیز در این زمینه حائز اهمیتند. بر طبق شواهد موجود، مردان زودتر و بیشتر از زنان به ازدواج مجدد اقدام می کنند. به نظر می رسد گذشته از تفاوت نیازهای جنسی در مردان و زنان ،

عوامل دیگری نیز در این زمینه موثرند. با توجه با اینکه مسئولیت حضانت فرزندان در کشورهای غربی در بیشتر موارد به مادران سپرده می شود، پدران با برخورداری از مزایای اقتصادی بیشتر، مشکلات کمتری برای ازدواج مجدد دارند. افزون بر این ، مردان از امتیاز سنی هم برخوردارند. الگوی شوهر مسن تر - زن جوان تر مقبولیت اجتماعی بیشتری نسبت به عکس آن دارد و تفاوت سنی ده ساله به نفع مردان ، در ازدواج های مجدد کاملاً متعارف است .

(Lindsey and Beach , ۳۸۷: ۲۰۰۰)

ازدواج مجدد به ویژه در صورت تشکیل خانواده ناتنی

$\tau h\check{U}zT\check{U}\Psi \ 3\check{E}\check{U}\check{\epsilon}\check{N} \ \check{U}qz\check{U}\check{H} \ \gamma \ R!\check{E}\check{U}^{-\check{\tau}\check{\tau}}$

$\{ \check{U}hT'\check{\theta}I \ \check{u}^{-\check{\tau}} \ 3\check{I}b\check{U}\check{d} \ hT\check{Z}\check{Z} \ \check{q}\check{\theta}R_{\check{\epsilon}}z \ (hP\check{U}$

پدر یا مادر خوانده ها در برقراری
ارتباط عاطفی با فرزند خوانده ها دچار
مشکل می شوند؛ زیرا برخلاف خانواده های
طبیعی که در آنها رابطه عاطفی بین
والدین و فرزندان از زمان ولادت آغاز شده
و در طول زمان گسترش و استحکام می یابد،
در خانواده های ناتنی ، مفروض آن است که
ارتباط عاطفی بین پدر / مادر خوانده و
فرزندان از زمان ازدواج مجدد به وجود
آید، در حالی که چنین ارتباط سریعی اگر
فرزندان ، بسیار خردسال نباشند و به
ویژه اگر ارتباط آنان با پدر و مادر
طبیعی تداوم داشته باشد، بندرت امکان
پذیر است .

(Lytton and Grusec, ۱۹۸۸: ۴۲۸)

$\tau h o T \ddot{U} Z \Psi \quad \theta \hbar \ddot{u} z \quad / \quad \theta \hbar \quad \not{m} \lambda T \quad \mathbb{R} \ddot{u} Y^{-} \ddot{U} \quad q \theta R_s z \quad (\ddot{U} \quad \ddot{u} U$

به دلیل فقدان هنجارهای مشخص اجتماعی ، اغلب با مشکل ابهام نقش روبه رو می شوند و در نتیجه ، نوعی تناقض رفتاری برای آنان پیش می آید. آنان در يك سطح ارتباطی ، فشارهایی برای هر چه بیشتر شبیه شدن به پدر یا مادر طبیعی دریافت می کنند و در سطحی دیگر به آنان گفته می شود که فاصله خود را با فرزند خوانده ها تا حدودی حفظ کنند .

(Allan ۱۶۲ : ۲۰۰۱ Crow and ,)

$k^{-}\check{u}\mathfrak{E}\ \Theta\emptyset\Sigma V\ \check{u}^{-}\ B\check{u}^{-}\text{'}F\Theta\check{U}\ q\Theta R_{\mathfrak{z}}z$

به سبب فقدان هنجارها و دستورالعمل های مشخص فرهنگی ، ارتباط متقابل زن و شوهر نیز گاه در معرض تهدید قرار می گیرد؛ برای مثال ، مشخص نیست زمانی که زن مدتی طولانی را با شوهر سابق خود سپری می کند یا مکالمات تلفنی ممتدی با وی دارد و یا احیانا شام را با وی صرف می کند، واکنش مناسب شهر جدید به این امور چه باید باشد. بدیهی است بسیاری از شوهران در برابر این امور اغماض نمی کنند و در نتیجه ، بروز تنش و درگیری بین زن و شوهر و گاه بین شوهر جدید و شوهر سابق ، محتمل خواهد بود.

(Lytton and Grusec, ۱۹۸۸: ۴۲۸)

3ãÀθŭ θz γ´ ¯hYγ´ qθRsz (h

مسئله وحدت و یکپارچگی خانواده ، مشکل دیگری است که خانواده های ناتنی با آن روبه رو می شوند. معمولاً خود زوج ها مایلند به تعریف مشترکی از یکپارچگی دست یابند، ولی وجود فرزندان مسئله اتحاد و یگانگی را با مشکل روبه رو می سازد. برخلاف دکوراسیون منزل که به آسانی قابل تغییر است ، خاطرات تغییرناپذیر گذشته که به واسطه آلبوم عکس ، فیلم و مانند آن زنده می شود، ممکن است بر تعهد اعضا و احساس تعلق آنها به خانواده جدید، تاثیر منفی به جا گذارند. (Crow and Allan, ۱۵۹: ۲۰۰۱).

رسیدن خانواده ناتنی به مرحله وحدت و یکپارچگی دست کم دو سال و گاه تا چند سال به طول می انجامد. در بعضی موارد نیز این امر هیچ گاه به وقوع نمی پیوندد، مگر بعد از آنکه فرزند خوانده ها خانواده را ترك كنند و پدر و مادر را تنها گذارند. البته جنس و سن فرزندان در هنگام تشکیل خانواده ناتنی و همچنین نوع خانواده ناتنی در کاهش یا افزایش مدت مزبور دخالت دارند. (Robinson, ۱۱۵: ۱۹۹۰)

مشکل دیگر خانواده های ناتنی ، مسئله برقراری نظم و کنترل رفتار فرزندان است . تنظیم روابط اعضای خانواده و نظارت بر رفتارهای آنان در صورتی می تواند موفقیت آمیز باشد که روابطی گرم و صمیمانه بین والدین و فرزندان برقرار باشد، در حالی که خانواده های ناتنی از این نظر معمولاً در سطح پایین تری نسبت به خانواده های طبیعی قرار دارند. افزون بر این جهت ، از آنجا که فرزندان اقتدار پدر / مادرخوانده را معمولاً نمی پذیرند، ممکن است از اینکه به آنها امر و نهی کند، رنجیده خاطر شوند و حتی در برابر تلاش های او برای تحمیل نظم و انضباط بر آنان مقاومت نمایند. از سوی دیگر، پدر یا مادر طبیعی نیز بین دو امر، احساس کشمکش درونی می کند: نخست ، امید به اینکه شریک جدید در برقراری نظم و نظارت بر رفتار فرزندان به وی یاری رساند و دوم ، ایجاد چتر حمایتی برای فرزندان در برابر شریک . آگاهی فرزندان از همین احساس اخیر است که گاه موجب می شود آنان حتی در جهت مرزبندی و ایجاد فاصله بین پدر و مادر و بهره برداری از این موضوع به نفع خود تلاش کنند.

(Grusec and Lytton , ۴۲۸ : ۱۹۸۸)

ύV ThTŪZΨ Θh ζPŭz qΘRsz (Y

اغلب ناچارند دو خانواده را از نظر مالی تامین کنند و این امر نیز می تواند مشکلات و کشمکش هایی را به بار آورد. معمولاً مقدار نسبی پول هزینه شده برای فرزندان طبیعی و فرزند خوانده ها، به عنوان مقیاس اندازه گیری عشق و شیفتگی پدر یا مادر نسبت به فرزندان تلقی می شود و این طرز تلقی هم در پدر و مادرها و هم در فرزندان مشاهده می شود. (Ibid)

در مجموع ، با توجه به مسئله تقسیم کار جنسی در خانواده ، احتمالاً پدر خوانده ها در مقایسه با مادر خوانده ها مشکلات کمتری دارند؛ زیرا نقش محدودتری را در زندگی فرزند خوانده ها ایفا می کنند. بسیاری از پدر خوانده ها، خود را صرفاً حامی عاطفی مادر و تامین کننده امنیت مالی خانواده ها تعریف می کنند و بدین ترتیب ، نقشی ثانوی را بر عهده می گیرند. آن دسته از پدرخوانده ها هم که نقشی نظارتی را می پذیرند، معمولاً از مشارکت در مراقبت روزانه از فرزندان مقداری فاصله می گیرند، ولی از آنجا که مادر خوانده بودن اغلب مستلزم درگیری و ارتباط نزدیک تر با فرزند خوانده ها است ، می توان مشکلات بیشتری را برای مادر خوانده ها پیش بینی کرد. (Allan and Crow , ۱۶۶: ۲۰۰۱-۱۶۷)

١) R!ĖŮ TŭĀhzh

واقعیت آن است که بخش مهمی از مسائل یاد شده ، جنبه اجتناب ناپذیر دارند و تنها می توان در جهت کاهش عوارض آنها چاره اندیشی کرد. توصیه های عام اسلام در زمینه صبر و بردباری ، ایثار و مهربانی و گذشت و خویشتن داری ، راهنمای پدران و مادران و مشوق آنها در عبور از این مراحل تنش زای زندگی در خانواده ناتنی است ، ضمن آنکه بهره گیری از شیوه های صحیح تربیتی می تواند در بالا رفتن سطح انطباق پذیری فرزندان موثر باشد.

اما برخی از این مسائل ، بر پیشینه های فرهنگی خاصی مبتنی است که با آموزه های دینی ناسازگارند؛ به طور خاص ، در مورد ارتباط با همسر سابق هنجارهای دینی مشخصی وجود دارند که امکان سوء استفاده را به حداقل کاهش می دهند. زن و شوهر پس از طلاق و انقضای مدت عده (در طلاق رجعی) به وضعیت پیش از ازدواج باز می گردند و موظفند به تمام محدودیت های روابط دو جنس مخالف که در شرع برای افراد نامحرم مقرر گردیده ، پایبند باشند.

ŋŭhTʰəI zŭə̃ K!b zŭVhəŋz̃

ʰə̃ ə̃ NF zŭV ʰŋŭzTŭ

افزایش بی سابقه میزان طلاق در بیشتر کشورهای غربی ، آمار فرزندان طلاق را بسیار بالا برده است . بخش عمده ای از فرزندان طلاق افرادی هستند که در خانواده های تک سرپرست و در کنار تنها یکی از والدین زندگی می کنند. در سال ۱۹۹۸ تقریباً ۲۷٪ از کل کودکان زیر ۱۸ سال آمریکایی تحت سرپرستی تنها یکی از والدین به سر می بردند. این نسبت در مورد کودکان سفید پوست نزدیک به ۲۳٪ بوده است ؛ یعنی از کل تعداد ۵۶۱۲۴۰۰۰ کودک سفید پوست زیر ۱۸ سال در آمریکا، ۱۲۷۷۲۰۰۰ نفر در خانواده های تک سرپرست زندگی می کردند که از این تعداد ۱۰۲۱۰۰۰۰ نفر تحت سرپرستی مادر تنها و ۲۵۶۲۰۰۰ نفر تحت سرپرستی پدر تنها قرار داشتند. این در حالی است که در سال ۱۹۶۰ تنها ۳۹۳۲۰۰۰ کودک سفید پوست زیر ۱۸ سال ، یعنی حدوداً ۷٪ از کل کودکان سفید پوست ، در خانواده های تک سرپرست به سر می بردند. (اینترنت ، اداره آمار آمریکا) بدیهی است به جز طلاق ، عوامل دیگری مانند مرگ همسر یا نامشروع بودن فرزند نیز می توانند به تک سرپرستی خانواده منجر شوند، ولی بدون شك ، طلاق سهم عمده ای را در این زمینه به خود اختصاص می دهد. در این قسمت ابتدا به بررسی کوتاه مسائل و مشکلات فرزندان طلاق در خانواده های تک سرپرست می پردازیم و سپس به عواملی که باعث می گردند تجربه کودکان از این مسائل متفاوت باشد، اشاره خواهیم کرد.

NOF zǔV ʔhǔZTǔʔ Θh K!b ʔǔhT!θI ~!ΘRsz
 ʒɪbǔd ~!ΘRsz - □ □ □ □ □ □

با وقوع طلاق باید در انتظار مشکلات عاطفی متعددی برای کودکان بود. یک مسئله مهم در این ارتباط که از سوی روان شناسان مورد توجه ویژه قرار گرفته است، پدید آمدن احساس گناه در کودکان طلاق است که گاه تا چندین سال نیز ادامه می یابد. در ذهن بسیاری از آنان این تصور به وجود می آید که آنها مسئول جدایی پدر و مادر خود بوده اند و در پاره ای از موارد، خود پدر و مادر نیز این اندیشه را در کودک تقویت می کنند؛ برای مثال، گفتن این سخن به کودک که «تو باعث جدایی ما شدی» یا اینکه «ما طلاق گرفتیم چون فکر کردیم جدایی ما از هر جهت به سود تو است» با تحکیم احساس گناه در کودک، می تواند مشکلات روانی حادی برای وی ایجاد کند.

(تایبر، ۱۳۷۲: ۸۰ - ۸۴)

همچنین باید به مشکلات عاطفی دیگری مانند احساس تعارض و کشمکش درونی در باب وفاداری در هنگامی که کودک ناگزیر می شود از بین پدر و مادر یکی را انتخاب کند

(تایبر؛ ۱۳۷۲: ۱۶۷)

و نیز نگرانی شدید وی از اینکه ممکن است سرپرست باقی مانده را نیز از دست دهد و کاملاً تنها شود
 (تایبر، ۱۳۷۲: ۴۵)،
 اشاره کرد.

3b2y2 ~Üø22GF ü~ tFIüž Kŭ~bTŨ ~!ΘR2

بسیاری از روح های طلاق گرفته ، به
دلایل شغلی یا به منظور نزدیک تر بودن به
خویشاوندان و یا به انگیزه يك شروع تازه
و نسبتا فارغ از خاطرات تلخ گذشته ،
منزل جدیدی تهیه کرده و به آن نقل مکان
می کنند. تغییر محل سکونت می تواند برای
کودك نتایجی مانند تغییر گروه دوستان و
تغییر محیط آموزشی را در پی داشته باشد
و این تغییرات نیز خود، مشکل انطباق
پذیری با محیط جدید را برای وی به وجود
می آورد که ممکن است به عوارضی روانی
مانند احساس ناتوانی منجر شود.
(Allan and Crow , ۲۰۰۱:۱۳۲)

همان گونه که در بحث پیش اشاره شد، طلاق مشکلات مالی عمده ای برای مادران سرپرست خانواده به بار می آورد. به طور طبیعی فرزندان طلاق نیز که تحت سرپرستی مادران منفرد زندگی می کنند، با مشکلات مالی و معیشتی گوناگونی روبه رو می شوند. اهمیت این مسئله به حدی است که برخی صاحب نظران معتقدند بسیاری از پیامدهای منفی طلاق برای فرزندان، مانند اینکه فرزندان پرورش یافته در خانواده های تک سرپرست دو برابر فرزندانی که با پدر و مادر طبیعی خود زندگی می کنند، در میزان های رسمی بزهکاری حضور دارند و نیز احتمال تولد فرزندان نامشروع یا طلاق در میان آنها بیشتر و احتمال راهیابی آنان به دانشگاه کمتر است، معلول فقر و شرایط ناشی از آن از قبیل درآمد پایین، خانه با کیفیت پایین و فقدان نظارت والدین در خانواده ها است، نه اینکه این امور صرفاً از غیبت پدر ناشی شده باشد.

(Ward Stone, ۱۹۹۸: ۳۰۱)

zəzə. ʊqəũH hɛzũəI əh ɒ!ɤʉũ

جامعه پذیری کودکان به عنوان یکی از کارکردهای اساسی خانواده که در خانواده های کامل توسط پدر و مادر مشترکا انجام می گیرد، در خانواده های تک سرپرست با مشکل روبه رو می شود؛ به ویژه احتمال اینکه کودک در چنین خانواده هایی نسبت به نقش های جنسیتی به طور مناسب جامعه پذیر نشود، افزایش می یابد. از آنجا که کودک فعالیت های مختص به هر یک از دو جنس را به خوبی فرا نمی گیرد، در تفکیک نقش های جنسی مردانه از زنانه دچار مشکل می گردد

(Winch, ۱۹۷۱: ۶۱۱)

به نظر می رسد پدر در مقایسه با مادر، نقش برجسته تری را در این زمینه، به ویژه نسبت به فرزندان پسر، ایفا می کند. پدرها احتمال بیشتری دارد که رفتار خوب پسر را تشویق کنند و احتمال دارد که رفتار خراب کارانه او را نادیده بگیرند. در فرض ارتباط با پدر، امکان همانندسازی با او برای پسر بیشتر فراهم است و می تواند کنترل نفس و دیگر رفتارهای مناسب را از او بیاموزد.

(Berk, ۱۹۹۴: ۵۸۰)

این در حالی است که طلاق به ویژه در جوامع غربی، در بسیاری از موارد، کاهش چشمگیر و یا حتی قطع کامل ارتباط فرزند با پدر را در پی دارد. برآورد شده است که در آمریکا در حدود نیمی از کودکان پس از طلاق، تماس واقعی با پدرانشان ندارند، به ویژه اگر پدر شریک زندگی جدیدی برگزیده باشد.

(Allan and Crow, ۲۰۰۱: ۱۳۲)

نتایج يك سری از پژوهش های انجام گرفته نشان می دهد آن دسته از فرزندان طلاق که در سنین مدرسه قرار دارند، در مقایسه با فرزندان خانواده های سالم با افت تحصیلی بیشتری روبه رو می شوند. بعضی از آنها با معلمان خود درگیری هایی پیدا می کنند و احتمال فرار آنان از مدرسه بیش از دیگران است. البته در این مورد نیز بعضی از صاحب نظران معتقدند نباید ساختار خانواده و فقدان یکی از والدین را منشاء اصلی این قبیل مشکلات تلقی کنیم، بلکه عوامل دیگری مانند روابط ضعیف پدر یا مادر با فرزند، ناتوانی از برقراری ارتباط، فقدان منابع اقتصادی و ناسازگاری خانوادگی، نقش اساسی را در این خصوص ایفا می کنند؛ یعنی در واقع، مشکلاتی از این دست به جای آنکه معلول طلاق و تك سرپرستی باشند، ممکن است بازتاب شرایط نامناسبی باشند که پیش از جدایی یا طلاق بر خانواده حاکم بوده است.

(Shepard, ۱۹۹۸: ۳۰۸)

$z\theta\check{\upsilon}\text{FI}\theta\ z\check{\upsilon}U\ z\theta\check{\upsilon}\text{H}\text{fY}^{\sim}\check{\upsilon}T\ \theta\check{\alpha}\check{z}\text{h}\ \gamma\ z\theta\check{\upsilon}\theta\text{V}^{\sim}\text{~}^{\sim}$

تحقیقاتی که طی چند دهه گذشته صورت گرفته ، ارتباط میان طلاق و بزهکاری نوجوانان را به وضوح نشان می دهد. بر طبق این تحقیقات ، میزان بزهکاری در خانه های از هم گسیخته بیش از خانه های سالم است و این میزان در مورد کودکان متعلق به خانواده هایی که با طلاق یا جدایی از هم می پاشند، بیش از خانواده هایی است که به واسطه مرگ یکی از والدین انحلال می یابند
(Goode , ۱۰۱: ۱۹۶۴)

همچنین ، احتمال اینکه فرزندان طلاق اقدام کنند یا فرزندان نامشروع به دنیا آورند و یا به الکل و مواد مخدر مبتلا شوند، بیش از افرادی است که طلاق والدین را تجربه نکرده اند. در عین حال ، اختلاف نظر سابق در مورد اینکه آیا خود طلاق منشاء این پیامدها می گردد یا شرایط نامناسب دیگری که چه بسا پیش از طلاق بر خانواده حاکم بوده است ، در این بحث نیز به چشم می خورد.
(Shepard , ۳۰۸: ۱۹۹۹)

$\bar{v}\bar{w}^{\bar{e}}\bar{e}\bar{H}F\bar{e}\bar{w}^{\bar{e}}\bar{\theta}\bar{U}\bar{\theta}\bar{w}\bar{A}\bar{\theta}2K_{\text{eff}}\bar{u}\bar{w}Fz\bar{u}\bar{w}\bar{v}\bar{\theta}2G_Fz$
 $K!b\{\bar{U}hT^{\bar{e}}\bar{\theta}I\ K!b\bar{e}\bar{U}\{\bar{U}hT^{\bar{e}}\bar{\theta}I$

، مسائل و مشکلات یاد شده را به گونه
 ای یکسان تجربه نمی کنند؛ چرا که مجموعه
 ای از متغیرها در نوع واکنش آنان به طلاق
 دخالت دارند که به مهم ترین این متغیرها
 اشاره خواهیم کرد.

آسیب های طلاق ، به مقطع سنی خاصی اختصاص ندارند؛ اما واکنش کودکان به طلاق یا جدایی والدین در سنین مختلف تفاوت هایی دارد. در سال های پیش از مدرسه ، احتمال بالایی دارد که کودک از راه برخورد قهقهرایی با آخرین آموزش ها و مهارت هایی که کسب کرده ، مانند آموزش توالف رفتن یا رفتن به مهد کودک ، نسبت به طلاق واکنش نشان دهد. ترس ، اضطراب و خواب های آشفته افزایش می یابند و کودک معمولاً نگران رها شدن از سوی سرپرست خود و گرسنه ماندن است . بعضی کودکان پرخاشگرتر می شوند و بعضی خشم خود را فرو می خورند. تعدادی از کودکان نیز خود را مسئول شکست ازدواج قلمداد می کنند که این امر تاءثیر منفی محسوسی بر روحیه آنان بر جای می گذارد. (Grusec and Lytton , ۱۹۸۸: ۴۲۲).

به طور کلی کودکان کم سن و سال به دلیل عدم بلوغ شناختی ، بیشتر در معرض آسیب های طلاق قرار دارند؛ اما همین عدم بلوغ از جهتی ممکن است در طول زمان برای آنان مزیت بخش باشد. این دسته از کودکان ده سال پس از طلاق والدین ، یعنی هنگامی که خود به دوره نوجوانی پا می گذارند، خاطره های کمتری از تجربه تلخ گذشته در ذهن خود دارند. (Santrock and Yussen , ۱۹۸۹: ۳۴۲)

در دوره پنج تا هشت سالگی ، کودکان اندوه و خشم خود را آشکارا به نمایش می گذارند و زود گریه و ناله سر می دهند. آنان بر خلاف کودکان کوچک تر نمی توانند در تخیلات خود روزی را مجسم کنند که پدر و مادرشان آشتی کرده و اوضاع به شکل اول بازگشته باشد و به همین دلیل ، در معرض

افسردگی های شدید قرار دارند. کودکان ۹ تا ۱۲ ساله ، واکنش های خشم آلود شدیدی به ویژه نسبت به کسی (پدر یا مادر) که او را مسبب طلاق می دانند، نشان می دهند. بعضی از آنان به جناح بندی های قوی و اغلب دراز مدت با یکی از والدین در برابر دیگری اقدام می کنند که معمولاً این جناح بندی ها با مادر و بر ضد پدر صورت می گیرند؛ همچنین احساس تنهایی ، غم و اندوه ، اضطراب و حس ناتوانی و بی قدرتی در آنان به وفور مشاهده می شود. نوجوانان نیز دچار تشویش های متعدد به ویژه نسبت به ازدواج و زندگی آینده خود می شوند. بعضی از آنان از جهت وفاداری به پدر و مادر دچار تعارض می شوند و برخی ممکن است هم پدر و هم مادر را رها کنند و راه خودشان را در پیش بگیرند. (Grusec and Lytton , ۱۹۸۸: ۴۲۲)

با این همه ، هیچ يك از یافته های مذکور کلیت ندارد و در همه مقاطع سنی و به ویژه در سنین بالاتر، با کودکانی روبه رو می شویم که سازگاری نسبتاً مطلوبی را با طلاق به نمایش می گذارند؛ برای مثال ، طلاق بسیاری از نوجوانان حتی پس از انحلال خانواده پدر و مادری خود، رفتارهای مسئولانه و سطح بالایی از بلوغ را به نمایش می گذارند؛ از این رو، همان گونه که پژوهش ها نشان داده است ، می توان نتیجه گرفت که به طور کلی کودکان سنین بالاتر بهتر از کودکان کم سن و سال با پیامدهای طلاق کنار می آیند؛ مسئولیت پذیری بیشتری نشان می دهند و آسیب های روانی کمتری را نیز متحمل می شوند. (Ibid: ۴۲۳)

پژوهش های انجام گرفته معمولا این فرضیه را تایید کرده اند که آسیب پذیری پسرها از طلاق در همه مقاطع سنی بیش از دخترهاست. با در نظر گرفتن این نکته که این پژوهش ها اغلب بر روی کودکان تحت حضانت مادر صورت گرفته ، یافته ها نشان داده اند که دختر بچه ها حدود دو سال پس از طلاق ، ارتباطات خوبی با بزرگسالان و همسالان برقرار می کنند؛ همدلی ، حساسیت روان شناختی و استقلال بیشتری از خود نشان می دهند؛ از بازی کردن بیشتر لذت می برند؛ دوستان بیشتری دارند و گرایششان به استفاده از حمایت دوستان خود، بیشتر است ؛ اما پسر بچه ها در همان زمان ، فشارهای روانی بیشتری را متحمل می شوند و اشتیاق شدیدتری به پدر خود نشان می دهند، ضمن آنکه ذهن خود را به تخیلاتی درباره آشتی کردن پدر و مادر بیشتر مشغول می کنند.

(Ibid: ٤١٨)

پسرها همچنین رفتارهای پرخاشگرانه بیشتری را به نمایش می گذارند که این رفتارها در وهله نخست متوجه مادران است و در مراحل بعد به تدریج به خواهر و برادرها نیز گسترش می یابد که در شکل گیری و كتك كاری بروز می کند. پس از طلاق ، سطح پیشرفت ، هم برای پسرها و هم برای دخترها کاهش می یابد؛ اما مشکلات تحصیلی برای پسرها بیش از دخترها پیش می آید.

(Berk, ١٩٩٤: ٥٨٠).

ممکن است تفاوت واکنش پسرها و دخترها به طلاق والدین از این واقعیت ناشی باشد که مادران پس از طلاق ، سخت گیری و انضباط کمتری نسبت به پسرها اعمال می کنند. این واقعیت نیز خود از آنجا نشاءت

می گیرد که والدین روی کودکان همجنس خود کنترل بیشتری اعمال می کنند تا جنس مخالف؛ در نتیجه، مادرها بیش از پدرها بر دخترها سخت می گیرند و پدرها بیشتر نسبت به پسرها جدی و سخت گیر هستند تا دخترها؛ از این رو، عدم حضور پدر پس از طلاق به این معنا است که پسر مدل نقش و مهم ترین نظم دهنده رفتار خود را از دست می دهد؛ اما دخترها از این نظر کمبودی نداشته و مادران تقریباً مثل گذشته کنترل و انضباط خود را بر آنان اعمال می کنند. از این گذشته، پسرها در مقایسه با دخترها از محبت و عطوفت کمتری برخوردار می شوند، در حالی که نیاز آنان به محبت والدین و دیگر بزرگسالان مانند معلمان و مربیان از دخترها کمتر نیست. منشاء این امر نیز احتمالاً برخی هنجارهای فرهنگی است که برآوردن نیازهای عاطفی پسران، مانند نوازش کردن آنان را مردود می شمارند و این امر را موجب «لوس شدن» آنها می دانند. افزون بر اینها، پسرها بیشتر از دخترها مورد خشم، انتقاد و سرزنش پدر و مادر قرار می گیرند که این واقعیت نیز در کاهش اعتماد به نفس پسرها و افزایش رفتارهای پرخاشگرانه در آنان موثر است.

(تایبر، ۱۳۷۲: ۱۰۶ - ۱۰۸)

از جمله عواملی که بر واکنش کودک نسبت به طلاق والدین تاثیر قابل توجهی دارد، جنسیت کسی است که حضانت کودک را پس از طلاق بر عهده می گیرد. بر حسب تحقیقات متعدد، کودکانی که تحت حضانت همجنس خود از بین پدر و مادر قرار دارند، در مقایسه با کودکانی که با غیر همجنس خود زندگی می کنند، وضعیت بهتری را از حیث شادمانی، استقلال، عزت نفس و رشد یافتگی نشان می دهند.

(Santrock and Yussen, ۱۹۸۹:۳۴۲)

بر پایه این تحقیقات، تعدادی از کارشناسان مسائل خانواده توصیه می کنند تا حد امکان، حضانت پسرها به پدرها و حضانت دخترها به مادرها سپرده شود.

WhZŋ "€θ. θ€ 3TŬŷθ "a!€

پدر یا مادری که حضانت فرزند را بر
عهده می گیرد، چنانچه خودش با پیامدهای
طلاق بهتر سازگاری یافته باشد، بهتر می
تواند کودک را از کشمکش ها دور نگه دارد
و با اعمال نوعی سرپرستی مقتدرانه ، از
فشارهای روانی وارد شده بر کودک بکاهد.
(Berk , ۵۷۸: ۱۹۹۴)

$$t_{ghP\ddot{U}y'} \quad t_2 \quad \bar{m}\Theta\Sigma R_s\eta$$

میزان کشمکش بین والدین چه پیش و چه پس از طلاق ، نقش مهمی را در انطباق پذیری کودک ایفا می کند. به طور خاص ، هر چه توافق والدین در مورد تنظیم برنامه های کودک و هماهنگی آنان در خصوص برنامه دیدارها بیشتر باشد ، واکنش کودک مطلوب تر خواهد بود ، ضمن آنکه تداوم روابط مثبت پدر و مادر پس از طلاق و به ویژه انجام دادن وظایف مالی از سوی پدر ، انطباق فرزند را تا حد زیادی افزایش می دهد .

(Gursec and Lytton , ۴۲۳ : ۱۹۸۸-۴۲۴)

hT'əI ũ̃ B̃Ũyθ "2I2η

کیفیت و میزان ارتباط کودک با هر یک از والدین نیز نقش مهمی در واکنش وی به طلاق دارد؛ برای مثال در سال اول پس از طلاق، بسیاری از مادران دچار سرخوردگی شده و در خود فرو می روند؛ در نتیجه، نسبت به فرزند خود توجه و حمایت کمتری مبذول می دارند و برنامه مناسبی برای تنظیم و کنترل رفتار فرزند ارائه نمی دهند. از این گذشته، اگر مادران سرپرست فرزند ناگزیر باشند به کار خارج از منزل رو آورند، فرزندان افزون بر آنکه با پدران غیر سرپرست خود چه بسا ارتباط مطلوبی ندارند، روابطشان با مادر نیز دچار اختلال می شود که این امر احتمال بروز اختلالات رفتاری در آنان را افزایش می دهد.

(Ibid: ۴۲۴)

tʒhPŮy K!b hθzɛ θh whzŋ zŭv ʒvŭĀĀ

متغیر دیگری که باید بر آن تاکید کرد، میزان آگاهی های کودکان در مورد طلاق والدین و علل آن است. بیش از سه چهارم کودکانی که در یک پژوهش مورد مطالعه قرار گرفتند، تبیین هایی ناکافی از طلاق والدین دریافت کرده بودند و همین امر موجب گردیده بود که تجربه های فراوانی از ترس و پسرفت داشته باشند. آنهایی که کمترین اطلاعات در اختیارشان قرار داده شده بود و علل ستیزه های زناشویی برایشان واضح نبود، حتی پنج سال پس از جدایی والدین نیز با بیشترین مشکلات روبه رو بودند.

(Ibid)

ЗҒРyҢ y' Зᄁᄁᄁᄁᄁᄁ zᄁᄁ ᄁᄁᄁᄁ

روابط مثبت کودکان طلاق با خویشاوندان ، همایگان ، معلمان و دوستان به دلیل حمایت های مالی ، عاطفی و غیره که کودکان از این روابط دریافت می دارند ، تاثیر انکارناپذیری بر کاهش عوارض منفی طلاق بر جای می گذارند .

(Berk , ۱۹۹۴: ۵۷۸)

همچنین ، حمایت هایی که دولت ها می توانند در اختیار فرزندان طلاق قرار دهند ، بدون شك ، در بهبود وضعیت آنان موثر است . فراهم آوردن زمینه های اجتماعی و حقوقی لازم برای حفظ رابطه فرزندان با پدر و مادر ، کوشش در جهت کاستن از نزاع های والدین ، حمایت های مادی و توجه هر چه بیشتر به نیازهای روانی کودکان از راه تاسیس مراکز مشاوره برای فرزندان طلاق و مانند آن ، نمونه هایی از حمایت های دولتی می باشد که باید از سوی مسئولان مربوط ، مورد اهتمام قرار گیرد .

(Richards , ۲۶۹: ۱۹۹۹-۲۷۰)

Ḡ!ḠŪ ṬŭĀḥḡḥ

در مورد دیدگاه اسلام درباره مسائلی که
 تك سرپرستی برای فرزندان طلاق به همراه
 دارد، چند نکته را باید خاطرنشان کرد:
 اولاً، همان گونه که پیشتر اشاره شد، اصولاً
 تك سرپرستی الگویی نیست که از دیدگاه
 اسلام قابل توصیه باشد و رواج این الگو
 در جوامع غربی در واقع، برخاسته از يك
 سری ارزش های فردگرایانه و متناسب با
 اوضاع اقتصادی و فرهنگی آن جامعه هاست
 که از منظر دینی مورد ارزیابی مثبتی
 قرار نمی گیرد. جایگاه والای ازدواج در
 اسلام اقتضا دارد به جز در موارد ضروری
 اصلاً طلاق رخ ندهد و اگر طلاق هم صورت
 بگیرد، پس از وقوع آن، زمینه بازسازی
 خانواده های از هم گسیخته در قالب رجوع
 به همسر سابق یا ازدواج مجدد با همسری
 جدید، به سرعت فراهم گردد. بدیهی است
 ازدواج مجدد و تشکیل خانواده ناتنی
 مشکلات خاص خود را برای فرزندان در پی
 خواهد داشت، اما دست کم به جهت تاثیرات
 مثبتی که بر کاهش مشکلات مالی، عاطفی و
 جنسی خود والدین و افزایش سلامت روانی
 آنان بر جای می گذارد، قابلیت و توانایی
 آنان را در توجه به نیازهای فرزندان،
 رسیدگی به مشکلات، حمایت، مراقبت،
 کنترل و نظارت بر رفتار آنها به نحو
 مطلوبی افزایش می دهد.

نکته دوم آن است که اسلام از نظر حقوقی
 ، تامین نیازهای اقتصادی و مالی فرزندان
 طلاق را به گونه ای مناسب تضمین کرده است
 . الگوی اسلامی حضانت فرزندان که پیش از
 این مورد بحث قرار گرفت، مسئولیت های

والدین و به ویژه پدر را در سرپرستی فرزندان به خوبی مشخص کرده است که در نتیجه ، امکان سوء استفاده های قانونی و به ویژه فرار پدران از انجام وظایف پدری آن گونه که در کشورهای غربی به چشم می خورد، تا حد زیاد از میان می رود. از این گذشته ، فرزندان به طور کلی ، جزء افراد واجب النفقه پدر و جد پدری و احیاناً مادر محسوب شده اند و وقوع طلاق هیچ گونه تاثیری در این قاعده کلی ندارد؛ بنابراین ، به نظر نمی رسد در یک نظام اسلامی طلاق به خودی خود و بدون دخالت عوامل دیگر بتواند به مشکلات اقتصادی ویژه ای برای فرزندان منجر گردد.

سومین نکته در خور توجه آن است که تناسب جنسیت کودک با جنسیت سرپرست وی که مورد تاکید تعدادی از صاحب نظران قرار گرفته ، در الگوی اسلامی حضانت مراعات گردیده است . بر طبق نظر مشهور فقهای شیعه ، حق حضانت دختر تا هفت سالگی به مادر تعلق دارد و این به دلیل نقش مهمی است که مادر در رشد شخصیت دختر و تامین نیازهای او ایفا می کند؛ اما نسبت به پسر، بسیاری از فقها معتقدند حق حضانت وی فقط تا دو سالگی به مادرش تعلق دارد و پس از آن به پدر منتقل می شود. البته بعضی فقها تفاوت بین دختر و پسر در مسئله حضانت را انکار کرده اند که این فتوای اخیر با نظر آن دسته از روان شناسان که برای عامل جنس ، نقش چندانی در واکنش کودک به طلاق قائل نیستند، همخوانی خواهد داشت . به هر تقدیر، تداوم حق مادر، مشروط به آن است که وی به ازدواج مجدد اقدام نکند و این شرط نیز احتمالاً به این سبب منظور شده که قابلیت مادر برای ایفای نقش مادری در

قبال فرزندان ازدواج سابق پس از ازدواج مجدد، به شکل قابل ملاحظه ای کاهش می یابد.

نکته چهارم در این خصوص به نقش حمایتی خویشاوندان، اجتماع بزرگ تر و در نهایت به دولت ارتباط می یابد. بدون شك، الگوی مطلوب روابط خویشاوندی و تاکید بر هنجارهایی مانند همدردی (مواسات) اهل ایمان با یکدیگر، نقش انکار ناپذیری در کاهش مشکلات گوناگون پس از طلاق، به ویژه برای فرزندان دارد؛ همان گونه که دولت اسلامی نیز با ایفای وظایف گسترده و نقش مهمی که در قبال مردم و رفع مشکلات عام و خاص آنان بر عهده دارد، می تواند فرزندان طلاق را از حمایت های اساسی خود بهره مند سازد.

اما پنجمین و شاید مهم ترین نکته، رویکرد اخلاقی اسلام است که در بحث الگوهای حضانت نیز به آن اشاره شد. به طور کلی در ادبیات علوم اجتماعی، عنصر اخلاق چه در مقام نظریه پردازی و چه در مقام ارائه رهنمود، جایگاه مناسب خود را کسب نکرده است، ولی اهمیت این عنصر به حدی است که گاهی صاحب نظران علوم اجتماعی ناگزیر می شوند هرچند به صورت غیر مستقیم، بر نقش منحصر به فرد آن تاکید کنند. به طور خاص، در بحث کنونی ملاحظه می کنیم که چگونه روان شناسان، جامعه شناسان و مشاوران خانواده پس از توصیه های متنوعی که برای کاهش مشکلات همسران و فرزندان طلاق ارائه می دهند، با این واقعیت انکارناپذیر روبه رو می شوند که هیچ راه حل اساسی و قابل اطمینانی برای مشکلات یاد شده، به جز توافق، همدلی و همکاری زن و شوهر طلاق گرفته وجود ندارد و ناگفته پیداست که تنها با برخورداری دو زوج از سطح بالایی از

پایبندی به موازین اخلاقی ، می توان چنین انتظاری را از آنان داشت . اسلام نیز به عنوان يك دين اخلاق مدار، اهتمام فراوانی به شکوفا کردن و پرورش وجدان اخلاقی آحاد جامعه از خود نشان داده است و تاکیدى که در چندین آیه قرآن بر طلاق تواءم با نیکوکاری یا طلاق زیبا صورت گرفته ، یکی از شواهد این مدعا است . پایبندی عمومی به موازین اخلاقی ، گذشته از آنکه احتمال طلاق را تا حد بسیار زیادى کاهش مى دهد، به وضعیتی منجر مى گردد که در آن ، اقدام به طلاق - در مواردی که ضرورت اقتضا مى کند - به جای آنکه نفرت انگیز و خصومت آمیز باشد، مسالمت آمیز و تا حدودی خالی از تنش خواهد بود. (۱۰۲) در این خصوص آن است که فرزندانى که در خانواده تك سرپرست بیشتر آسیب دیده اند، واکنش بهتری نسبت به خانواده ناتنى نشان مى دهند و آنانی که در خانواده تك سرپرست وضعیت بهتری داشته اند، واکنش چندان مثبتی به ازدواج مجدد پدر یا مادر خود نشان نمى دهند. بر پایه این فرضیه ، به دلیل آنکه در جوامع غربی معمولاً پسران پس از جدایی والدین ، مدل نقش (پدر) را از دست مى دهند، نسبت به جایگزین او، یعنى پدرخوانده ، واکنش بهتری بروز مى دهند؛ اما واکنش منفی دختران به این دلیل است که آنها در خانواده تك سرپرست معمولاً رابطه خوبی با مادران برقرار مى کنند و از این رو، ورود پدرخوانده را تهدیدی برای این رابطه تلقى مى نمایند. به همین سان ، تاثیر متغیر سن ، این گونه تبیین مى شود که معمولاً نوجوان ها در خانواده های تك سرپرست سازگاری بیشتری دارند و بهتر از کودکان خردسال به تقاضاهای مادر در مورد کسب استقلال و اعتماد به نفس پاسخ مى دهند. در نتیجه ،

ازدواج مجدد مادر استقلال آنها را تا
حدودی از بین می برد.
(Grusec and Lytton, ۱۹۸۸: ۴۲۹)

در مباحث قبل اشاره شد که اسلام در نظام اجتماعی مطلوب خود، ازدواج مجدد افراد طلاق گرفته را بر الگوی تك سرپرستی ترجیح می دهد و از سوی دیگر، بخشی از پیامدهای منفی طلاق را اجتناب ناپذیر تلقی می کند. از اینجا می توان نتیجه گرفت که در ارزیابی کلی قانون گذار اسلام ، ازدواج مجدد همسران طلاق گرفته پیامدهای منفی کمتری برای آنان و فرزندان در مقایسه با الگوی تك سرپرستی دارد. مقایسه پیامدهای طلاق برای فرزندان در فرض تك سرپرستی با پیامدهای آن در فرض تشکیل خانواده ناتنی ، این نتیجه گیری را تایید می کند. مشکلات مالی خانواده های تك سرپرست به عنوان یکی از معضلات این نوع خانواده ها، پس از ازدواج مجدد تا حد زیادی مرتفع می گردد؛ همان گونه که وجود جایگزین پدر در خانواده های ناتنی مشکل اختلال در فرایند جامعه پذیری را تا حدودی کاهش می دهد. البته این در صورتی است که حضانت فرزندان طلاق در دست مادر باشد، آن گونه که در کشورهای غربی رواج دارد؛ اما در الگوی اسلامی که حضانت فرزندان را در نهایت بر عهده پدر قرار می دهد، احتمال بروز این مشکلات به مراتب کاهش می یابد. از نظر مشکلات عاطفی نیز فرزندان خانواده های ناتنی در مجموع ، وضعیت بهتری نسبت به فرزندان خانواده های تك سرپرست دارند. کودکان خردسال خیلی زود با پدرخوانده یا مادرخوانده انس می گیرند و غم جدایی از پدر یا مادر اصلی را فراموش می کنند. کودکان بزرگ تر نیز گرچه به طور کامل از عوارض روانی طلاق رها نمی

شوند؛ اما بسیاری از آنان پس از گذشت دو سال از ازدواج مجدد، با شرایط خانواده ناتنی انطباق مناسب را می یابند. اینها به معنی نادیده گرفتن مشکلات فرزند خوانده ها، به ویژه نوجوانان به طور خاص دختران نیست؛ مشکلاتی که اسلام برای کاهش آنها استفاده از روش های اخلاقی و تربیتی، حمایت های خویشاوندی و محدودیت هایی در روابط جنسی را توصیه کرده است. بدون شك، تحقق عملی ارزش ها و راهبردهای اسلامی به صورت همه جانبه، موجب کاهش چشمگیر بسیاری از مشکلات یاد شده خواهد گردید.

جایگاه حقوقی طلاق در گذشته و حال ، گزارشی از آمار طلاق در دوران معاصر و تبیین علل افزایش بی سابقه آن ، الگوهای حضانت فرزندان پس از طلاق و پیامدهای طلاق برای همسران و فرزندان به تفکیک موارد مجرد یا تک سرپرستی خانواده و موارد ازدواج مجدد و تشکیل خانواده ناتنی ، محورهایی بودند که در این فصل به بررسی آنها پرداخته شد.

از متون دینی اسلام می توان چهارچوب جامعی استخراج کرد که برای پیشگیری از وقوع طلاق و کاهش عوارض آن ، موثرترین راهکارها را در اختیار می گذارد. به نظر می رسد این چهارچوب اسلامی بیش از هر چیز بر محور اخلاق استوار است و در مرحله بعد، ضمانت های حقوقی و حمایت های اجتماعی برای کاهش عوارض طلاق در این چهارچوب در نظر گرفته شده است . پیامدهای منفی طلاق تا حدودی جنبه طبیعی و اجتناب ناپذیر دارند؛ اما این چهارچوب اسلامی چنانچه از منظری جامع نگریسته شود؛ یعنی با در نظر گرفتن مجموعه مصالح فردی و اجتماعی مورد توجه قرار گیرد، در مقایسه با نظام های حقوقی بدیل ، موفق ترین و کم ضررترین راهکارها را ارائه داده است .

خانواده مطلوب ، خانواده موجود جامعه شناسی دانشی است نظری که با استفاده از روش تجربی به توصیف و تبیین کنش ها و نهادهای اجتماعی می پردازد. نتایج کاربردی این رشته علمی در سیاست ها و راهبردهایی تجلی می یابد که به منظور بهبود اوضاع اجتماعی از سوی کارشناسان ارائه می شوند. از سوی دیگر، اسلام در بردارنده برنامه جامعی در ابعاد گوناگون حیات بشر برای تامین سعادت فردی و اجتماعی است . از آنجا که این برنامه صرفاً معطوف به آخرت نیست ، و در مورد بسیاری از امور دنیوی نیز به دلیل تاثیرگذاری آنها در سعادت اخروی انسان ، دستورالعمل هایی ارائه می دهد، قهراً نقاط تلاقی بی شماری بین این برنامه جامع دینی و برنامه های استفاد از علوم تجربی و به طور خاص ، جامعه شناسی پدید می آید؛ به این ترتیب ، زمینه مناسبی برای مقایسه دیدگاه های علمی و دیدگاه اسلام و یا گفتگوی علم و دین به وجود می آید که این گفتگو نه به حوزه های الهیات بلکه به حوزه علوم تجربی تعلق دارد.

از این گذشته ، امکان استخراج گزاره های فراوان از متون دینی که از امور واقعی حکایت دارند و بالقوه فرضیه هایی آزمون پذیر را در اختیار ما می گذارند، زمینه دیگری برای مقایسه دیدگاه های علم و دین فراهم می کند. بر پایه این مبنای نظری ، در این کتاب به بررسی تطبیقی دیدگاه های جامعه شناسی خانواده و دیدگاه اسلام در مورد جنبه های گوناگون نهاد خانواده و روابط خانوادگی پرداختیم . در این بحث پایانی در نظر داریم

مجموعه مباحث اسلامی مطرح شده را به طور خلاصه و در قالب يك چهارچوب منسجم ارائه دهیم .

در نظام ارزشی اسلام ، سعادت انسان به عنوان غایت آفرینش او، در بندگی و قرب به خداوند تجلی می یابد؛ از این رو، عبودیت و بندگی خدا هدف غایی در نظام مطلوب اسلام است که این هدف در خرده نظام های مطلوب اسلام (خانواده ، اقتصاد، سیاست و...) نیز نمایان می گردد. افزون بر آن ، هر يك از این خرده نظام ها اهداف خاص خود را نیز دنبال می کنند که در راستای تحقق آن هدف غایی مقرر گردیده اند. هدف غایی همچنین از يك سو در پاره ای مبانی ارزشی و از سوی دیگر در روش هایی که اسلام برای نیل به اهداف مقرر معرفی کرده است ، بازتاب می یابد. در ضمن ، پاره ای مفروضات هستی شناختی در نظام های مطلوب اسلام در نظر گرفته شده اند که خود نیز در مبانی ارزشی و در روش ها تاثیر گذارند. بر این اساس ، به مدلی کلی مطابق شکل آتی دست می یابیم که می تواند تمامی نکات ریز و درشت مطرح شده در اسلام درباره نظام های مطلوب را در خود جای دهد.

(۱۰۳) زمانی به طور کامل تحقق می یابد که افزون بر نظام خانواده ، دیگر نظام های اسلامی (اقتصاد، سیاست و...) نیز به طور هماهنگ با یکدیگر به اهداف خود دست یافته باشند.

با این همه ، میان این نظام مطلوب و وضعیت موجود خانواده حتی در جامعه ای اسلامی مانند ایران ، فاصله قابل توجهی وجود دارد و در پاره ای موارد، حرکت هایی در جهت مخالفت با جهت گیری اسلام نیز مشاهده می شود. در ناحیه مبانی ارزشی خانواده ، مسئله تمایزهای جنسیتی امروزه با چالش هایی روبه رو است . عده ای طرفداری از حقوق زنان را در قالب نفی تمایزهای جنسیتی در زمینه حقوق ، نقش ها و مسئولیت ها تعریف می کنند و بر این اساس ، در جهت حذف این تمایزها می کوشند. به نظر می رسد جوامع غربی پیشگام در تحقق این اندیشه ، تجربه های آموزنده ای برای سایر جوامع اندوخته باشند که این تجربه ها تا حدودی می تواند سرانجام این مسیر را به ویژه از حیث پیامدهای منفی آن برای نهاد خانواده ، پیشاپیش مشخص کند.

در ناحیه روش ها نیز مشکلات متعددی وجود دارد. به نظر می رسد تا رسیدن افراد جامعه به سطح اعتقادی و اخلاقی مطلوب ، راهی بس دراز در پیش است و تلاش هایی که در جهت رشد دینی و اخلاقی جامعه صورت می گیرد، به هیچ روی پاسخگوی نیازهای موجود در این زمینه نیست . همچنین روند رو به رشد رفع محدودیت های ارتباط بین مردان و زنان و گسترش روابط آزاد جنسی ، تهدیدی جدی برای نهاد خانواده است که هیچ گونه چاره اندیشی معقول و حساب شده ای در مورد آن مشاهده

نمی شود. در مورد روش های دیگر مانند افزایش آگاهی های زناشویی ، تشویق واقع نگری ، تقویت کارکردهای خانواده در زمینه ارضای نیازهای جنسی و عاطفی ، تقویت عوامل کنترل اجتماعی و حکومتی و سیاست های حمایت از خانواده نیز فراز و نشیب هایی به چشم می خورد که امید می رود در جهت رفع کاستی ها و پیش برد این روش ها، سرمایه گذاری بیشتری از سوی دست اندرکاران صورت گیرد.

ربنا لاتؤاخذنا ان نسينا اءواخطاءنا ربنا ولا تحمل علينا اءرا كما حملته و
على الذين من قبلنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا واغفر لنا وارحمنا
اانت مولنا فانصرنا على القوم الكافرين

- ۱- Robert F. Winch. ۲- البته برخی قبایل ابتدایی ترجیح می دهند که پسران جوان با زنان نسبتاً مسن ازدواج کنند؛ زیرا این گونه زنان از تجربه کافی برخوردارند و در نتیجه می توانند زندگی زناشویی را با موفقیت بیشتری قرین سازند.
(ر.ک : رابرتسون ، ۱۳۷۴ : ۳۱۹)
- ۳- در اسلام مرد با سه دسته از زنان نمی تواند ازدواج کند: ۱. زنانی که رابطه نسبی نزدیکی با وی دارند؛ مانند مادر، مادربزرگ ، دختر و دختران او، خواهر و دختران او، دختر برادر و دختران او، عمه و خاله . ۲. زنانی که از طریق رضاع نسبت های یاد شده را با شخص پیدا می کنند؛ مانند مادر رضاعی ، خواهر رضاعی و غیره . ۳. مادرزن و عروس که به ترتیب ، با داماد و پدرشوهر محرم می شوند. خواهر زن نیز حرمت مشروط پیدا می کند؛ یعنی مادامی که خواهرش در عقد همسری شخص باشد، ازدواج با او جایز نیست ، ولی در صورت طلاق (پس از انقضای عده) و یا مرگ همسر، می تواند با خواهرش ازدواج کند. برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به کتب فقهی ؛ از جمله : شهید ثانی الروضة الیه فی شرح اللمعة الدمشقیه ، ج ۵: ص ۱۵۴ - ۱۸۶.
- ۴- Claude Levi - Strauss .
- ۵- Montesquieu .
- ۶- B. Malinowski. ۷- توتم در اغلب موارد، حیوانی است خوردنی و بی آزار یا خطرناک و وحشت آور و در بعضی موارد گیاه یا نیرویی طبیعی مانند آب و باران است که با همه گروه رابطه ویژه ای دارد. توتم

در وهله نخست ، جد گروه و در وهله دوم ،
فرشته حامی و نگهبان آن است و برای آن
پیام های غیبی می فرستد و در عین حال که
برای دیگران خطرناک است ، فرزندان خود
را می شناسد و آنها را مصون نگه می
دارد .

(فروید، ۱۳۶۲: ۱۹)

۸- Robert Winch .

۹- A.B.Hollingshead .

۱۰- Ian Robertson .

۱۱- W. Kephart. ۱۲- در مورد ازدواج های
مبتنی بر عشق رومانتيك و دیدگاه الام در
این مورد، همچنین ر.ك: فصل ۴، ((
انتظارات معقول)) و ((عشق و محبت
مقابل زوجین)) .

۱۳- R. H. Lowie .

۱۴- K. Davis .

۱۵- Mac Iver .

۱۶- G. Murdock .

۱۷- E. Burgess, H.Locke. ۱۸- بحث تفصیلی تر
و بیان دیدگاه اسلام درباره پدرسالاری را
به فصل سوم ، ((توزیع قدرت در خانواده
(موكول می كنیم .

۱۹- در برخی از روایات منقول از
امیرالمومنین علی عليه السلام نیز بر این نکته
تاکید شده است .

(ر.ك: بحارالانوار، ج ۴۰: ۲۲۶)

۲۰- بعضی جامعه شناسان ((کارکرد))
را مفهوم عامی در نظر می گیرند که شامل
دو قسم ((مثبت)) و ((منفی)) می شود؛
اما عده دیگری از جامعه شناسان واژه
کارکرد را مرادف با کارکرد مثبت به کار
می برند و در نتیجه ، آن را مقابل
کارکرد منفی (dysfunction) قرار دهند .

(ر.ك: Theodorson and Theodorson, A Modern Dictionary of

Sociology, P. ۱۶۵)

در بحثی که پیش رو داریم ، معنی نخست مورد نظر بوده است . در ضمن ، مثبت بودن يك کارکرد لزوماً بدین معنا نیست که هم نسبت به جامعه و هم نسبت به فرد مثبت باشد. گاهی يك کارکرد نسبت به جامعه ، مثبت و نسبت به فرد، منفی است و بالعکس ؛ برای مثال جامعه ای ممکن است برای بقای خود به اعضای جدیدی نیاز داشته باشد؛ ولی يك حاملگی اضافه می تواند برای مادر یا خانواده ای خاص ، باری تقریباً تحمل ناپذیر باشد، یا فرزند اضافه می تواند دلیل قدرت جنسی مرد محسوب شود، اما جامعه به عنوان يك کل ممکن است دچار اضافه جمعیت باشد.

(Morgan, ۲۲: ۱۹۷۵)

۲۱ - William F. Ogburn .

۲۲ - Clark Tibbitts .

۲۳ - shulamith Firestone .

۲۴ - Marilyn French .

۲۵ - Adrienne Rich .

۲۶ - John Bowlby .

۲۷ - Dorothy Dinnerstein .

۲۸ - Jean Bethke Eshtain .

۲۹ - Alice Rossi .

۳۰ - John Stuart Mill. ۳۱- در مورد برتری

تغذیه کودک با شیر مادر بر دیگر شیوه های تغذیه

ر.ک : وسائل الشیعه ، ج ۱۵ : ۱۷۵ و ۱۸۸ ؛

همچنین در مورد برتری عاطفه مادر به

فرزند بر دیگر عاطفه ها

ر.ک : وسائل الشیعه : ۱۹۱ - ۱۹۲ .

۳۲- در حدیثی آمده است : ((شخصی به

امام صادق علیه السلام عرضه داشت : پدرم بسیار سالخورده و ناتوان گشته و از این رو هنگامی که حاجتی دارد، او را بر دوش خود حمل می کنیم . حضرت فرمود: اگر می توانی

، این وظیفه را به عهده بگیر و با دست خودت در دهانش لقمه بگذار؛ زیرا در روز واپسین سپری برای تو در برابر عذاب الهی خواهد بود))

(وسائل الشیعه ، ج ۱۵ : ۲۲۰ - ۲۲۱).

در مورد نیکی به والدین سالمند

همچنین

ر.ك : سورة اسراء ، ۲۳ - ۲۴.

۳۳- J. J. Rousseau. ۳۴- از سوی دیگر، براساس همان آمارها، از يك ميليون زن متاءهل بدون فرزند ۲۲۱ نفر خودکشی کرده اند، در حالی که از يك ميليون زن مجرد در همان سن (بین ۴۲ و ۴۳ سال) تنها ۱۵۰ نفر خودکشی کرده اند. از اینجا بود که دورکیم نتیجه گرفت اجتماع زن و شوهری فی حد نفسه به ضرر زنان است و گرایش به خودکشی را در آنان افزایش می دهد. در واقع ، آنچه زنان متاءهل را نسبت به زنان مجرد در وضعیت بهتری قرار می دهد، اجتماع خانوادگی است نه اجتماع زن و شوهری و به تعبیر روشن تر، پایین بودن میزان خودکشی در میان افراد متاءهل نسبت به افراد مجرد، به ویژه در مورد زنان معلول وجود فرزندان است .

(Durkheim, ۱۸۹-۱۸۸ : ۱۹۷۵)

۳۵- Christian Debuist. ۳۶- البته تاکید اسلام بر غیرت ورزی مردان نباید به برداشتی افراطی منجر گردد. مفاد روایات آن است که غیرت در شرایطی مورد ستایش قرار می گیرد که عفت اعضای خانواده در معرض خطر باشد؛ اما در فرض اطمینان مرد نسبت به پرهیزگاری و پاکدامنی همسر یا دختر خود و نبود تهدید بیرونی ، غیرت ورزی ، عملی نابه جا تلقی شده و افراد پیامدهای منفی آن برحذر داشته اند.

(وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۷۵؛ همچنین ر.ك : سنن ابن ماجه ج ۱ : ۶۴۳)

چنین نگرشی مستلزم آن است که اسلام برای این صفت صرفاً جنبه حمایتی و حفاظتی قائل باشد. بر این اساس، احتمال می رود منشاء پیدایش دیدگاهی که غیرت را با گرایش مردان به تملک زنان مرتبط می سازد، این باشد که بعضی جلوه های افراط آمیز این صفت را در عمل مشاهده کرده و بر پایه آن به فرضیه سازی و تعمیم ناموجه داده اقدام کرده اند.

۳۷ - Friedrich Engels .

۳۸ - Jean Bethke Elshtain .

۳۹ - Marilyn French .

۴۰ - Erich Fromm .

۴۱ - Abraham Maslow .

۴۲ - Carl Rogers .

۴۳ - Alfred Adler .

۴۴ - Ti-Grace Atkinson .

۴۵ - William Ogburn .

۴۶ - Harvey J. Locke .

۴۷ - Ernest W. Burgess .

۴۸ - Pitirim A. Sorokin .

۴۹ - Carle C. Zimmerman .

۵۰ - Alvin Toffler .

۵۱ - Eleanor Maccoby .

۵۲ - Carol Jacklin. ۵۳ - بسیار تامل برانگیز

است که چرا موضوعی با این اهمیت که تاثیرهای انکار ناپذیری بر ترتیبات نظام اجتماعی به جای می گذارد، در ادبیات روان شناسی اجتماعی و جامعه شناسی غربی مورد توجه کافی قرار نگرفته است و چرا بسیاری از نویسندگان می کوشند صرفاً به استناد یافته های جدیدی که از وجود سایق جنسی نیرومند در زنان حکایت دارد، تفاوت کمی و کیفی تمایلات جنی زن و مرد را

انکار نموده یا کم اهمیت جلوه دهند؛
برای نمونه

ر.ك : (Bilton, et al, ۳۶۳-۳۵۸: ۱۹۸۱)

۵۴- نقش جنسیتی به نگرش ها، رفتارها و
فعالیت هایی اشاره دار که جامعه برای هر
يك از دو جنس، مناسب دانسته و از راه
فرایند جامعه پذیری، آموخته می شوند.

۵۵- Sigmund Freud.

۵۶- John Money.

۵۷- Anke Ehrhardt.

۵۸- Albert Bandura.

۵۹- Lawrence Kohlberg.

۶۰- Carol Martin.

۶۱- Charles Halverson.

۶۲- Simone De Beauvoir.

۶۳- Andree Michel.

۶۴- Alice Rossi.

۶۵- George Peter Murdock.

۶۶- M. Young.

۶۷- P. Willmott. ۶۸- از جمله امیل دورکیم

به استناد تحقیقات گوستاو لوبون به این
نظر گرایش دارد.

(ر.ك دورکیم؛ ۱۳۶۹: ۷۱).

۶۹- Alice Rossi.

۷۰- Talcott Parsons.

۷۱- R. Bales.

۷۲- Michelle Barrett.

۷۳- Juliet Michel. ۷۴- نباید این تبیین را

صرفاً منعکس کننده حکم ارزشی اسلام نسبت
به تقسیم کار جنسی در خانواده یا فلسفه
این حکم تلقی کرد، بلکه در يك جامعه
اسلامی پایبند به ارزش های دینی، همین
تبیین می تواند مبنای تحلیل واقعیت های
موجود قرار گیرد.

۷۵- در روایتی آمده است : ((علی و فاطمه علیهما السلام در مورد تقسیم وظایف خانه میان خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله دآوری طلبیدند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وظایف داخل خانه را به فاطمه (س) و وظایف خارج خانه را به علی علیه السلام واگذار کرد. فاطمه (س) می فرمود: ((به جز خداوند کسی نمی داند چه اندازه شادمان شدم از اینکه رسول خدا مرا از انجام فعالیت هایی که نیازمند ظاهر شدن در دید مردان است ، معاف نمود)) .
(وسائل الشیعه ، ج ۱۴ : ۱۲۳)

۷۶- Radcliffe Brown .

۷۷- Mary Daly. ۷۸- مانند نظریه های روان کاوانه فروید و چودروف که در بحث های پیشین به آنها اشاره شد.

۷۹- Mary O'Brien .

۸۰- Dorothy Dinnerstein .

۸۱- kate Millett. ۸۲- در روایتی آمده است : شخصی از امام حسن علیه السلام در مورد ازدواج دختر خود مشورت خواست . حضرت فرمود: ((او را به ازدواج مردی پرهیزگار درآور؛ زیرا اگر دختر را دوست بدارد، وی را گرامی خواهد داشت و چنانچه او را دوست نداشته باشد، به وی ستم نخواهد کرد)) .
(مکارم الاخلاق : ۲۱۴)

۸۳- امام صادق علیه السلام ضمن جملاتی گلایه آمیز، به اصحابشان چنین فرموده اند: ((آیا حق ندارم به سبب گناه بدکاران ، بی گناهان شما را مورد بازخواست قرار دهم ، در حالی که وقتی کار ناشایست یکی از شما به اطلاعات من می رسد، با وی از در مخالفت و انکار در نمی آید و ارتباطتان را با او قطع نمی کنید و او را مورد آزار قرار نمی دهید تا دست از عمل ناپسند خود بکشد)) . همچنین ، در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است که فرمود: ((ای کاش

وقتی که رفتار ناپسند کسی به اطلاع شما می‌رسید، همگی به سویش می‌رفتید و به وی اعلام می‌کردید که یا از ما کناره‌گیری کن و یا دست از این رفتار بردار؛ پس اگر پذیرفت که هیچ‌گونه از او کناره‌گیری نگیرد.))

(وسائل الشیعه، ج ۱۱: ۴۱۵)

۸۴- Francois - Marie A. Voltaire. - ارتباط دوره نامزدی نیز فی حد نفسه در بالا برن سطح شناخت طرفین از یکدیگر موثر است که البته باید بر طبق موازین شرعی صورت گیرد.

۸۶- ((تدلیس)) در نکاح آن است که با اعمال منقلبانه نقص با عیبی را که در یکی از زوجین هست، پنهان کنند، یا او را دارای صفت کمالی معرفی کنند که فاقد آن است. چنانچه مرد خود را برخلاف واقع دارای ثروت و مقام معرفی کند، یا با ارائه گواهی نامه مجعول، خود را لیسانسه یا دکتر بخواند و از این راه طرف دیگر را به قبول نکاح وادار کند، یا زن برخلاف حقیقت خود را دختر فلان شخص معروف یا دارای هنر خیاطی یا آشپزی یا موسیقی جلوه دهد یا خویشان را باکره معرفی کند، یا کچلی خود را با کلاه گیس بپوشاند و بدین طریق موافقت مرد را با ازدواج جلب نماید و بعد از عقد معلوم شود که طرف فاقد وصف مقصود بوده یا عیبی داشته که با عملیات فریبنده خود آن را مخفی کرده است، در این گونه موارد، فرد فریب خورده می‌تواند نکاح را فسخ کند. (صفایی و امامی؛ ۱۳۷۸: ۱۹۰. همچنین برای مطالعه منبعی فقهی در این زمینه ر.ک: الصدر، ۱۴۰۰ ق، ج ۲، ۲۹۱).

۸۷- Emile Durkheim.

۸۸- Talcott Parsons. - دیدگاه اسلام در مورد جامعه پذیری نقش‌های جنسیتی،

تقسیم کار جنسیتی و توزیع قدرت در خانواده ، در فصل سوم تا حدودی بررسی شد.

۹۰ - Will Durant .

۹۱ - Otto Klineberg ۹۲ - مباحث تفصیلی طلاق را به فصل بعد موکول می کنیم .
۹۳ - تعبیر محدودیت عقلانی برای کسانی که مفهوم عقلانیت را صرفاً از دریچه معیارهای امانیستی و غیر الهی در نظر می گیرند، ممکن است قدری عجیب به نظر آید، به ویژه با توجه به اینکه جمعی از سردمداران آزادی و بی بند و باری جنسی در غرب ، شخصیت هایی بوده اند که به عنوان پیشگامان عقل و اندیشه اشتهار یافته اند؛ برای نمونه ، هربرت مارکوزه (Herbert Marcuse) - اندیشمند صاحب نام - از جمله کسانی است که کوشیده اند بینش های روان کاوانه فروید را به نقدی بر محدودیت های جامعه لیبرال مبدل سازند. اینان پیش از آنکه به سرکوب سیاسی و اقتصادی توجه داشته باشند، به آنچه در نظرشان سرکوب روان شناختی نیازهای غریزی فرد تلقی می شود، توجه نشان داده اند و هدف تغییر اجتماعی را آزادسازی شهوت یا به تعبیر مارکوزه ، ارضای آزادانه نیازهای غریزی انسان دانسته اند. (Mintz and Kellogg, ۱۱۰: ۱۹۹۱)

اما در بینش اسلامی ، عقل نخستین آفریده الهی است که انسان را جز در مسیر بندگی و اطاعت خداوند رهنمون نمی گردد و هرگونه اندیشه ای که انسان را به سمت مخالفت با آفریدگار خود سوق دهد، نه تفکر عقلانی بلکه وسوسه شیطانی است . بر این اساس ، محدودیت روابط مردان و زنان تا آنجا که با هدف اطاعت از دستورات الهی و در راستای تأمین سعادت فردی و

اجتماعی انسان ها صورت می گیرد، امری کاملاً عقلانی است و تنها زمانی نامعقول خواهد بود که جنبه افراز به خود گرفت و در شکل رفتارها، رسوم و سنت های خرافی و ناسازگار با معیارهای دینی بروز یابد.

۹۴- شایان ذکر است که بیان ویژگی های مثبت کنترل فردی، خویشاوندی، اجتماعی و قانونی، بیان کل ماجرا نیست؛ زیرا هر يك از این عوامل که در بردارنده برخی جنبه های منفی مرتبط با خانواده کم نبوده اند. موارد ستم و تضییع حقوق خانوادگی که از سوی خویشاوندان، فرهنگ و قانون تقویت گردیده اند.

۹۵- George Homans.

۹۶- J. W. Thibaut, H. H. Kelley.

۹۷- K. Davis. ۹۸- درباره دیدگاه اسلام در مورد هر يك از عوامل یاد شده، به فصل چهارم رجوع کنید.

۹۹- برای نمونه، آیه الله سید محسن حکیم (ره) حضانت دختر و پسر را تا هفت سالگی حق مادر می داند. برخی مانند شهید آیه الله سید محمد باقر صدر (ره) نیز معتقدند حضانت دختر و پسر تنها تا دو سال حق مادر است، هرچند بهتر است پدر در صورت تمایل مادر، فرزند را خواه پسر یا دختر قبل از هفت سالگی از مادرش جدا نکند. (ر.ک: صدر؛ ۱۴۰۰ ه، ج ۲: ۳۰۲)

شایان ذکر است بر حسب مصوبه مجلس شورای اسلامی در مورد اصلاح قانون حضانت که اخیراً به تایید مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید، حق حضانت فرزندان - خواه پسر و خواه دختر - تا سن هفت سالگی به مادران واگذار گردید.

۱۰۰- در اصطلاح به این نوع خانواده، خانواده مختلط (blended family) یا خانواده

بازسازی شده (reconstituted family) نیز اطلاق می شود.

۱۰۱- در روایتی آمده است : امام حسن مجتبی علیه السلام در هنگام طلاق یکی از همسران خود، بیست هزار درهم یا بیست هزار دینار (که مبلغ هنگفتی بوده) به عنوان متعه طلاق (که یکی از مستحبات دینی است) به وی تقدیم کرد. آن زن (با تعجب) نگاهی به امام علیه السلام و نگاهی به آن پول انداخت . حضرت فرمود: ((متاعی است اندک ، از دوستداری در حال فراق)) (وسائل الشیعه ؛ ج ۱۵ : ۵۷)

۱۰۲- L. Oldershaw. ۱۰۳- تصویر دیگر این مطلب آن است که بندگی خداوند به عنوان هدف فردی نظام ارزشی اسلام مطرح گردد؛ به این معنا که این هدف برای هر فردی به طور مستقل از دیگران در نظر گرفته شده باشد. بر طبق این تصویر، تحقق اهداف نظام های اجتماعی اسلام (سعادت جامعه) پیش شرط سعادت فرد و نایل شدن او به بندگی خداوند نیست و هر فردی در هر شرایطی قادر است به این هدف فردی دست یابد.

فهرست مطالب

پیش گفتار.....	4
فصل اول : ازدواج و الگوهای خانواده.....	9
مقدمه.....	9
۱. تعریف ازدواج.....	10
۲. اهداف ازدواج.....	13
۳. سن ازدواج.....	17
۱-اسلام و جامعه شناسی خانواده.....	19
عوامل های افزایش سن ازدواج.....	19
الف) مشکلات اقتصادی.....	19
ب) تحصیلات.....	22
ج) خدمت سربازی.....	23
د) آزادی روابط جنسی.....	24
ه) ارزش ها و آداب و رسوم.....	26
۵. قواعد همسرگزینی.....	32
محرمیت.....	34
۲-اسلام و جامعه شناسی خانواده.....	37
۶. همسان.....	43
همسانی در نژاد و قومیت.....	44
همسانی در طبقه اجتماعی.....	45
همسانی در تحصیلات.....	46
۷. فرایند همسرگزینی تا ازدواج.....	49
همسریابی.....	49
۳-اسلام و جامعه شناسی خانواده.....	51
(۱۲). پیشنهاد ازدواج.....	53
عقد ازدواج.....	56
جشن عروسی.....	58
مهریه و جهیزیه.....	60
۸. الگوهای خانواده.....	64
۴-اسلام و جامعه شناسی خانواده.....	66
خانواده پدر مکان / مادر مکان.....	67
خانواده تک همسر / چند همسر.....	68
کمون ها یا اجتماعات اشتراکی.....	72
زوج های همجنس باز.....	73
چکیده در این فصل.....	75
۵-اسلام و جامعه شناسی خانواده.....	76
فصل دوم : کارکردهای خانواده.....	77
مقدمه سخن.....	77

۶-اسلام و جامعه شناسی خانواده	81
جنسیت و مراقبت	86
کارکرد حمایتی خانواده	88
جامعه پذیری	89
دیدگاه جامعه شناسی	89
دیدگاه اسلام از منظر اسلامی	94
۷-اسلام و جامعه شناسی خانواده	96
عاطفه و همراهی ازدیدگاه جامعه شناسی	97
دیدگاه اسلام	102
تامین پایگاه اجتماعی ازدیدگاه جامعه شناسی	107
دیدگاه اسلام	108
مشروعیت از دیدگاه جامعه شناسی	109
دیدگاه اسلام	112
کنترل اجتماعی ازدیدگاه جامعه شناسی	113
الف) کنترل همسران	114
۸-اسلام و جامعه شناسی خانواده	115
ضرورت تربیت دینی و اخلاقی فرزندان	117
نظارت والدین بر رفتار فرزندان	118
کمک به فرزندان در جهت تشکیل خانواده	119
اظهار محبت و ایجاد روابط گرم و دوستانه با فرزندان	120
کارکردهای اقتصادی ازدیدگاه جامعه شناسی	121
دیدگاه اسلام	124
تداوم نابرابری جنسی	126
۹-اسلام و جامعه شناسی خانواده	128
(فرنچ ، ۱۳۷۳ : ۳۰۵ - ۳۰۶)	128
علل تغییر کارکردهای خانواده	131
۱۰-اسلام و جامعه شناسی خانواده	138
تفاوت های جنسی از دیدگاه اسلام	141
نظریه های روان کاوی	143
الف) نظریه فروید	143
۱۱-اسلام و جامعه شناسی خانواده	145
نظریه طرح جنسیتی	146
دیدگاه فمینیسم جامعه پذیری	148
نظریه تقسیم کار جنسی در خانواده	153
الف) نظریه های زیست شناختی	153
ب) نظریه های روان شناختی	155
۱۲-اسلام و جامعه شناسی خانواده	157
دیدگاه فمینیسم	159
توصیفی از توزیع قدرت در خانواده	163

۱۳-اسلام و جامعه شناسی خانواده	166
نظریه های توزیع قدرت در خانواده	167
الف) نظریه های زیست شناختی	168
ج) نظریه های جامعه شناختی	172
۱۴-اسلام و جامعه شناسی خانواده	175
تبیین خشونت زناشویی	176
الف) دیدگاه جامعه شناسی	177
تبیین علی خردنگر	178
- تبیین علی کلان نگر	181
تبیین تفسیری	184
ب) دیدگاه اسلام	186
چکیده در این فصل	190
فصل چهارم : ثبات و استحکام خانواده	192
مقدمه	192
۱. تقدس پیوند زناشویی	194
۱۵-اسلام و جامعه شناسی خانواده	195
۱۶-اسلام و جامعه شناسی خانواده	196
محدودیت در روابط جنسی	197
رشد یافتگی و بلوغ زوجین	202
بلوغ سنی و جنسی :	203
رشد عاطفی :	204
(ر.ك : وسائل الشیعه ؛ ج ۱۴ : ۱۴ - ۲۱ و	
۵۴)	204
رشد ذهنی :	205
رشد اجتماعی :	206
آموزش نقش های زناشویی و پدر و مادری از	
دیگران	207
عشق و محبت متقابل زوجین	210
۱۷-اسلام و جامعه شناسی خانواده	212
همسانی در ویژگی های شخصیتی	214
انواع دیگر همسانی	215
دیدگاه اسلام	217
تك همسری	220
دارایی و ثروت	223
تقسیم کار و تفکیك نقش ها	226
۱۸-اسلام و جامعه شناسی خانواده	230
۱۹-اسلام و جامعه شناسی خانواده	232
نظارت و کنترل	235
۲۰-اسلام و جامعه شناسی خانواده	237
۲۱-اسلام و جامعه شناسی خانواده	239
توصیفی از پدیده طلاق	243
رفاه اقتصادی	246

247	آزادی روابط جنسی
248	تغییر قوانین طلاق
250	۲۲-اسلام و جامعه شناسی خانواده
250	حضانت مشترك
253	دیدگاه اسلام
256	مشکلات جنسی طلاق
257	مشکلات پرورش و کنترل فرزندان
259	دیدگاه اسلام
262	پرداخت مهریه
	برداشتن مسئولیت پرورش فرزندان از دوش زن
	مطلقه و معرفی پدر به عنوان مسئول و ولی
263	شرعی و قانونی فرزندان
264	ازدواج مجدد
266	۲۳-اسلام و جامعه شناسی خانواده
266	الف) مشکل پیوند عاطفی با فرزندان
	ب) مشکل ابهام نقش پدر / مادر خوانده ها
267	
268	مشکل ارتباط با همسر سابق
269	د) مشکل وحدت و یکپارچگی
270	ه) مشکل برقراری نظم
271	و) مشکل مالی پدر خوانده ها
272	ز) دیدگاه اسلام
273	پیامدهای طلاق برای فرزندان
273	خانواده های تك سرپرست
	مشکلات فرزندان طلاق در خانواده های تك
274	سرپرست - مشکلات عاطفی
275	مشکلات انطباق یافتن با تغییرات محیطی ..
276	مشکلات مالی
277	اختلال در فرایند جامعه پذیری
278	مشکلات آموزشی و تحصیلی
279	بزهکاری و دیگر نابهنجاری های رفتاری ..
	متغیرهای تاءثیر گذار بر تجربه فرزندان از
280	طلاق فرزندان طلاق
281	سن كودك
283	جنس كودك
285	جنسیت سرپرست كودك
286	سلامت روانی سرپرست كودك
287	كشمکش بین والدین
288	کیفیت روابط با فرزند
289	آگاهی های كودك در مورد طلاق والدین
290	حمایت های اجتماعی و دولتی
291	۲۴-اسلام و جامعه شناسی خانواده

291	دیدگاه اسلام
296	دیدگاه اسلام
298	چکیده تعریف طلاق
299	نتیجه گیری
303	اسلام و جامعه شناسی خانواده
314	فهرست مطالب